



پیام

دریچه‌ای گشوده بر جهان
ماهانه به ۳۰ زبان و خط بریل منتشر می‌شود

شماره ۳۲۶، سال بیست و نهم، قیمت: ۴۰۰۰ ریال

تاریخ انتشار: تیرماه ۱۳۷۷

سال فعالیت کمیسیون ملی یونسکو در ایران (۱۳۲۸ - ۱۳۷۷)

همانندی حقیقی؟

تصویر زن در ادبیات کودک و نوجوان



پیام مدیر کل یونسکو به مناسبت

روز جهانی آزادی مطبوعات

فضای سبز

جنگل‌ها : فضایی برای تنفس سیاره

میراث جهانی

چهره خدایی تنوتی‌اوآکان

بیانیه فدریکو مایور

حق آدمی در بهره‌مندی از صلح



پیام

دریچه‌ای گشوده بر جهان
ماهانه به ۳۰ زبان و خط بویل منتشر می‌شود

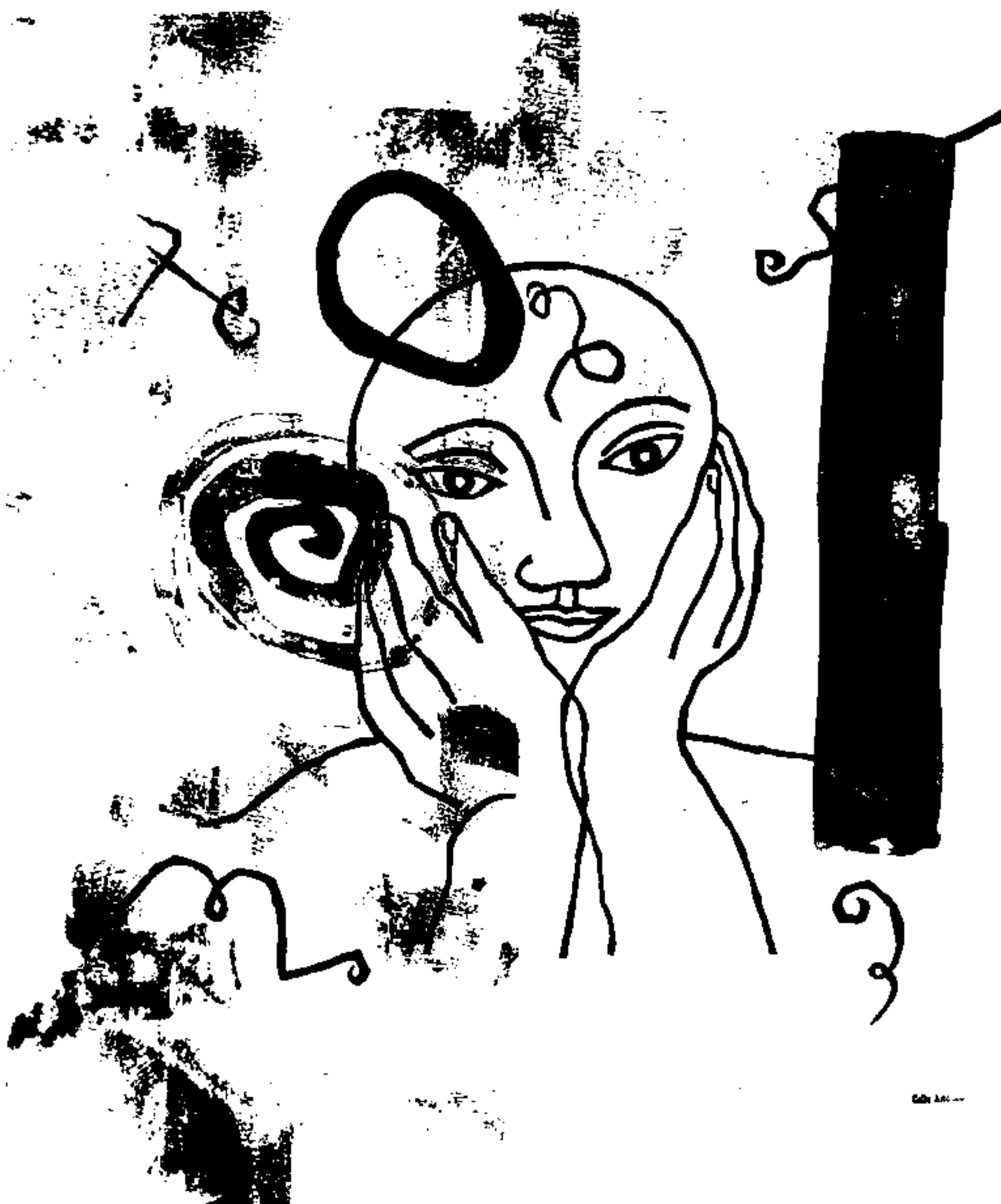
تاریخ انتشار: تیرماه ۱۳۷۷

سال
تعالیت کمیسیون ملی یونسکو در ایران

(۱۳۲۸ - ۱۳۷۷)

همانندی حقیقی؟

تصویر زن در ادبیات کودک و نوجوان



پیام مدیر کل یونسکو به مناسبت

روز جهانی آزادی مطبوعات

فضای سبز

جنگل‌ها : فضایی برای تنفس سیاره

میراث جهانی

چهره خدایی تنوتی‌اواکان

بیانیه فدریکو مایور

حق آدمی در بهره‌مندی از صلح



از خوانندگان دعوت می‌کنیم
عکس‌هایی برای جاب در
این صفحه بفرستند.
عکسی که می‌فرستید باید
یک نقاشی، پیکره، شیوه
معدنی یا موضوع دیگری
باشد که نمونه‌ای از
تاریکی متقابل فرهنگها
به شمار آید. همچنین
می‌تواند عکس‌هایی از دو اثر
معین به فرهنگ‌های متفاوتی
را فرستید که پس از آن ابعاد
یا شباهت جسم‌گذاری وجود
راسته باشد
لطفاً برای همه عکسها سرج
که ناشی بنویسید

جهان

۱۹۹۷، سفال

(ارتفاع: ۷۰ سانتی‌متر، عمق: ۴۵
سانتی‌متر، عرض: ۴۵ سانتی‌متر)
اثر ماری ماتیاس

این اثر امیدانگیز

ماری ماتیاس، پیکره‌ساز

فرانسوی، الهام‌بخش این

اظهارنظر فرناند گارنیه،

نقدنویس فرانسوی،

شده است: «این بچه‌هایی که

همه از یک گل به وجود آمده

و در دست‌های خالقی نامرئی

جای گرفته‌اند، نمایانگر

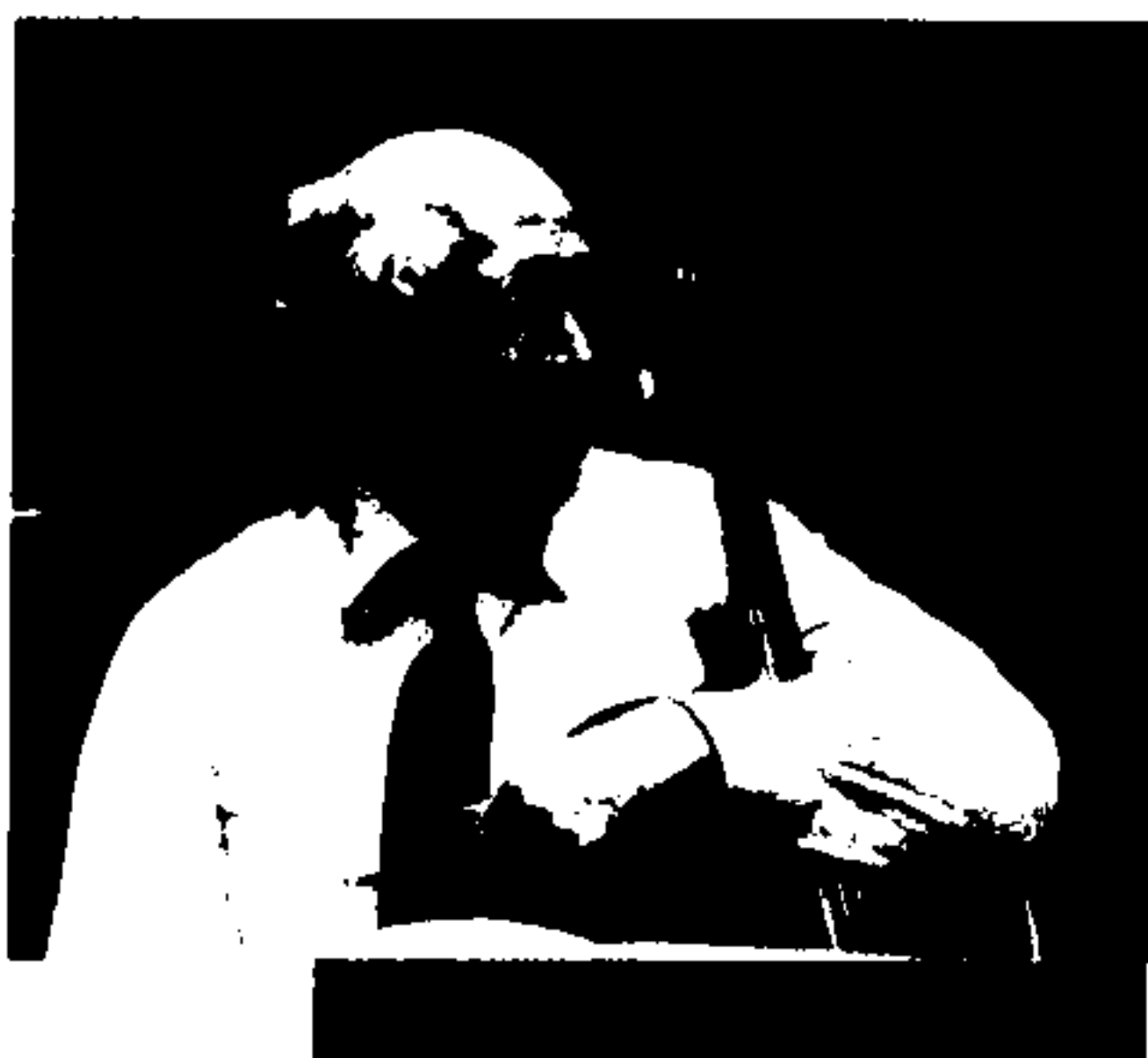
غناي بیکران چهره‌هایی

هستند که در این کره زندگی

می‌کنند و به هم آمیختگی

هماهنگشان می‌تواند

سرچشمه عشق باشد.»



مستیسلو روستروپوویچ، ویولونسل نواز بزرگ
و رهبر ارکستر روسی از شور عشق خود
به موسیقی سخن می‌گوید (ص ۵).
ترجمه نازیلا خلخالی

تنوتی‌اوآکان

(مکزیکو)، پایتخت تمدنی اسرارآمیز
از دوران پیش کلمبیایی، عظیم‌ترین مکان
باستان‌شناختی امریکای مرکزی است
(ص ۳۴).



همانندی حقیقی؟

تصویر زن در ادبیات کودک و نوجوان

- ۸ ژاين شکستن‌کلیشه‌ها آکیکوسوئه یوشی / ترجمه نیکو سرخوش
۱۲ اوگاندا شریکان خاموش اوانجلین لدی بارونگو / ترجمه افشین جهان‌دیده
۱۵ اتحاد جماهیر شوروی از ایدئولوژی تا عشق یولیا پروسالکوا / ترجمه نیکو سرخوش
۱۸ امریکای شمالی مادرها و دخترها الک لیبس / ترجمه مصطفی اسلامی
۲۲ پرونده / ترجمه اسفند تهرانی

مشاور: زلیخا ابوریثا

- ۲۳ بیانیه فدریکو مایور / ترجمه محمد پوینده
۲۶ روح زخم‌دیده ساراویو پاسکال یرم / ترجمه آیدا رامبد
۲۸ میراث تهدیدشده آلبانی یلیت آلیچکا / ترجمه تارا مدبر
۳۰ فضای سبز جنگل‌ها: فضایی برای تنفس سیاره
فرانس بکت / ترجمه عبدالمحمد طباطبایی
۳۴ چهره خدایی تنوتی‌اوآکان سسیل رومن / ترجمه شیدا مرادی
۳۸ فعالیت‌های یونسکو آموزش بزرگسالان برای فردا
کریستوفر مکینتاش / ترجمه هادی غبرائی
۴۱ تأملات نامه‌هایی آسیایی دنیس ساینور / ترجمه اسفند تهرانی
۴۵ گفتگو با یوهان گالتونگ / ترجمه مصطفی اسلامی
۴۹ نامه‌ها

روی جلد: طرح از سلیا جانسن

سال بیست و نهم، شماره ۳۲۶

اسفندماه ۱۳۷۶

نشریه‌ای که به ۳۰ زبان و خط بریل فارسی و زبانهای دیگر بنابر توافق یونسکو (سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد) با کمیسیون‌های ملی منتشر می‌شود.

مدیر مسئول: دکتر جلیل شاهی

دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو در ایران

مدیر: هادی غبرائی ویراستار: مصطفی اسلامی

محمد قره چمنی (امور فنی)،

لیلا جوادی‌متقی (حروفچینی)، عزیزه پنجوینی (تصحیح)،

اصغر نوری (تتظیم صفحات و امور چاپ)

چاپ و صحافی: شرکت افست (سهامی عام)

انتشار مقالات، تفاسیر، آرا و تصاویر این

مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب نیست

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، شماره

۱۱۸۸، کدپستی: ۱۳۱۵۸، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵/۴۴۹۸

تلفن دفتر نشریه پیام: ۶۴۱۲۱۸۲

تلفن امور مشترکین: ۶۴۶۲۲۰۹، ۶۴۶۲۲۲۳ داخلی ۲۶۷

مدیر: بهجت‌النادی

هیئت تحریریه (پاریس)

انگلیسی: روی ملکین، فرانسوی: آن لوک، اسپانیایی:

آراملی اورتیس د اورینا، بخش گزارشی: یاسمینا شوپروا

واحد هنری / تولید: ژرژ سرو، مصورسازی:

آریان یلی (تلفن: ۴۵ ۶۸ ۴۶ ۹۰)، اسناد: حوزه بانگ

(تلفن: ۴۵ ۶۸ ۴۶ ۸۵)، رابط مطبوعاتی: سولوا بلن

(تلفن: ۴۵ ۶۸ ۴۶ ۸۷)، دبیرخانه: آتی برانشه

(تلفن: ۴۵ ۶۸ ۴۷ ۱۵)، دستیار اجرایی: ترزا پینک

گزینه مطالب برای خط بریل در زبانهای انگلیسی، فرانسوی،

اسپانیایی و کره‌ای: (تلفن: ۴۵ ۶۸ ۴۷ ۱۴)

مشاور هنری: اریک فروزه

سرمدیران زبانهای دیگر

روسی: ایرینا اوتکینا (مسکو)، آلمانی: دومینیک آندرس

(برن)، عربی: فوزی عبدالظاهر (قاهره)، ایتالیایی: آناکارا

بوتونی (رم)، تأمیل: م. محمد مصطفی (مدرس)

هندی: گنگ پرشاد ویمال (دهلی)

پرتغالی: آگزیلا آوس د ابرو (ریودونیرو)

اردو: جاوید اقبال سعید (اسلام آباد)، کاتالان: خوان کاره‌راس

ای مارتی (بارسلون)، مالزیایی: سیدین احمد اسحاق

(کوالالمپور)، کره‌ای: کانگ وو - هیون (سئول)

سواحلی: لئونارد ج. شوما (دارالسلام)

(سوکوتو)، بلغاری: دراگویر پتروف (صوفیه)، یونانی:

سوفی کوستوپولوس (آتن)، سینهالی: نویل پیادیگاما

(کولومبو)، فنلاندی: ریتا سارینن (هلسینکی)، یاسک:

خوستو آگنیا (دوناستیا)، تای: دونگتپ سوریتنپ (بانکوک)

ویتنامی: هونین نگ (هانوی)، پشتو: ناظر محمد انگار

(کابل)، چینی: فنگ مینگ شیا (پکن)، اسلوونی: الکساندرا

کورنواوز (لیوبلیانا)، اوکراینی: ولودیمیر واسیلیوک (کیف)

گالیسی: خاویر سین فرناندس (سانتاگو دکومپوستلا)

آدرس دفتر مرکزی (پاریس)

31, rue Francois Bonvin, 75732 Paris.

Cedex 15, France, Fax: (33 1) 45 68 57 41

نقل مقالات و چاپ عکسهایی که استفاده از آنها محفوظ

اعلام نشده باشد با ذکر عبارت «نقل از ماهنامه پیام یونسکو»

و مدارک گزارش‌دهنده تفرید به لایحه است. ساز آن آفرامش و

نمی‌شوند. مقالات بیان‌کننده اندیشه نویسندگان هستند و

الزاماً منعکس‌کننده نظریات یونسکو و سردبیر مجله

نیستند. زیرنویس عکسها و عنوان مقالات توسط

هیئت تحریریه تعیین می‌شود. مرزبندی نقشه‌های چاپ

شده در مجله نظر رسمی یونسکو و سازمان ملل نیست.

پیام یونسکو به صورت میکروفیلم و میکروفیش نیز منتشر

می‌شود. علاقه‌مندان با آدرسهای زیر مکاتبه کنند:

(1) Unesco, 7 Place de Fontenoy, 75700 Paris, (2)

University Microfilms (Xerox), Ann Arbor, Michigan

48100, U.S.A.

Internet: <http://WWW.unesco.org>

e-mail: unesco.courier@unesco.org

پیام مدیر کل یونسکو

به مناسبت روز جهانی آزادی مطبوعات

(سوم ماه مه ۱۹۹۸ / ۱۳ اردیبهشت ۱۳۷۷)

روز جهانی آزادی مطبوعات امسال، از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا با پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر مقارن شده است. آزادی‌های اساسی بسیار آسیب‌پذیرند، و از همه آسیب‌پذیرتر آزادی بیان و مطبوعات است، که دائماً از طریق اعمال سانسور، حبس و گناه مرگ، از افراد سلب می‌شود. خبرنگاران تجسم زنده این آزادی‌ها هستند و ماباید در کنار آنها بایستیم، و با تمام توان و منابع خود از آنان حمایت و پشتیبانی کنیم.

فهرست انواع خشونت‌های اعمال شده در سال جاری، از جمله قتل حدوداً ۵۰ خبرنگار، به وضوح نشان می‌دهد که هیچ نقطه‌ای از دنیا از این بلا در امان نیست. این آزادی توسط دولت‌ها و گروه‌های سازمان‌یافته و تندرویی نقض می‌شود که هدفی جز از میدان به در کردن حرفه‌ای که می‌تواند بر سر راهشان بایستد، ندارند.

من در اینجا تمامی روزنامه‌نگاران، سازمان‌های حرفه‌ای، دولت‌ها و افراد عادی در سراسر جهان را به ایجاد جبهه‌ای متحد در مقابل حبس‌های غیر قانونی و خودسرانه، تهدید به ضرب و شتم و دیگر اقداماتی که مانع از آزادی رسانه‌ها می‌شوند، فرا می‌خوانم. باید بند ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر را در سطح گسترده منتشر کنیم: «کلیه افراد از آزادی فکر و بیان برخوردارند و این حق آزادی اظهارنظر بدون مداخله دیگران، آزادی جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات و عقاید، از طریق هریک از رسانه‌ها و بدون توجه به مرزها را دربرمی‌گیرد.»

از آنجایی که هر مانعی بر سر راه آزادی بیان و مطبوعات خود مانعی است در مقابل دموکراسی، یونسکو هرگاه اقدامی ضروری باشد، دست به کار خواهد شد. در صورت بروز مناقشه، یونسکو آماده کمک و ارائه خدمات برای هر یک از طرفین درگیری است. این سازمان در صورت لزوم به منظور تحقیق در موارد تخطی جدی بر دولت‌ها فشار وادار خواهد کرد و به تأمین وجوه برای مراکز ناظر بر اجرای آزادانه حرفه روزنامه‌نگاری کمک خواهد کرد. فقط مردم آگاه می‌توانند سرنوشت خود را به دست گیرند، در انجام وظایف دموکراتیک نهادهای خود مشارکت داشته باشند و در راه دستیابی به صلحی پایدار تلاش ورزند.

یکی از وظایف اصلی یونسکو ترویج جریان آزاد اندیشه از طریق کلام و تصویر در سراسر جهان است، و این امر اکنون، در مقایسه با پنجاه سال پیش، ضروری‌تر شده است. بیایید دست به دست هم بدهیم، برای رشد و ترقی جوامع با اتکا به دانش، آزادی و عدالت در سراسر جهان متحد شویم.



در ماه مه ۱۹۹۷
مستیسلاو روستروپوویچ،
ویولونسل نواز بزرگ و
رهبر ارکستر روسی،
برای شرکت در جشن
هفتادمین سال تولدش،
دوستان موسیقیدان خود را
از تمام دنیا به برنامه
«همنشینی موسیقایی»
(Rencontres musicales)
در اویان (Evian) واقع در
فرانسه دعوت کرد. در میان
ایشان ارکستر سمفونی
سنت پترزبورگ، ایزاک استرن
(Isaac Stern)، ژان پییر
رامپال (Rampal)، اسحاق
پرلمان (Perlman Itzhak)،
ارکستر ملل و باله لیتوانی
حضور داشتند. ایزابل لیماری
در فواصل اجرای برنامه‌ها با
وی گفتگو کرد.

زیبایی باشکوه موسیقی!

■ آیا شادی زندگیتان، شیفنگیتان به موسیقی و قریحهٔ موسیقیتان
غریزی‌اند یا شما آن را در طول سالیان پرورانیده‌اید؟
— غریزی‌اند، من خوشبخت به دنیا آمدم.

■ عشق به موسیقی چگونه در شما به وجود آمد؟
— کم‌کم. در چهارسالگی پیانو نواختن را آغاز کردم، پس از سه
سال پدرم گفت: «تو ویولونسل بزنی.» مسلماً چون پدرم خودش
ویولونسل نواز بود آرزو داشت که من هم دنبالدروی او باشم.
پدرم می‌گفت که من استعداد فطری موسیقی دارم. در
چهارسالگی هنوز هیچ نشده آهنگ می‌ساختم.

■ شما همیشه آهنگ می‌سازید؟
— خیر.

■ آیا نواختن ویولونسل و پیانو با هم مشکل است؟
— من دیگر پیانو نمی‌زنم. همسرم قدغن کرده است.

■ به چه دلیل؟
— همسرم را در طول سی و پنج سال با پیانو همراهی کردم.

وقتی او آواز را کنار گذاشت، خوانندگان مشهور از من تقاضا
کردند که ایشان را همراهی کنم. اما زخم به من گفت: همین قدر
که بیست اجازه می‌دهم ارکستر رهبری کنی خدا را شکر کن!

■ زن‌های روسی خیلی قدرتمنداند؟
— آه! بله، خیلی قدرتمنداند، خیلی. گالا، زن سالوادور دالی، که
او نیز روس بود شخصیتی بسیار قدرتمند داشت - درواقع عین
شخصیت زن من. آنها با هم دوست بودند و خیلی هم تفاهم
داشتند. یادم می‌آید روزی زنم گالینا به گالا گفت: «امان از
دست سبیل شوهرت! چرا شب وقتی خوابیده آنها را
نمی‌بینی؟» و گالا جواب داد: «چون وقتی از خواب بیدار شود
و متوجه شود در جا می‌میرد!»

■ آیا هنگام رهبری ارکستر همان لذتی را حس می‌کنید که از
نوازدگی می‌برید؟
— بله، همان قدر لذت و شادی دارد، شاید هم بیشتر، چون
موسیقی که آن را رهبری می‌کنم بهتر از موسیقی است که
آن را می‌نوازم.

■ آیا تابه‌حال شده که علی‌رغم عشقتان به موسیقی، از آن بترسید؟

بله، در حین اجرای یک رسی‌تال با هم‌سرم در نیویورک. در وضعیتی پشت پیانو نشستم که قبلاً اصلاً تمرین نکرده بودم. به‌همین دلیل به طرز وحشتناکی احساس می‌کردم که دست وپایم را گم کرده‌ام. درحالی که پشت پیانو می‌نشستم فکر می‌کردم که «الان در این سالن منتقدین زیادی حضور یافته‌اند. آنها مثل گرگ‌هایی هستند که بی‌صبرانه منتظر دریدن و از بین بردن من‌اند.» اول کار خطاهایی مرتکب شدم و دو رومانس اول را خیلی بد اجرا کردم. بعد فکر کردم: «به درک! تا اینجا هم آن قدر اشتباه داشته‌ام که آنها اگر بخواهند بتوانند دخلم را بیاورند. پس بهتر است حالا برای دل خودم بنوازم.» از آن لحظه به بعد دیگر خوب نواختم.

■ در هر صورت، شما برای منتقدان، که اغلبشان موسیقی نمی‌دانند، ساز نمی‌زنید! برای عشق خودتان می‌نوازید، که پاسخی به نیازی درونی است.

– دقیقاً مسئله در همین جا بود. حواسم جای دیگری بود. اگر نوازنده به جای تمرکز کامل روی موسیقی، به چیز دیگری فکر کند، هیچ وقت نمی‌تواند خوب بنوازد. این همان نکته‌ای است که می‌خواهم بگویم. من لذتی را که می‌بایست به هنگام نوازندگی ببرم از یاد برده بودم و همین روی اجرایم تأثیر گذاشته بود. من فقط زمانی می‌توانم خوب ساز بزنم که با تمام وجود خودم را به عشق موسیقی سپرده باشم.

■ در کنسرت دیشب وقتی که کوارتت براس برای پیانو و سازهای زهی اوپوس ۲۵ را با ایزاک استرن، اوژن ایستومین (Istomin) و یوری باشمت (Yuri Bashmet) اجرا می‌کردید، تمرکز حواس شما کاملاً توجه مرا به خود جلب کرد. حال آنکه کسانی که شما را همراهی می‌کردند اغلب به هم نگاه می‌کردند و به هم ایما اشاره می‌کردند، اما شما کاملاً مجذوب ویولونسل کار خودتان بودید و درعین حال همه چیز را هم می‌شنیدید.

– بله، دیشب مخصوصاً گوش‌هایم خیلی حساس شده بود.

■ احساس می‌کردم که شما با تمام وجود مجذوب زیبایی صدا شده بودید و رابطه عاشقانه خاصی میان شما و سازتان برقرار بود.

– آه! عشق، عشق، یالالالالا! (روستروپوویچ شروع به خواندن می‌کند).

■ چند سال پیش سوئیت‌های باخ را در کلیسای مادلن واقع در وزلی (Vezlay) فقط با ویولونسل اجرا کردید. چطور این فکر به ذهنتان خطور کرد؟

– برحسب اتفاق. قبلاً به این فکر افتاده بودم که اگر زمانی

من تفسیر خودم از یک اثر را نوعی بدیهه‌سازی می‌دانم. خودم را جای آهنگساز می‌گذارم.

■ اما موقع رهبری با ساز تماس جسمی ندارید.

– درست است، ولی وقتی سمفونی‌های بتهوون، ماهر یا شوستاکوویچ را رهبری می‌کنم، انگار توی بهشتم.

■ آیا گوش موسیقایی و قریحه موسیقی طی سال‌ها پرورده‌تر می‌شوند؟

– بله. قریحه موسیقی تکامل می‌یابد منتها به تدریج. واقعاً متوجه نمی‌شویم. اخیراً صفحه‌ای از کنسرتوی دوراک (Dvorak)، را شنیدم که در جوانی آن را می‌نواختم. ولی امروز دیگر آن را چندان نمی‌پسندم.

■ چگونه به یک اثر موسیقی جدید نزدیک می‌شوید؟

– اول تمام نت‌ها را بدون سز می‌خوانم. تمام موسیقی را تقسیم‌بندی شده، با تمام جزئیاتش در ذهنم می‌شنوم. معلوم است وقتی ویولونسل را برمی‌دارم، تغییراتی ممکن است به وجود آید. ولی همیشه اندیشه‌ای خاص را از پیش در سرم دارم که روی آن کار می‌کنم.

■ بدیهه‌نوازی تقریباً از اجرای کارهای کلاسیک حذف شده است. آیا افسوس این را نمی‌خورید که نمی‌توانید بدیهه‌نوازی خلاقه داشته باشید؟

– فراموش نکنید که اجرای موسیقی خود نوعی بدیهه‌سازی است.

■ با این حال، شوپن و لیست، وقتی پشت پیانو می‌نشستند، در لحظه آهنگ هم می‌ساختند.

– شما از نوازندگان نابغه مثال می‌آورید! ولی در عصر همان نوازندگان نابغه پیانیست‌هایی نیز بودند که حتی دوتا نت هم نمی‌توانستند بدیهه‌سازی کنند. من تفسیر خودم از یک اثر را نوعی بدیهه‌سازی می‌دانم. مثل آنکه خودم آن را آهنگ ساخته باشم. خودم را جای آهنگساز می‌گذارم.

■ پس ما داریم از نوعی بازآفرینی حرف می‌زنیم.

– دقیقاً.

■ برای خوش نواختن چه ویژگی‌هایی لازم است؟

– اول از همه عشق بی‌پایان به موسیقی. این تنها چیزی است که می‌تواند بر حساسیت عاطفی پیش از اجرا، بر عصبیت‌ها، بر ترس از صحنه غلبه کند. چون اگر شما موسیقی را دوست نداشته باشید، احساس می‌کنید که روی صحنه لختید و دلتان می‌خواهد که فرار کنید.

من فقط زمانی می‌توانم خوب ساز بزنم که با تمام وجود خودم را به عشق موسیقی سپرده باشم.

در آخرین آکورد ارکستر من آرام به طرف رومئو و ژولیت می‌روم و دست‌هایشان را در دست هم می‌گذارم.

می‌گذرد. این یک فکر بسیار عالی است
این آخرین اجرای صحنه‌ای واسیلیف بی‌اختیار اشک
انسان را سرازیر می‌کند. وقتی که ژولیت در حال مرگ است
دست‌هایش را به طرف رومئو که تازه مرده است، دراز می‌کند،
بی‌آنکه بتواند حتی آن را لمس کند. در آخرین آکورد ارکستر
من آرام به طرف رومئو و ژولیت می‌روم و دست‌هایشان را در
دست هم می‌گذارم. شگفت‌آور است! شگفت‌آور! وقتی صحنه
پدر لارنس را که دو عاشق جوان، به کلیسا می‌روند رهبری
می‌کنم، موسیقی چهارزمانه است. من دست‌ها را متناسب با
ضرب‌آهنگ ۴/۴ تکان می‌دهم از چپ به راست و از پایین به
بالا، مثل نشانه صلیب. رومئو و ژولیت به من نزدیک می‌شوند
انگار که من کشیش هستم، و چنین احساس می‌شود که من
برای آنها دعای خیر می‌کنم.

■ بدینسان شما روستر - پاپ - ویج می‌شوید!

— این کار پر از فکر است، پر از اندیشه‌های اصیل است و
موسیقی آن تحسین‌برانگیز است.

■ به رغم موقعیت جهان - وطنی که دارید، آیا دلبستگی خاصی به موسیقی روس ندارید؟

— البته که دارم. مخصوصاً به شوستاکوویچ، چون او یکی از
دوستان بزرگ من بود. موسیقی او را با تمام احساسم می‌نوازم.

■ آیا موسیقی در کشور روسیه همچنان زنده و پویاست؟

بله، بسیار زیاد. آهنگسازان بسیاری در آنجا هستند، برخی از
آنها، که سنی از شان گذشته است، هنوز ناشناخته‌اند و این
باعث تأسف است چون موسیقیدانان بزرگی هستند.

■ آیا هیچ امکان ضبط آثار آنها را بررسی کرده‌اید؟

— بله، مدت‌هاست که در آرزوی تحقق آن به سر می‌برم. از آن
جمله خانمی به اسم سوفیا بوبایدولینا (Sofia Boubaidoulina)
که هنوز هم آهنگ‌هایی برای من می‌سازد.
این خانم در آلمان زندگی می‌کند و در غرب شهرت دارد. در
پاریس، رادیو فرانسه جشنواره مهمی را به عرضه آثار او
اختصاص داد. آهنگساز زن دیگری نیز هست که در روسیه
زندگی می‌کند و از استعداد خارق‌العاده‌ای برخوردار است. اسم
او گالینا اوتسو ولسکایا (Ous Volskaia) است. او بسیار با
استعداد است و شهرت فراوانی، مخصوصاً در هلند، دارد. مردم
هلند عاشقش هستند.

■ شما با توجه به آنکه شهروند جهان حساب می‌شوید بدون گذرنامه سفر می‌کنید. این جور از میان برداشتن مرزها خیلی جالب است! ولی اغلب در کجا زندگی می‌کنید!

— در هواپیما.

■ علاوه بر موسیقی و خانواده‌تان، دیگر به چه چیزهایی علاقه‌مندید؟

— من همیشه و همه‌جا در جستجوی زیبایی‌ام زیبایی طبیعت،
زیبایی دریاچه لمان، در پایین پای ما باشکوه است! زیبایی
زنان باشکوه است! زیبایی موسیقی باشکوه است! ■

خواستم کاری از باخ را اجرا کنم، باید در کلیسایی زیبا باشد. ند
به دلیل آنکه موسیقی باخ موسیقی مذهبی است، آنچه برای
من اهمیت داشت این بود که باخ را در سالی خالی اجرا کنم و
در مکانی مناسب برای تمرکز و مملو از روحانیت. در یک
کلیسای خالی همه این چیزها یافت می‌شود. ناخودآگاه در
جستجوی کلیسایی بودم که پاسخگوی توقعات من باشد، ولی
موفق به یافتن آن نمی‌شدم. تا اینکه یک روز به رستوران مارک
منو (Meneau) در وزلی رفتم. با زنم در آنجا شکمی از عزا
درآوردیم. دوشنبه صبح عازم بودیم. منو گفت: «تا کلیسای
اینجا را ندیده‌اید نباید از اینجا بروید.» جواب دادم که عجله
دارم و حتی یک لحظه هم فرصت ندارم. ولی او اصرار داشت که
آن کلیسا را همان روز ببینم. بالاخره همراهش رفتم و وقتی که
وارد کلیسای مادلن شدم، به قدری از اینکه آنجا را کشف
کرده‌ام شاد شدم که صلیب کشیدم. دیگر برای ضبط آهنگ‌های
باخ آماده بودم.

■ کلیساهای رومی خیلی باشکوه‌اند. شکل آنها، مثل موسیقی باخ، مدور است.

— بله، علاوه بر این ستون‌های این کلیسا خیلی متوازن هستند.
شما در پایان برنامه‌های «همنشینی موسیقایی» می‌خواهید.

■ رومئو و ژولیت اثر پروکوفیف را همراه با گروه باله لیتوانی و ارکستر ملل اجرا و رهبری کردید. انگیزه شما از انتخاب آن چه بود؟

— زمانی که در کنسرواتوار مسکو درس می‌خواندم، در تمام
اجراهای رومئو و ژولیت در تئاتر بولشوی مسکو شرکت کردم.
تمام موسیقی آن را از ابتدا تا انتها می‌توانستم با پیانو بنوازم.
این موسیقی شگفت‌انگیزی است، باله‌ای است واقعاً جذاب.
مدت‌ها آرزوی رهبری کردن این اثر بودم. ولی، برای این کار، به
یک طراحی رقص مخصوصی نیاز داشتم. نمی‌خواستم که
رقصنده‌ها ضرب‌آهنگ را با حرکت پاهایشان به من تحمیل
کنند. می‌خواستم مبادله‌ای واقعی باشد و من ضرب‌آهنگ را به
آنها نشان بدهم. بدین ترتیب ولادیمیر واسیلیف (Wassilier)
که کارش را در بولشوی آغاز کرده بود، طراحی تازه‌ای را
مخصوص برای من به وجود آورد.

طراحی بسیار شورانگیزی است چون صحنه‌پردازی بسیار
نوآورانه است: ارکستر در جایگاه مخصوصش قرار ندارد، بلکه
روی صحنه است، و به این ترتیب موسیقی در کانون همه
کنش‌های نمایشی است. ارکستر طوری استقرار یافته که من
می‌توانم آن را درست رو به روی جمعیت رهبری کنم. جلوی
ارکستر صحنه‌ای است که همه ماجراهای خیابان در آن اتفاق
می‌افتد. بالای سر ارکستر پل‌مانندی است که اتاق خواب
ژولیت روی آن قرار گرفته و همه صحنه‌های داخلی در آن

همانندی راستین؟

تصویر زن در ادبیات کودک و نوجوان

آکیکو سوئه‌یوشی

ژاپن

شکستن کلیشه‌ها

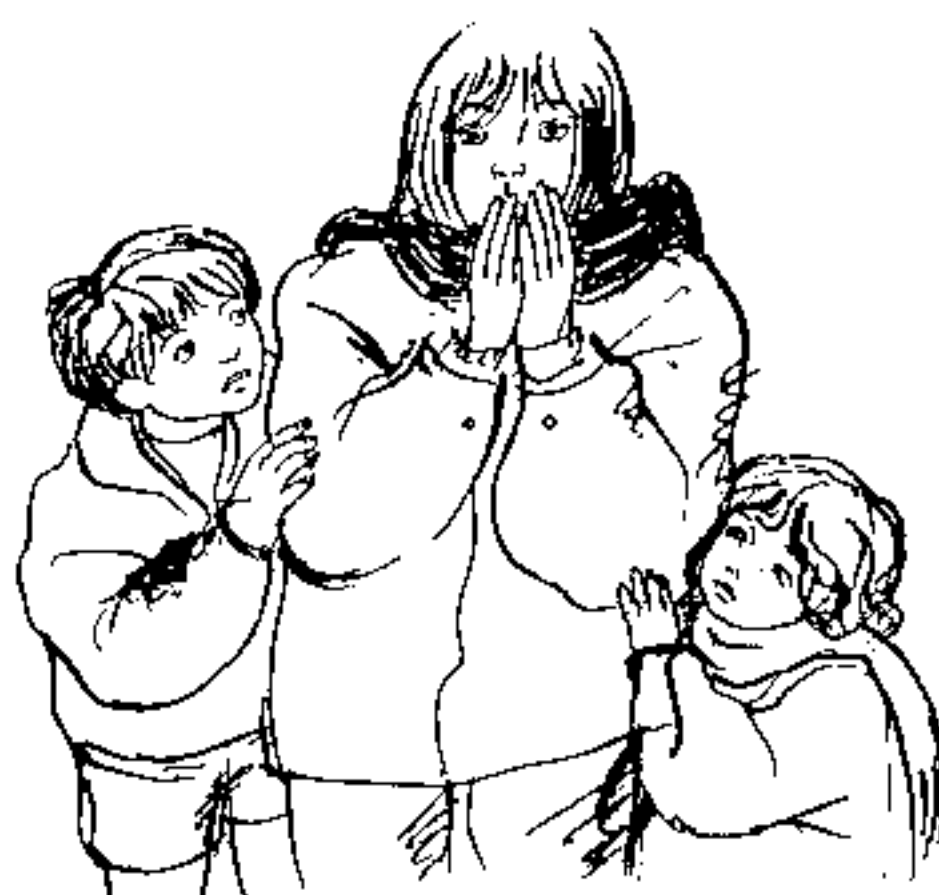
ادبیات کودکان ژاپن در دهه دوم سده حاضر متولد شد. نخستین مجله ادبی خاص ادبیات کودکان به نام *پرندۀ آبی* در سال ۱۹۱۸ انتشار یافت. در این هنگام، کشور ژاپن دوران شکوفایی را از سر می‌گذراند و جریان آزادیخواهی که «دموکراسی تای شو» نام داشت رو به گسترش بود. در عرصه آموزشی تلاش شد که شخصیت و خلاقیت کودکان از رهگذر آشنایی آنان با فعالیت‌های هنری رشد کند و ظهور ادبیات خاص کودکان نشان‌دهنده توجه ناگهانی جامعه به کودکان بود. اما نویسندگان ادبیات کودکان فقط نویسندگان مرد بودند و در داستان‌های آنان، زنان نقش مهمی ایفا نمی‌کردند.

برای نمونه، کینجی میازاوا (Kenji Miyazawa)، در کتاب‌های خود زنان را تقریباً به کلی نادیده می‌گیرد. در داستان *بابه ماتاسابورو* (۱۹۳۹)، برتری مردان آشکار است. قهرمان اصلی داستان پسر بچه‌ای است که به تازگی وارد مدرسه ابتدایی دهکده‌شان شده است. پدر کودک در کتاب حضور دارد اما از مادر او به هیچ رو سخنی به میان نمی‌آید. معلم مدرسه هم گرچه شخصیت‌پردازی نمی‌شود اما از لحن و زبانی که به کار می‌برد معلوم می‌شود که او مرد است. تمامی بچه‌مدرسه‌ای‌هایی که از آن‌ها نام برده می‌شود نیز پسرند. این برتری گسترده شخصیت‌های مردانه در کتاب *قطار شبانه در کهکشان راه شیری*، که روایتگر ملاقات‌های پسری جوان در قطار شبانه است، و در *داستان زندگی گوزوکو بودوری* (۱۹۴۱)، نیز به چشم می‌خورد. چنین نابرابری توضیح‌پذیر است چون در آن هنگام زنان ژاپنی نه جایگاهی واقعی در اجتماع داشتند و نه شغل و حرفه‌ای.

آقای واتارو و کاو (۱۹۴۲)، در میان داستان‌های بسیار مشهور و موردپسند نانکیچی نی‌می (Nankichi Niimi)، برای کودکان، تنها داستانی است که در آن شخصیت زن حضور دارد و به‌ویژه در این مورد داستانی روشنگرانه است. قهرمان داستان



فیلم کوچولوی زرد مامان
نوشته آکیکو سوئه‌یوشی،
داستان طلاق را از دید کودکان
روایت می‌کند.
بالا، طرح روی جلد کتاب؛



چپ، طرحی از ساتوشی ناکاچی.

کارهای خود مشغول می‌شود. گویی این فکر که مادر می‌تواند سرگرمی شخصی داشته باشد یا وقتش را بیرون از خانه به تفریح بگذراند، هرگز به ذهن نویسنده خطور نکرده است.

■ زنان قلم به دست می‌گیرند

پس از جنگ بود که شرایط به تدریج تغییر کرد و زنان قلم به دست گرفتند تا از خود بنویسند. تصویر مادر به یک باره جان گرفت اما این تصویر همچنان در قالب نقشی بود که جامعه پیشاپیش برای او تعیین می‌کرد. برای مثال، در *نون - شان در ابرها بالا می‌رود* (۱۹۴۷)، اثر موموکو ایشیئی (Momoko Ishii)، دختر بچه‌ای تصور می‌کند که مادرش در مورد یک چیز بی‌اهمیت او را فریب داده است. او گریان از خانه می‌گریزد و در برکه‌ای می‌افتد که سطح آن ابرهای آسمان را بازتاب می‌دهد. هنگامی که دخترک به هوش می‌آید خود را روی ابری می‌یابد و در آنجا نگهبان پیر ابرها را ملاقات می‌کند. این روایت به نویسنده امکان می‌دهد که شرایط یک خانواده متوسط ژاپنی را توصیف کند. پدر نون - شان کارمند است و مادرش زنی خانه‌دار اما تحصیل‌کرده و خواننده‌ای مستعد است. در ادامه داستان معلوم می‌شود که مادر دوست داشته به مدرسه موسیقی برود و بدون شک در رؤیای آن بوده که خواننده حرفه‌ای شود. اما اکنون از نقش خود در مقام کدبانوی خانه و مادر راضی است

«ظهور ادبیات خاص کودکان در ابتدای سده بیستم نشاندهنده توجه ناگهانی جامعه ژاپن به کودکان بود.»

مردی است خوب و شریف که با مادر پیر خود و ماده‌گاو پیری زندگی می‌کند. گرایش مرد به الکل اغلب موجب گم شدن او در راه خانه می‌شود اما خوشبختانه ماده‌گاو راه خانه را به خوبی بلد است و همیشه مرد را به هنگام مستی به خانه هدایت می‌کند. این ماده‌گاو برای مرد مثل یک همسر وظیفه‌شناس عمل می‌کند. از همین رو، آقای واتارو نیازی به همسر ندارد، با این حال، خواننده طی داستان درمی‌یابد که آقای واتارو در جوانی همسری زیبا و سخت‌کوش داشته است. اما روزی شرایط او را در برابر انتخاب میان همسر و مادر پیرش قرار می‌دهد و او بی‌درنگ مادر خود را انتخاب می‌کند و از همسر خود جدا می‌شود و او را به خانواده‌اش بازمی‌گرداند تا خود بتواند از مادر پیرش در خانه پرستاری کند.

داستانی برای کودکان اثر کوزورو ماکیموتو (Kusuro Makimoto)، به نام *روز مادر* (۱۹۳۷) بی‌شک نخستین داستانی است که نقش مادر را درونمایه اصلی داستان قرار می‌دهد. در روز مادر، سه کودک به جای مادر خود غذا درست می‌کنند. مادر نخست خوشنود می‌شود اما در همان حال به شدت احساس سردرگمی می‌کند چون بنا بر سنت، این وظیفه زن است که تمامی کارهای خانه را انجام دهد. مادر که کاری برای انجام دادن ندارد خیلی زود کسل می‌شود. از فردای آن روز کارها روال عادی خود را بازمی‌یابد و مادر در سکوت و بدون کوچکترین چون و چرا به



داستان بیان «عطش سیرناشده قلب» است و نیز بیان «احساس ناگهانی خلائی که ممکن است بر زن خانه دار سایه افکند، همسری که تمام عمرش را به کار برای شوهر و فرزندانش سپری کرده است.» بدون شک، سبک ناواقع گرای داستان، کار نویسندۀ را در بیان آرزوها و رؤیاهای یک زن خانه دار، آسان تر کرده است.

■ داستان آینه اجتماع

در دهۀ هفتاد، هنوز برای زن ژاپنی دشوار بود که هم خانه داری کند و هم شغل و حرفه ای در پیش گیرد، و مردم هنوز به زنان مجرد روشنفکری که شغلی داشتند به دیدۀ بدگمانی می نگریستند. تابستان سیزده سالگی من (۱۹۷۴)، نوشته یوشیکو اوکوتسو (Yoshiko Okkotsu) تصویری قالبی از یک پیر دختر روشنفکر و متکبر و خشک را نشان می دهد.

مادر دختر بچه ای به نام رای به هنگام زایمان می میرد و پدر رای که مردی است همیشه مست و ناتوان از اداره زندگی، زنجارگی پیشه می کند و دخترک را به دست عمۀ پیر و مجردش می سپارد. عمۀ پیر معلم زبان انگلیسی است و تمام وقت خود را به خواندن کتاب های قطور به زبان بیگانه سپری می کند و هرگز حتی یک کلام محبت آمیز نیز به دخترک نمی گوید. عاقبت تحمل رای از این محیط سرد و یخ زده ای که در آن زندگی می کند به سر می آید و از آن جا به نزد معشوقۀ آن زمان پدرش پناه می برد. این معشوقه زنی است چاق، عامی و تحصیل نکرده که در حومۀ کارگرنشین شهر آرایشگری می کند اما با این همه دخترک را با آغوش باز می پذیرد.

از دهۀ هشتاد به بعد، کار بیرون برای زنان به امری عادی بدل شد و زنان مجبور نبودند میان کار بیرون و کار خانه یکی را انتخاب کنند. شخصیتی که در این دوره در کتاب های کودکان از پدر ارائه می شود، تصویر قالبی مردی است که شیفته کار خود است و تمامی وقت خود را صرف حرفه و رابطه کاری اش می کند و دیگر وقتی برای خانه و خانواده اش ندارد. همچنین در این دوران شاهد افزایش داستان هایی درمورد جدایی مادر و پدر هستیم که با آنچه در جامعه روی می داد همخوان بود.

من در داستان *فیل کوچولوی زرد مامان* (۱۹۸۵)، داستان یک طلاق را از دید کودکان روایت کردم. مادر و پدرم در نتیجه بی وفایی شوهر از یکدیگر جدا می شوند. مادر گواهی نامه رانندگی می گیرد و اتومبیلی قدیمی می خرد تا افق های زندگی اش را وسعت بخشد. او تلاش می کند که بدون وجود شوهر به زندگی سر و سامان دهد اما این کار به این سادگی ها هم نیست. مادر بسیار ناشیانه رانندگی می کند و حتی یک بار موجب تصادف در جاده می شود. ماجراهای او به زبانی خنده دار روایت

پنج ده های دایمی (۱۹۸۹)
نوشته کیکو تاکادا،
درباره مادری است که
در مورد هدف زندگی اش
 دچار تردید و عذاب می شود.
راست، طرح روی جلد کتاب.



و رؤیای ماجراجویی بیرون از خانه را در سر ندارد. در دهۀ شصت، ادبیات کودکان یک مرحله شکوفایی بی سابقه را از سر گذراند. شمار فزاینده ای از زنان قلم به دست گرفتند و حضور شخصیت های زنان در کتاب ها بیشتر و بیشتر شد: تصویرهایی از زنان به قلم نویسندگان زنی که تلاش می کردند کودکان را با زندگی بزرگسالان و رویدادهای تصور ناشدنی و بی معنا هم چون طلاق یا مرگ آشنا کنند.

داستان *مومو - شان کوچک* (۱۹۶۴)، نوشته میوکو ماتسوتانی (Miyoko Matsutani)، یکی از نمونه های این گرایش است که برای نخستین بار شخصیت یک زن شاغل را به تصویر می کشد. مادر مومو - شان تصمیم می گیرد به سر کار برود و در نتیجه مجبور می شود دخترش را به مهدکودک بسپارد و با این کار عزم و اراده راسخی از خود نشان می دهد، چون در آن زمان فقط کودکان تک والدینی یا کودکان خانواده های فقیر به مهدکودک فرستاده می شدند. ماجراهای مومو - شان کوچک از آن زمان بدین سو چه در میان کودکان و چه زنان مورد ستایش بوده است.

در *کماجدان شکم خالی* (۱۹۶۹)، اثر توشیکو کانزاوا (Toshiko Kanzawa)، شخصیت محوری کماجدانی قدیمی است که سالهای سال دیگران از آن غذا خورده اند. روزی کماجدان تصمیم می گیرد خانه را ترک کند و شکمی سیر از غذاهای لذیذ بخورد، و به رغم تلاشهای دیگر وسایل آشپزخانه برای ممانعت از رفتن او، کماجدان تصمیم خود را عملی می کند. نویسندۀ داستان که خود یک زن است در یادداشت آخر کتاب توضیح می دهد که هدف او از این

راست، طرح روی جلد
مومو - شان کوچک (۱۹۶۴)
 نوشته میوکوماتسو تانی، نخستین
 کتاب کودک در ژاپن که قهرمانش
 مادری است شاغل که فرزند خود
 را به یک مهدکودک می‌سپارد.



「かちゃんも、プーさんの、おしっぱばたをみると、すぐなきやんで、わらいだすんですものね。」

「どうです。こんなに、ていねいに、あいさつされるネコなんて、めったにないでしょ？」

「プーはいばって、あるいていきました。」

「しばらくいくと、モモちゃんが、」

「あれは。」

「って、ゆびさしました。このごろ、モモちゃんは、なにをみても、あれは？ って、きくんです。」

「あれはね、くも。ふわふわ、とんでいくの。」

「ママがいました。」

「あれは。」

「あれはね、トンボ。」

79

بالا، مومو - شان و مادرش.
 طرحی از ساداتو کیکوچی.

و ناتوان از اداره کارهای خانه می‌بیند از مادر زن خود کمک می‌خواهد. سه ماه بعد، زن بنابر قولی که داده بود به خانه باز می‌گردد. شوهر نیز در نتیجه غیاب همسر به اهمیت زندگی خانوادگی پی می‌برد و زندگی مشترکشان روال تازه‌ای می‌یابد.

در دهه‌های هفتاد و هشتاد تقریباً تمامی کتاب‌های کودکان که به مسائل زنان در جامعه می‌پرداختند به قلم نویسندگان زن بودند. اما این وضع در ابتدای دهه ۹۰ تغییر کرد و نویسندگان مرد هم به مسائل زنان توجه نشان دادند. برای نمونه، هیکوتاناکا (Hiko Tanaka)، در تقویم (۱۹۹۲)، زنان نسل مادر بزرگ‌ها را که فقط در مقام «دختر، همسر و مادر» زندگی می‌کردند در مقابل نسل جوان که برایشان «زندگی دیگری وجود دارد» قرار می‌دهد. ■

می‌شود اما او هیچ‌گاه از تلاش برای رسیدن به استقلال دست نمی‌کشد.

درونیای زنی که قربانی شوهر و خانواده‌اش شده اما باز هم زندگی خود را کاملاً وقف خانواده‌اش می‌کند همچنان الهام‌بخش برخی از نویسندگان است. کیکو تاکادا (Keiko Takada)، در *پیچ‌های دایمی* (۱۹۸۹)، به‌خوبی چنین زنی را توصیف می‌کند. شخصیت داستان که در مورد درستی زندگی‌اش دچار تردید و عذاب است مادری است با وجدان که با وظیفه‌شناسی کارهای خانه و پرورش کودکان را انجام می‌دهد. شوهر به جاهای مختلفی منتقل می‌شود و زن در این نقل و انتقال‌ها شوهر را همراهی می‌کند و هر بار مسئولیت جابه‌جایی‌ها را برعهده می‌گیرد و تلاش می‌کند که با محیط جدید سازگاری یابد. اما شوهر در کارهای خانه هیچ کمکی نمی‌کند. آنان دو فرزند داشته‌اند اما فرزند کوچکتر در نتیجه یک بیماری ناشی از آلودگی مرده است و مادر از این بابت احساس گناه می‌کند.

تنها عصیان مادر افراط در مشروب‌خواری و ناسزاگویی است - تا اینکه روزی خانه را ترک می‌کند و نامه‌ای از خود به جا می‌گذارد و در آن به شوهر توضیح می‌دهد که می‌خواهد برای مدت سه ماه تنها باشد تا به حال عادی بازگردد. شوهر که خود را تنها

از خود و جامعه‌شان یاری رسانند. این نویسندگان به کودکان توضیح می‌دهند که چه امروز و چه فردا به هنگام بزرگسالی از آنان چه رفتاری انتظار می‌رود. کتاب‌های این نویسندگان بر یک بنیان قوی اخلاقی استوار است.

■ دخترم مایه ثروتم است

با این همه، تصویر زن به منزله یک کالا تصویری غالب است. برای نمونه، داستان پرفروش پسری از اهالی کابیرا نوشته دیویس سبوکیما (Davis Sebukima) داستان نویس اوگاندایی، چوپانی را به تصویر می‌کشد که در مورد دختر خود چنین می‌گوید: «دخترم مایه ثروتم است». این نگرش گویای احساس غالب در آفریقا، به ویژه در محیط‌های روستایی است که در آنها، دختران به هنگام ازدواج به بالاترین قیمت ممکن فروخته می‌شوند تا برای خانواده خود مایه ثروت باشند.

در همین کتاب نویسنده دو هوو را توصیف می‌کند که با یکدیگر جر و بحث می‌کنند که چگونه بازگشت پسر شوهرشان را به بهترین وجه جشن بگیرند. هنگامی که شوهر به خانه می‌رسد فریاد می‌زند که «باز قیل و قال راه نیندازید، سرم را بردید. انگار که تو سرم طبل می‌زنید.» دو زن بی‌درنگ ساکت می‌شوند و می‌روند چون می‌دانند که شوهر هیچ علاقه‌ای به شنیدن عقیده آنان ندارد و در نهایت این خود اوست که تصمیم خواهد گرفت.

در ندیکوما اوکولیا نوشته سولومان ای. کی. میپالانی (Mpalanyi)، نیز زنان نقش زبردست و تابع خود را می‌پذیرند و به آن تن در می‌دهند. هنگامی که

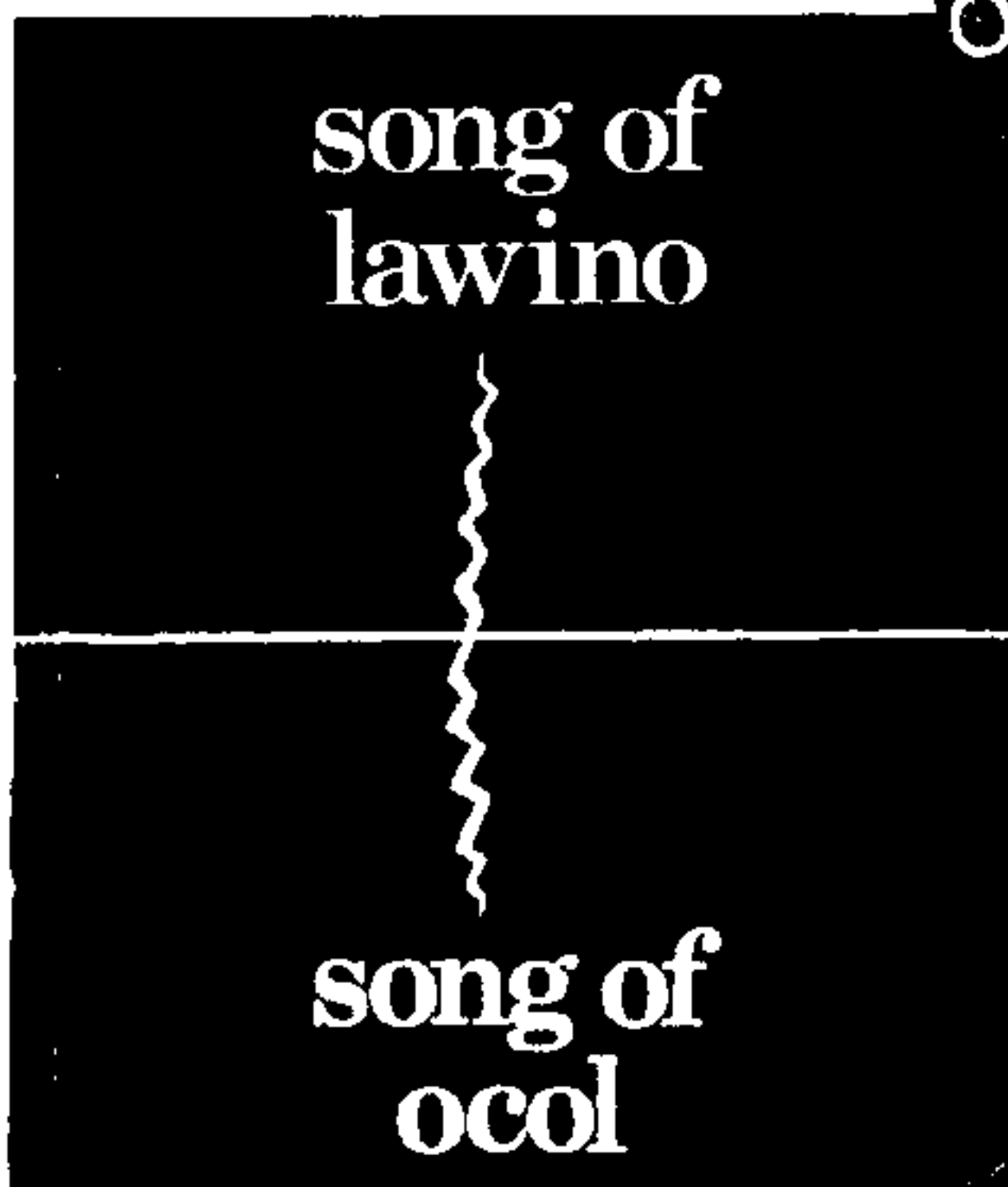
در گذر سده‌های متمادی، کودکان آفریقایی شب‌ها پس از خوردن غذا دور آتش جمع می‌شدند تا به داستان‌های پدربزرگ یا مادربزرگ گوش دهند. پسران از شنیدن پیکارهای بزرگ مردان شجاع و شکارچیان افسانه‌ای به هیجان می‌آمدند و دختران رمز و رازهای یک ازدواج موفق را فرا می‌گرفتند.

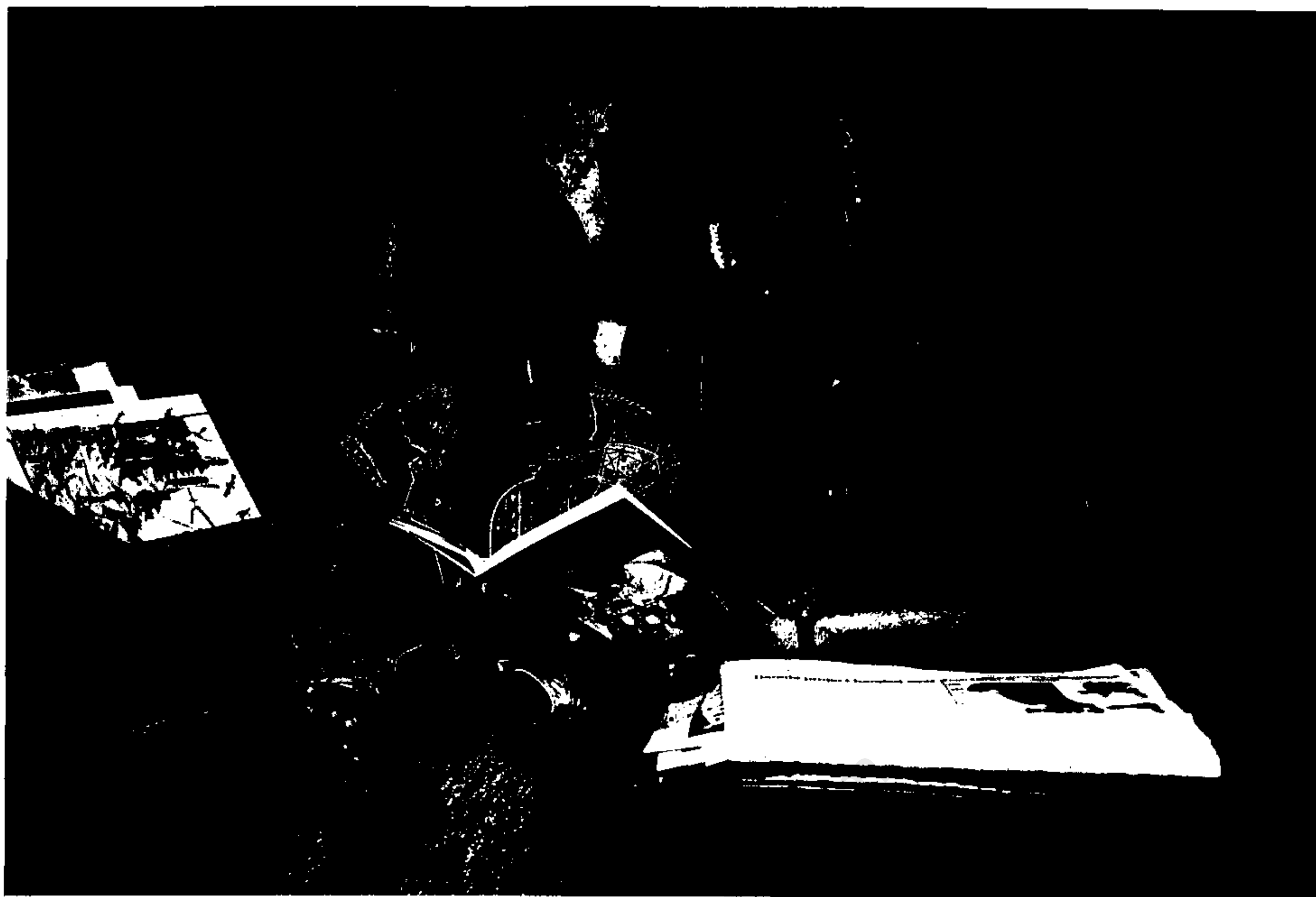
امروز دیگر از این سنت خبری نیست. و کودکان در کلاس درس، کتابخانه یا باشگاه با داستان‌های «مدرن» آشنا می‌شوند. بسیاری از پدر و مادرها و پدر و مادر بزرگ‌ها دیگر فرصت آن را ندارند که داستان‌های شبانه حکایت کنند. به علاوه، از آن خانواده‌های پرجمعیت هم دیگر خبری نیست و بچه‌ها نه در روستا و نزد پدرمادر بزرگ‌ها بلکه در شهرهای بزرگ و کوچک و با پدر و مادر خود زندگی می‌کنند. نتیجه این تغییرها آن است که انتقال سنت شفاهی و داستان‌های سنتی بیش از پیش به کمک ادبیات کودکان و روزنامه‌های خاص کودکان مثل نیوویژن که در کامپالا (اوگاندا) انتشار می‌یابد انجام می‌گیرد. کتاب‌های کودکان بیشتر به زبان انگلیسی نوشته می‌شود اما بخشی از آنها به زبان‌های اصلی آفریقایی به ویژه زبان کی سواحلی (Kiswahili) نوشته می‌شود. بیشتر این داستان‌ها براساس اسطوره‌ها و حکایت‌ها و افسانه‌های سنتی نوشته می‌شود اما برخی از این داستان‌ها تفسیرهایی روشنگرانه از موقعیت و واقعیت‌های اجتماعی ارائه می‌دهد.

نویسندگان اغلب در کتاب‌های خود پیامی آموزشی، انتقادی یا اعتراض آمیز علیه بی‌عدالتی را برای کودکان ارائه می‌دهند تا آنان را در شناخت بهتر

سد کتاب کودک و نوجوان در آفریقای شرقی؛ از چپ به راست: نوشته اوکوت پبتیک که در قالبی شاعرانه تضاد فرهنگ سنتی آفریقا و شیوه‌های زندگی غربی را به تصویر می‌کشد؛

خرگوش و منقارشاهی که گلچینی از قصه‌های ادبیات شفاهی است و اوکوت پبتیک آنها را گردآوری کرده است؛ پسری از اهالی کابیرا کتابی پرفروش نوشته دیویس سبوکیما، داستان نویس اوگاندایی.





یک مادر و پسر در
نمایشگاه کتاب در
نایروبی (کنیا).

پیرمرد بسیار ثروتمندی را روایت می‌کند که ۶۵ همسر داشت و برای به دست آوردن آنها، ۸۰۰۰ رأس دام داده بود. نویسنده در این کتاب به خوانندگان کودک خود می‌فهماند که ثروت و جایگاه اجتماعی و اعتبار یک مرد با شمار همسرانش سنجیده می‌شود و این نشان‌دهنده پیوند سنتی ثروت مرد و شمار همسران در این بخش از افریقا است. البته در اقتصاد روستایی چنین سنتی عجیب نیست، چون هرچه مرد همسران بیشتری داشته باشد، نیروی کار بیشتری برای کار در مزرعه دارد و ثروت بیشتری می‌اندوزد.

حلقه ازدواج و داستان‌های دیگر به قلم ایجوکا کابومبا (Ijuka Kabumba)، که در سال ۱۹۹۲ در کامپالا برای کودکان و بزرگسالان به چاپ رسید، داستان نزاع‌های دو هوو به نام‌های بویانجا و بوهسی بر سر مالکیت زمین است. گیندا، شوهر آن دو، خودسرانه می‌گوید که تمامی زمین‌هایی که با ازدواج به دست آورده متعلق به اوست و دو همسر او هیچ حقی بر زمین‌ها ندارند و صرفاً می‌توانند روی آن‌ها کار کنند و محصول را بفروشند. اما حتی فروش محصول نیز باید با اجازه شوهر انجام گیرد و درآمد حاصل از آن می‌بایست به شوهر تقدیم شود. شادی و تفریح دو زن نیز به خواست و اراده شوهر است، چه او می‌گوید: «من تصمیم می‌گیرم کدام یک از شما دو نفر را با خود به میهمانی ببرم.»

داستان دیگر این کتاب روایتگر تصمیم بویانجا مبنی بر ترک گیندا و بازگشت نزد پدر و مادرش است. پدر بویونجا در مقابل این حرکت بدون آنکه به حرف‌های دخترش گوش کند یا با همسرش مشورت کند، بی‌درنگ تصمیم می‌گیرد که دختر را به خانه شوهر بازگرداند.

یکی از شخصیت‌های زن داستان به دوستان خود از رفتار بد شوهر و احتمال معشوقه داشتن او گله می‌کند، دوستانش بدون احساس همدردی به او می‌خندند و او را نصیحت می‌کنند که حتی اگر شوهرش چنین باشد او باید آن را با خوشرویی و به منزله بخشی از زندگی زناشویی بپذیرد. دوستان زن به زبان محلی که کتاب نیز به همین زبان نوشته شده، چنین می‌گویند: «مواظب باش که شوهرت ممکن است تو را با چوب خودت بزند.»

تصویر دیگری که در کتاب‌های کودکان ارائه می‌شود تصویر زن در مقام خدمتکار رام و مطیع خانه است. در یکی از داستان‌های دیویس سبوکیما، نجاری که دو همسر دارد، در خانه خود از رئیس دهکده پذیرایی می‌کند. او همسر اولش را صدا می‌زند و از او می‌خواهد که برای آنان نوشیدنی بیاورد اما از آنجا که زن مشغول غذا درست کردن است، از همسر دوم خود می‌خواهد که این کار را انجام دهد. زن دوم هم دست از کار خانه می‌کشد و برایشان نوشیدنی می‌آورد و بنا به رسم، دو زانو می‌نشیند و پیوسته لیوانهای خالی مردان را پر می‌کند تا اینکه همسر اول ناهار را می‌آورد.

پیام داستان این است که زن باید خدمتکار مرد باشد. به هنگام آمدن رئیس دهکده، زنان نجار سخت مشغول کار بودند اما خود نجار بیکار بود و در نتیجه به راحتی می‌توانست از میهمان خود پذیرایی کند و نوشیدنی بیاورد، اما این کار وظیفه شوهر نیست و از همین رو مرد نجار از همسران خدمتکار خود می‌خواهد که این کار را انجام دهند.

تابان لولیونگ (Taban lo Liyong) در فیکسیونز (Fixions)، چاپ سال ۱۹۶۹ در نایروبی، داستان

این دو داستان به خوبی نگرش و رفتار بسیاری از مردان اوگاندایی، و به طور کلی افریقایی، را نشان می‌دهد: همسر، خواهر، دختر و در کل زن در آن حدی نیست که تصمیم‌گیری کند. این باور از همان بدو تولد در ذهن فرد جا می‌گیرد و با داستان‌هایی از این دست تقویت می‌شود.

■ سنت‌گرایی افریقایی یا گرده‌برداری از الگوی غربی؟

لاوینو (Lawino)، نام قهرمان زن رمان *آواز لاوینو* (پاریس ۱۹۸۳) نوشته اوکت پیتیک (Okot p'Bitek)، با مردی به نام اوکول (Ocol)، که در غرب بزرگ شده است ازدواج می‌کند. خانه آن دو صحنه درگیری و تعارض میان دو فرهنگ است: یکی فرهنگ سنتی افریقا که لاوینو نماینده آن است و دیگری فرهنگ مدرن غرب که اوکول نماینده آن است. اوکول مدام به همسرش ایراد می‌گیرد که چرا رقص‌های خارجی همچون رومبا یا سامبا را بلد نیست، موهایش را به سبکی از مد افتاده آرایش می‌کند، به جای استفاده از پریموس برای پختن غذا، همچنان از اجاق هیزمی استفاده می‌کند، نام ماه‌ها را بلد نیست، اسم مسیحی ندارد و با کلام خداوند که در «کتاب مطهر» (انجیل) آمده، آشنا نیست.

در مقابل، لاوینو از شوهر می‌خواهد که او را درک کند و به فرهنگ افریقایی‌شان احترام گذارد. او تلاش می‌کند به شوهر خود توضیح دهد که رقص‌های افریقایی یا سبک آچولی (Acholi) آرایش مو که از مادرش یاد گرفته چه قدر زیبا است و به شوهرش یادآور می‌شود که ظرف‌های سفالی پختن ارزن را نمی‌توان روی پریموس گذاشت و اضافه می‌کند که نام ماه‌ها را به خوبی بلد است اما به زبان آچولی. لاوینو ادامه می‌دهد که نام‌های آچولی همانند نام خود او سرشار از معناست و پیام‌هایی را انتقال می‌دهد و رویدادهایی را به خاطر می‌آورد و خدمت به جامعه را محترم می‌شمارد، حال آنکه اسم‌های مسیحی فاقد چنین معنایی است.

رمان *آواز لاوینو* ستایش پرشوری است از فرهنگ افریقایی و بویژه از فرهنگ و شأن زن افریقایی که در این رمان در مقام یک هوادار سنت تصویر شده است. **کلبه متروک اثر ژوزف بوروگا (Buruga، نایروبی،**

۱۹۷۲) تصویر دیگری را ارائه می‌دهد. تصویر زن افریقایی در این داستان تصویر یک تقلیدگر ارزش‌ها و آداب و فرهنگ اروپایی است.

بوروگا داستان مردی را روایت می‌کند که از زنی به نام باسیا دلیل پس زدن خود را می‌پرسد و بی‌آنکه به انتظار پاسخ باسیا بماند می‌گوید که فرهنگ خود را ترجیح می‌دهد و از درآمیختن با فرهنگ‌های بیگانه‌ای که زن را به «بیراهه» کشانده، متنفر است. مرد چنین شکوه می‌کند: «آه باسیا، تو مرا پس می‌زنی چون علاقه‌ای به شیوه زندگی تو ندارم... تو می‌خواهی که ما به آن خانه‌ها [کاباره‌ها] برویم، به جایی که مردم دور هم جمع می‌شوند تا نوشیدنی‌هایی را بنوشند که بعضی از آنها به رنگ خون است». و ادامه می‌دهد که مخالف رقص و میگساری در مکانهای بسته است. مکانهایی که مردم را تا پاسی از شب بیدار نگه می‌دارد و رقصنده‌ها هیچ نقش فعالی در موسیقی ندارند (نه آواز می‌خوانند، نه طبل می‌زنند)، بلکه صرفاً به رقصیدن با موسیقی ساخته دیگران بسنده می‌کنند. از دید مرد این کار به شرکت در مراسم عزای یک دوست یا خویشتاوند مرده می‌ماند.

او می‌گوید: «مردمان کاکوا [افریقایی‌ها] در فضای باز و زیر سایه درختان یا بر ایوان خانه‌ها می‌نوشند آن هم زمانی که خورشید هنوز در آسمان است. با فرا رسیدن شب، نوشخواری به پایان می‌رسد تا روز بعد، از نو آغاز شود. شب زمان رقصنده‌های شب (جادوگران) است که همچون نره‌گاوهای گمشده در روستا پرسه می‌زنند.»

نویسنده در این کتاب برای جوانان از اهمیت بالیدن به فرهنگ سنتی افریقا سخن می‌گوید و در همان حال، به توصیف یک پدیده گسترده اجتماعی آن زمان می‌پردازد که در آن زنان جوان افریقایی به باشگاه‌های شبانه می‌روند، پوست خود را آرایش می‌کنند تا سفیدتر شود و کلاه‌گیس بر سر می‌گذارند که موهایشان مانند دختران اروپایی دراز به نظر آید.

■ دگرگونی اجتماعی

این تصویر از زنان افریقایی تا حدود زیادی با واقعیت همخوانی دارد، و در این مورد جامعه را باید مقصر دانست و نه نویسندگان را. اما در سال‌های اخیر سازمان‌های زنان و سیاست‌های دولتی گام‌های بلندی برداشته‌اند تا زنان فرصت‌های بیشتری بیابند. برای مثال، در اوگاندا زنان مشارکت فعالانه‌ای در فرایند توسعه ملی کشور در تمامی سطح‌ها دارند. حتی یک وزارتخانه زنان در توسعه وجود دارد و از ۲۸۰ نماینده مجلس بیش از چهل نفر زن هستند. اصل مشارکت دادن زنان در تصمیم‌گیری‌های همگانی در تمامی سازمان‌های سیاسی و حتی در روستاها به چشم می‌خورد. مختصر آنکه نقش زنان در جامعه به طور فزاینده و چشمگیری افزایش یافته است.

کتاب‌های کودکان نیز دیگر نمی‌توانند این توسعه را نادیده بگیرند و باید امید داشت که این کتاب‌ها، چهره مثبت‌تری از زنان افریقایی ارائه دهند. ■

آموزگار اوگاندایی
تکلیف‌های مدرسه را
تصحیح می‌کند.



اتحاد جماهیر شوروی سابق از ایدئولوژی تا عشق

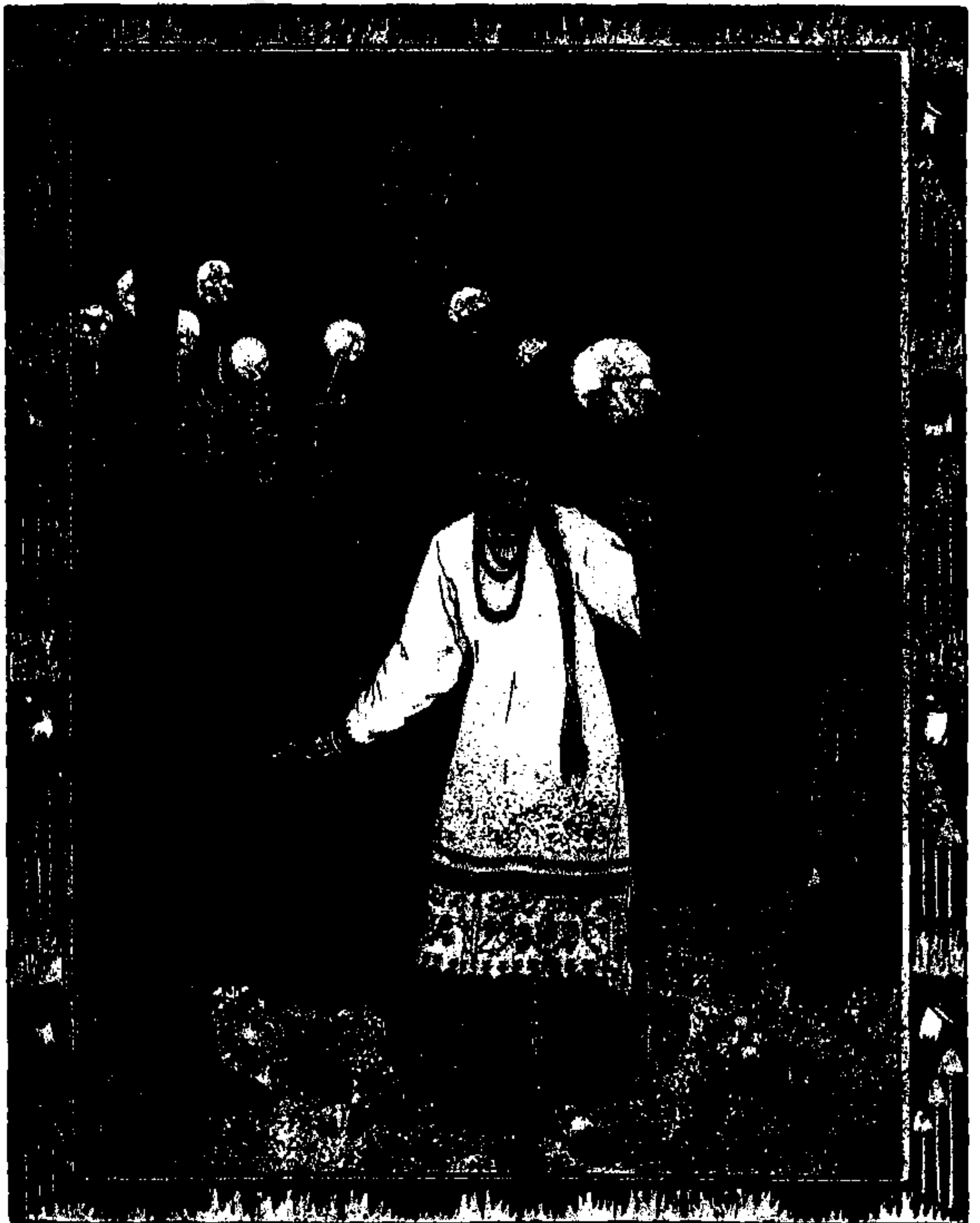
یولیا پرو سالکوا

تصویر زن در ادبیات کودکان پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به تصویر زن اروپای غربی شبیه بود اما در همان حال، این تصویر ریشه‌های خاص خود را در تاریخ و فرهنگ و مسیحیت ارتدوکس روسی داشت.

منتقدان ادبی پس از انقلاب این ادبیات را به دلیل احساساتی‌گری تقریباً به کلی رد کردند و در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، ادبیات کودکان را بر پایه‌هایی نوین بنا کردند و در این راه از فولکلور سنتی و ادبیات کلاسیک روس بهره گرفتند.

این منتقدان که خود نویسندگانی برجسته بودند اندیشه‌هایی بسیار دقیق و راسخ درمورد درونمایه، سبک و معیارهای زیبایی‌شناختی و اخلاقی ادبیات کودکان داشتند. نویسندگانی همچون کورنی چوکوفسکی (Kornei Chukovsky)، ادبیات کودک پیش از انقلاب اکتبر را ادبیاتی «مبتذل و خرده بورژوایی» می‌دانستند و تصویری را که این ادبیات از زن ارائه داده بود رد می‌کردند و با درونمایه‌های

واسیلای دوست‌داشتنی،
فولکلور روسی. تصویر مربوط به
نسخه چاپی سال ۱۹۰۰ از
ای. بیلین.



خانواده، پدر و مادر، مادرانگی و عشق مخالف بودند. رهنمودهای تحمیلی منتقدان بر فرهنگی مبتنی بر ملاحظه‌های سیاسی و اجتماعی استوار بود. دولت شوروی ادبیات کودکان را ابزاری کارا و قدرتمند برای آموزش ایدئولوژیک نسل‌های جدید می‌دانست. ای. موتیاشف (Motyashov)، می‌نویسد: «رسالت ادبیات کودکان در اتحاد شوروی شکل دادن شخصیت کمونیست است.» مشکل چنین ادبیاتی این بود که نویسندگان مجبور بودند از این خط مشی ایدئولوژیک و آموزشی پیروی کنند و در این چهارچوب رسمی قلم بزنند.

■ مادران سختکوش

تا دهه ۱۹۶۰، شخصیت‌های زن تصویر شده در کتاب‌های کودکان کاملاً از واقعیت روان‌شناختی محروم بودند و این در شعر کلاسیک و شما چطور؟ اثر سرگئی میخالکف، شاعر توانای اتحاد شوروی، به خوبی آشکار است. در بعدازظهری تابستانی، گروهی از بچه‌ها در خیابان بیکار نشسته و به لاف‌زنی مشغول‌اند. یکی از بچه‌ها لاف می‌زند که مادرش خلبان است. اما این گفته بچه‌های دیگر را متعجب نمی‌کند و آن‌ها هم به نوبه خود شروع می‌کنند به لاف‌زنی درمورد حرفه مادران خود. یکی می‌گوید مادرش پزشک است، دومی مأمور پلیس، سومی مهندس، چهارمی آموزگار و همین‌طور تا آخر. سرانجام بچه‌ها به این توافق می‌رسند که «ما به همه نوع مادر نیازمندیم و همه آنها مهم‌اند». اما در این گفتگو از خود مادرها سخنی به میان نمی‌آید بلکه فقط درمورد شغل و حرفه‌شان صحبت می‌شود.

چنین برخوردی جای شگفتی ندارد. درواقع، ایدئولوژی نوین با سپردن وظیفه آموزش کودکان به جامعه (پرورشگاه‌ها، مهدهای کودک، باشگاه‌های جوانان و دیگر مؤسسه‌ها)، زنان را از شماری از وظیفه‌های سنتی معاف کرد. اندیشه جمع‌گرا الگوی رفتاری را تحمیل می‌کرد که نزد تمامی قهرمانان زن کتاب‌ها دیده می‌شد، قهرمانانی که زندگی‌شان در چهارچوب حس وظیفه اجتماعی معنا می‌یافت.

فقط چند اثر نادر از این الگو پیروی نکردند و توانستند به شخصیت‌های خود زندگی دهند. گاهی در کنار آموزگاران زن، رهبران زن جوان و مادرها و مادر بزرگ‌های دو بعدی، دختر یا زنی جوان از خانواده‌ای اصیل تصویر می‌شد که پس از پشت سر نهادن سختی‌ها و ماجراهای بسیار موفق می‌شدند جایگاه خود را در جامعه جدید پیدا کنند. اما برخورد منتقدان با این نوع قهرمان زن اغلب سرد و تند بود.

میان سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰، شخصیت‌های تصویر شده از زنان هم‌چنان شخصیت‌های بی‌اهمیت و قراردادی بودند. البته در این میان استثناهایی هم

نخستین عشق بدل می‌شود.

چند نویسنده نادر زن (لیوبوو وورونکوا Voronkova، والتینا آسیوا Oseeva، ماریا پرلیژایوا Prilezhaeva)، تلاش کردند که شخصیت‌های زن را بیافرینند که برای نسل جوان معتبر باشد. اما این نویسندگان با خصومت و دشمنی منتقدان رو به رو شدند، و به احساساتی و ضداجتماعی و بورژوا بودن و بی‌فرهنگی متهم شدند.

■ ذوب شدن یخ‌ها

ارائه تصویری واقعی‌تر از شخصیت‌های زن، در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد یعنی سال‌هایی که به «ذوب شدن یخ‌ها» مشهور بود. قهرمانان زن به تدریج شروع کردند به اینکه از خود پرسش کنند، هیجان‌ها و عاطفه‌هایی را احساس کنند و به شیوه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر عمل کنند. تصویر آنان از آن پس از یک منطق خلاق پیروی می‌کرد و با شگردهای ادبی‌تری ارائه می‌شد. نویسندگان بیشتر برپایه الهام‌های شخصی خود و نه بر اساس الگوی رسمی آموزشی می‌نوشتند. زنان دیگر همچون شخصیتی با اراده آهنین که وفادارانه وظیفه اجتماعی خود را ایفا می‌کنند تصویر نمی‌شدند بلکه همچون موجوداتی لطیف، صمیمی و علاقه‌مند به خانه و فرزندان ارائه می‌شدند. آموزگاران زن شخصیت زنانه‌تری یافتند و رهبران زن جوان دیگر در قالب شعارها سخن نمی‌گفتند.

می‌توان این تحول را بویژه با آمدن نسل جدیدی از نویسندگان جوان که پس از انقلاب متولد شده بودند توضیح داد. این نویسندگان با فاصله گرفتن از ایدئولوژی رسمی و از برداشت آموزشی از ادبیات کودکان، سبک و درونمایه‌های نوینی به ارمغان آوردند و تصویری را از زن ارائه دادند که عمیق‌تر و اصیل‌تر بود و به زندگی روزمره نزدیکی بیشتری داشت.

سرگئی ایوانف در کتاب *سیزدهمین سال زندگی*، دو چهره اصیل زنانه را تصویر می‌کند: دختری سیزده‌ساله، زیبا، دوست‌داشتنی و مهربان و مادر هوشمندش. مادر که برای دومین بار ازدواج کرده است، «زندگی آزاد» را ترجیح می‌دهد و همچنان خود را زنی جوان و جذاب و رها از هرگونه مسئولیت خانوادگی می‌بیند. و این خودخواهی مادر درمقابل دلبستگی دختر به کانون گرم خانواده قرار دارد.

■ شخصیت‌هایی زنده

در دهه‌های هفتاد و هشتاد، شرکت تمام و کمال زنان در زندگی حرفه‌ای و پیامدهای آن در داستان‌هایی روان‌شناختی روایت شد و در این داستان‌ها زنان و کودکان همچون قربانی تصویر شدند. فقدان حضور مادر در آموزش خانواده علت بزهکاری نوجوانان و خشونت و بیرحمی کودکانی می‌شود که خود را محروم از کانون خانواده و به حال خود رها شده می‌بینند. مسائلی همچون فقر فاحش و درگیری‌های خانوادگی برای نخستین بار در کتاب‌ها مطرح شد. بسیاری از قهرمانان زن آثار ان. دوبف (Dubov)،



وجود داشت که برجسته‌ترین آنها *رمان تیمور و دسته‌اش* نوشته آرکادی گایدار بود. حتی امروز هم کودکان تیمور و ژنکا را دوست دارند. ژنکا دختری پسرگونه است که در عین پنهان کردن عمق احساس خود نسبت به تیمور، علاقه و احساس خود را نسبت به او حفظ می‌کرد.

■ سیمای قهرمانانه

منتقدان به پیروی از عبارت مشهور مایاکوفسکی (شاعر) که «زندگی را براساس یک الگوساز» می‌خواستند شخصیت‌های زنان انقلابی و قهرمانان برجسته دوران جنگ داخلی یا جنگ جهانی یا «کارسازنده» را به منزله الگوی نسل‌های جوان ارائه دهند. نویسندگان داستان‌هایی را از زندگی دختران جوانی ارائه می‌دادند که اغلب از خانواده‌ای اشرافی و ثروتمند بودند اما تصمیم می‌گرفتند که به مردم و انقلاب بپیوندند. البته سرنوشت واقعی این زنان بسیار سخت و دردناک بود اما کتاب‌های کودک و نوجوان چهره‌ای پوشالی از آن‌ها ارائه می‌داد. چهره آنان نه از درون بلکه بیرون و بسیار سطحی تصویر می‌شد و این شخصیت‌ها چه از لحاظ ظاهری (صورت گرد، موهای کوتاه، نگاه راسخ و چهره‌ای مصمم) و چه از لحاظ روحی (شجاع، دلیر و سرسخت) مطابق یک کلیشه یکسان توصیف می‌شدند.

در این داستان‌ها جایی برای عشق و رابطه عاشقانه وجود نداشت. البته در این میان استثناهایی نیز وجود داشت که برجسته‌ترین آنها *دینگو، سک وحشی: داستان نخستین عشق نوشته روفیم فراثرمن (Ruvim Fraerman)*، است. این داستان زندگی روزمره را در اتحاد شوروی از خلال زندگی یک دختر جوان با مادرش روایت می‌کند. مادر از شوهرش جدا شده است اما هنوز هم او را دوست دارد. روزی شوهر به همراه خانواده جدیدش به شهر محل سکونت مادر و دختر می‌آید. دختر عاشق ناپسری پدر می‌شود. نویسنده به شیوه‌ای بسیار متقاعدکننده نشان می‌دهد که چگونه رشک و حسد و دشمنی دختر نسبت به پسر جوان به تدریج به احساس شرم و

زویا کوسمودمیانسکایا (Kosmodemianskaya)،
قربانی مهاجمان نازی
جنگ ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، به منزله
الگو برای جوانان اتحاد شوروی
طرح شد. دو عکس بالا برگرفته از
زندگی‌نامه به داستان درآمده‌ای
است که در سال ۱۹۵۱ نوشته شد و
زویا را به هنگامی که
دختری کوچک بوده (۱۹۳۷) و نیز
مجسمه او را در مقام قهرمانی
افتخارمند نشان می‌دهد.

تا حد توان خود با شوهر همیشه مست و کار در مقام آشپز و انجام کارهای پست کنار می‌آیند. در این داستان‌ها واقعیت زندگی در اتحاد شوروی به شیوه‌ای تلخ ترسیم شده است.

در داستان‌های دهه هشتاد مسائل شخصی زنان و رابطه آنان با جهان پیرامون‌شان بیش از هر چیز دیگری به روایت درآمد. قهرمانان دختری که در این کتاب‌ها تصویر می‌شدند از بُعد جسمانی واقعی‌تر و بُعد روانی پدیده‌تری برخوردار بودند.

بیداری احساس‌های نوجوانی درونمایه جنگل بلوط اثر رادیش پوگودین (Pogodin) است. قهرمان این داستان دختری است سر به هوا که هر چند هنوز زنی کامل نشده اما دوران کودکی را پشت سر نهاده است. نویسنده بر همین مینا پیچیدگی‌ها و تناقض‌های دوران نوجوانی دختری شاد و صادق و پراحساس و زلال را توصیف می‌کند.

یکی از بهترین کتاب‌های کودکان در پایان دهه هشتاد **قصه‌های خاراکوش** اثر یوری کووال (Koval) است. نویسنده در این اثر با الهام از خاطرات مادر و مادر بزرگ‌هایش، با زبانی ساده و شاعرانه و به شیوه‌ای زنده، شادی دوران کودکی را با حضور مادر و عشق همیشگی او، نشان می‌دهد.

■ بازگشت مادر بزرگ‌ها

همچنین شاهد بازگشت چهره‌های نمادین و مردمی فولکلور روس به‌ویژه تصویر سنتی زن در قالب مادر بزرگ‌ها هستیم. در روستاهای روسیه به مادر بزرگ‌ها «باباها» ("babas") می‌گویند و واژه روسی «بابا» در ذهن کودک با ایده ثبات و آرامش، گرمی و شکیبایی، و سخاوت و مهربانی همراه است. در رمان **دیو کجا زندگی می‌کند** نوشته رادیش پوگودین شخصیتی باور نکردنی را در سال‌های میان ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ می‌یابیم که پیرزنی است تنها به نام ورا. این پیرزن زندگی‌اش را وقف نجات و مراقبت از کودکان دیگران می‌کند. آخرین کار پیرزن آن هم به هنگامی که تقریباً کور شده و در آستانه از دست دادن عقل خود است، نجات قهرمانان کوچک کتاب است که از گرسنگی در شرف مرگ‌اند. پیرزن خروس دوست‌داشتنی‌اش را که تنها موجود زنده کلبه ویران اوست برای کودکان قربانی می‌کند.

در رمان **ابرهای بارانی از کجا می‌آیند؟** اثر دیگری از همین نویسنده، یک زن پیر روستایی با سخاوت و عشق فراوان پسر بچه‌ای شهری را از تنهایی و بی‌سرپرستی نجات می‌دهد. زن پیر پسر بچه را در حس خود از پیوند و یگانگی انسان و طبیعت سهیم می‌کند. روزی پسر نزد پیرزن می‌آید و می‌گوید: «من یک قورباغه را کشتم، یک چنین موجود زشتی چگونه می‌تواند زندگی کند؟» پیرزن بدون آنکه سرزنش یا غرولند کند کلبه را ترک می‌کند و سنگ بزرگی را با خود می‌آورد و آن را روی نیمکتی مقابل پسر قرار می‌دهد. وقتی پسر دلیل این کار را می‌پرسد، پیرزن پاسخ می‌دهد که «کسی چه می‌داند ممکن است روزی به آن احتیاج پیدا کنی چون من هم خیلی زشت‌ام.» ■



PAGE 15

یولیا کورولیووا (Korolieva)، که علیه نازی‌ها جنگید یکی دیگر از قهرمانان زنی است که در ادبیات کودک و نوجوان اتحاد شوروی پس از جنگ به تصویر کشیده شد. سه عکس از یولیا در کتابی که در سال ۱۹۷۵ درباره او به چاپ رسید. از چپ به راست: در سن سه سالگی، هنگامی که هنوز بازیگری نوجوان بود، و به هنگام خدمت در ارتش شوروی با درجه گروهبانی.

تصویری از نسخه سال ۱۹۸۷ داستان **خاوروشیچکا** که یک قصه فولکلور روسی است.



راه‌حل‌هایی نیز پیدا می‌شود. مهم‌تر از همه این موقعیت‌ها ما را برمی‌انگیزد تا درباره‌ی هویت خود و دیگران، و نیز درباره‌ی تفاوت‌های فرهنگی و ارزش‌های مشترک، بیندیشیم.

■ شور زندگی

این ارزش‌های مشترک را می‌توان به‌طور کلی به «اشتیاق برای خوشبختی» یا «شور زندگی» تعبیر کرد. حتی ما در کتاب *آنجا که گل‌های سوس می‌شکفند* (۱۹۶۹) نوشته‌ی ورا و بیل کلیور، مضمون شور بقا را می‌بینیم. این کتاب داستان دختر چهارده‌ساله‌ای است که پس از مرگ مادر و پدرش، کوششی فراوان می‌کند تا یک خانواده‌ی بزرگ را دور هم جمع کند و در کنار هم نگه دارد، و به این وسیله به وعده‌ای که به پدر درحال مرگش داده است وفا کند. قدرت شخصیتی که او در این رهگذر بروز می‌دهد او را تبدیل به زنی بالغ می‌کند. اما در عین حال او را در تنهایی عمیق فرو می‌برد. هدف آرمان‌خواهی این کتاب، خانواده است که تأثیر زندگی‌بخش و حفظ حیاتش آشکارا به چشم می‌خورد. بچه‌های خانواده که ماری با تلاش بسیار آن را رهبری می‌کند، زندگی خود را از راه جمع‌آوری گیاهان دارویی و فروش آنها می‌گذرانند. داستان هنگامی به پایان می‌رسد که خواهر ماری زندگی مستقل خود را آغاز می‌کند. این دو دختر دارای شخصیت و هدف‌های متفاوتی هستند. ماری دختری شجاع است و خود را چنان متعهد به سختکوشی و از خودگذشتگی کرده است که به کودکی و نوجوانی خویش اعتنایی ندارد. همه‌ی برتری‌های او ریشه در چیزی دارد که خود بیش از همه به آن نیاز دارد و آن عشق به دیگران است. خواهر او موجودی مهربان، زیبا، نرم‌خو و در همه‌ی موارد مطیع است مگر در تصمیم‌های ازدواج.

این واقعیت که در پایان رمان نقش دو خواهر به عکس می‌شود، این پرسش را پیش می‌کشد که آیا این دو تصویر زن در ذهن نویسنده ناهمساز نیستند. رفتار آن دو مسلماً نمایشی از این نظریه‌ی اریش فروم روان‌شناس است که یک شخص پیش از آن‌که بتواند به دیگران عشق بورزد باید ابتدا خود را دوست بدارد (و پذیرای عشق دیگران باشد). همین اصل در مورد خانواده هم مصداق دارد. این داستان با دو نوع از

چیزی به عنوان باستان نمون زن امریکای شمالی وجود ندارد. او همان قدر موجودی چندوجهی است که خود قاره، پهنه‌ای انباشته از نژادها و مذاهب. با این همه کتاب‌های کودکان و نوجوانان چشم‌انداز جالبی از توقعات، امیال و نگرانی‌های نسل جوان در رویارویی با نسل گذشته، به دست می‌دهد. این کتاب‌ها والدین و فرزندان را نشان می‌دهد که بینش خود را نسبت به آن‌چه اجتماعی محسوب می‌شود و به‌طور کلی پذیرفتنی یا ناپذیرفتنی‌اند، عرضه می‌دارند.

اما واقعگرایی این نوع ادبیات محدود است. عرصه‌ای است برای برخورد‌های بین واقعیت‌های چندوجهی، جایی که کشمکش‌ها بالا می‌گیرد و

پشت جلد *آناستازیا کروپنیک* (۱۹۷۹) نوشته‌ی لوئیز لوری که داستانی است درباره‌ی روابط بین دختری کوچک و خانواده‌اش.



کلمه «خانواده» فقط منحصر به کسانی که همخون یکدیگرند نیست.

■ راه چاره آرام ماندن است

آشنایی با مسائل دوران بلوغ مضمون رایج دیگری در ادبیات مربوط به جوانان است. در ابتدا به نظر شگفت‌انگیز می‌نماید که دختران یازده تا چهارده‌ساله کلمات عاشقانه‌ای را بر زبان می‌آورند که گرچه هنوز خام است اما گاهی مادران را شگفت‌زده می‌کند. اما این زبان ناسنجیده پوششی است برای نبود تجربه واقعی. در اغلب موارد، با کسب مهارت در به کارگیری کلمات، ترس نهفته در ورای آنها، بیشتر می‌شود. اما آن کلمات به هیچ‌وجه نباید بر زبان بیاید. راه چاره آرام ماندن است. به این ترتیب این دخترها در خیال خویش آن‌گونه ماجراهای عاشقانه‌ای را تصور می‌کنند که در تلویزیون می‌بینند و هنگامی که با نخستین تجربه عاطفی‌شان رو به‌رو می‌شوند، به شدت سر می‌خورند. علاوه بر این، کمترین امیدی هم به کمک مادران خود ندارند. اغلب به والدینی برمی‌خوریم که به شدت نگران کم‌تجربگی فرزندان خویش هستند اما وقتی آنها دل می‌بازند به شدت دستپاچه و هراسان می‌شوند.

کتاب‌های پتی دن (Dann)، مثل پریان دریایی (۱۹۸۶)، که به صورت فیلمی موفق درآمد، به نظر من نشان از چنین وضعی دارد که بسیاری از مادران امریکایی به دخترانشان تحمیل می‌کنند. شارلوت چهارده‌ساله با احوال عاطفی و عاشقانه مادرش آشنایی دارد و گهگاهی به آن اشاره می‌کند. شارلوت به منزله نوعی دفاع روان‌شناختی، تصمیم می‌گیرد به صومعه‌ای برود و راهبه شود. اما او تحت‌تأثیر مادر خود دلی عاشق‌پیشه دارد و پس از نخستین تجربه‌اش در مقابل صلیب زانو می‌زند. او همچنان که جورج برنارد شاو درباره شخصیت ژان قدیس خود می‌گوید «دل‌باخته مذهب خویش است».

جوانان گهگاه چنین مراحل را پشت سر می‌گذارند. اما در این داستان وضعیت هنگامی غیرقابل توجیه می‌شود که مادر و دختر عشقی واحد می‌یابند؛ توجه مادر برای رفاه دخترش محدود به اظهارنظری بدبینانه و کنایه‌آمیز می‌شود؛ و نخستین عشق دختر به یغما می‌رود (و شارلوت برای نخستین بار در زندگی‌اش به گریه می‌افتد)؛ و زمانی که او حتی نمی‌خواهد با پدری قدم به خانه بگذارد که بچه‌ها اشتیاق دیدنش را دارند.

پیام واقعی این کتاب متناقض تا حد زیادی مبهم باقی می‌ماند. آنچه ما می‌بینیم تصویر مخدوشی از رهایی، بی‌اعتنایی روانی و طعنه و گوشه و کنایه است که مانع تجربه ما با احساسهای واقعی می‌شود. تنها سه جمله به نخستین تجربه جسمانی شارلوت اختصاص یافته است.

AS SHE DASHED FROM THE LIBRARY A WAVE OF EXCITEMENT SWEEPED OVER HER...



یک پوستر استرالیایی برای تبلیغ سوادآموزی.

دوام هستی — جسمانی و مهمتر از آن روانی — برای یک دختر، یک زن جوان، یک انسان و یک خانواده سر و کار دارد.

در داستان می‌خواهم یک شلغم باشم (۱۹۷۱)، نوشته دیگری از این دو نویسنده معروف کتاب‌های کودکان، خانواده از منظر دیگری نگریسته می‌شود. آنی، دختری دوازده ساله، پس از مرگ مادرش، با پدر و خدمتکار سیاهپوست بسیار یک‌دنده‌ای زندگی می‌کند تا برادرزاده خدمتکار برای زندگی به آنان می‌پیوندد. نفرت آنی از وجود این مزاحم در خیال‌پروری‌های گویای او بازتاب می‌یابد و او داستانی می‌نویسد درباره کودک حرامزاده‌ای که به داخل یک سطل زباله انداخته می‌شود. با این اقدام نمادین، آنی خود را از دنیای تنگ پیشداوری‌ها و بدگمانی‌هایش رها می‌سازد. این برادرزاده کوچولوی بسیار با استعداد و به مراتب پخته‌تر از آنی، توجه او را به خود جذب می‌کند و عشق خود به خواندن را به او انتقال می‌دهد. آنی کم‌کم درمی‌یابد که

■ آس و پاس در بوستن

فقر هم مضمون دیگری است که در ادبیات جوانان جایگاهی رو به گسترش می‌یابد. در داستان *مراقبت از تریفیک* (۱۹۸۳) نوشته لوئیز لوری، قهرمان زن داستان با دوستان دخترش تصمیم می‌گیرد گروهی پیرزن بینوا را برای قایق‌سواری در پارک‌های شهر بوستن ببرد و اندکی شادی به زندگی آنان بدمد.

در داستان‌های دیگر، خود قهرمانان اصلی با فقر رو به رو می‌شوند. در رمان *سیلور* (۱۹۸۸)، نوشته نورما فاکس میزر (Mazer)، دختری چهارده‌ساله با مادرش، که از طریق رفتگری روزگار می‌گذراند و دوستی جوان‌تر از خود دارد، در خانه‌ی بسیار فقیرانه‌ای زندگی می‌کند. حال و هوای کلی این زندگی همراه با تفاهم متقابل و صداقت است. دختر برای کمک به مادر خویش، در خانه‌ای به عنوان نظافتچی مشغول کار می‌شود. وی از این راه با دختران دیگر آشنا می‌شود و درمی‌یابد که زندگی همیشه مشکل دارد و بعضی از آنها مشکلات بزرگی نیز هستند. یکی از دخترها در خانه‌ی عموی ثروتمند خویش مورد سوءاستفاده جنسی واقع می‌شود. حجب اخلاقی او با احساس افتخار متواضعانه ساکنان خانه‌های فقیرانه کاروان‌مانند، تضادی شدید دارد. احساسات عاشقانه وی با انتقاد اجتماعی ظریف کتاب به چنان شیوه‌ای درهم می‌آمیزد که نه آرمانخواهانه است و نه واقع‌گرایانه. گذشته از این‌ها، این داستان برشی از زندگی را عرضه می‌کند که با صمیمیت آن‌چه را که امروز در امریکا می‌گذرد، بازتاب می‌دهد.

مضمون دیگر تجربه یهودیان مهاجر امریکاست، تجربه‌ای مرکب از فقر و شرایط زیستن در گیتو از یک سو و اتفاق‌های جنگ جهانی دوم از سوی دیگر. کتاب جودی آنجل به نام *راهی به سوی آنسونا* (۱۹۸۵)، که حوادث آن از ۱۸۹۹ آغاز می‌شود، دارای تصاویری از زنان در سنین مختلف است. این زن‌ها دوران سختی را می‌گذرانند تا خود را با فرهنگ نویشان تطبیق دهند و با مشکلاتی رو به رو شوند که ناشی از بار سنگین آداب و سنت‌های فرهنگی مردسالارانه است. در اینجا بار دیگر زن‌ها منبع سرشار نیروی خود را به نمایش درمی‌آورند. قهرمان اصلی داستان در مبارزه برای تحصیل و اثبات هویت خویش نیرویی پایان‌ناپذیر از خود بروز می‌دهد. او با کودک خویش، خانواده را ترک می‌گوید، و بعدها به صورت زنی مستقل باز می‌گردد که می‌تواند خوشبختی را با اتکال به خویش تجربه کند.

■ تسلط بر مردها

پس از مطالعه تعدادی کتاب که برای جوانان نوشته شده است، خواننده خیلی شگفت‌انگیز می‌شود که دختران و زنان بسیاری را می‌بیند که معتقدند باید توجه جوان یا مردی را به خود جلب کنند، اما نه از



قهرمان جوان *سیلور* (۱۹۸۸)، رمانی از نورما فاکس میزر، ارزش دوستی و اعتماد را کشف می‌کند.

خوشبختانه، در ادبیات نوجوانان، خانواده همیشه هم مورد بی‌اعتنایی واقع نشده است. در داستان کوتاه لوئیز لوری به نام *آناستازیا کروپنیک* (۱۹۷۹)، آناستازیا با رفتاری تفاهم‌آمیز از سوی پدر و مادر تحصیلکرده و با احساسش (پدر استاد دانشگاه است و مادر هنرمند) رو به رو می‌شود، به‌خصوص به هنگام طغیان آناستازیا علیه ورود نوزادی که برادرش است و او از آن نفرت دارد. گفتگوی بین پدر و مادر، که همراه با طنز و احترام متقابل است، حتی در حضور دختر ده‌ساله‌شان، بسیار سنجیده و حسابشده است.

در صحنه‌ای بسیار حساس و اثربخش، دختر درباره‌ی نخستین تجربه عاطفی مادرش پرسشهای مفصلی از او می‌کند. این گفتگو با آمیزه شگفت‌انگیزی از حجب و راستگویی رنگ و بوی دلپذیری پیدا می‌کند. مسائلی چون رنج، عشق، یأس، مرگ، ضعف و قدرت با چنان زبان ساده‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد که حتی برای دختری کوچک هم قابل فهم است. این داستان با داستان‌های دیگری که در آنها از پاسخگویی به کودکان و جوانان طفره می‌روند و درنهایت از آنان می‌خواهند که تا چهارده‌سالگی صبر کنند و بعد پاسخ همه پرسش‌های خود را بگیرند، تضادی بسیار دلنشین دارد.

موضع استقلال‌جویی یا رهایی‌طلبی، بلکه با این هدف که او را به زیر سلطه خود بکشند.

چنین خواننده‌ای از وسعت وابستگی این زنان به پذیرش از سوی مردان نیز تعجب می‌کند. آنان برای آنکه بتوانند مرد موردعلاقه خود را حفظ کنند، ظاهراً آماده‌اند که هرگونه نخوت، بی‌ادبی و ملال را تحمل کنند و مدام آموزش بگیرند که چه طرز رفتاری باید داشته باشند. رمان نه برای عشق (۱۹۸۳) نوشته هیلدا کولمن، انواع بسیاری از زندگی دختران خسته و سرخورده آمریکایی را تصویر می‌کند: ازدواج ظاهراً هماهنگ مبتنی بر بی‌تفاوتی با توجه به لباس، مهمانی، ورزش و مردان دیگر، و نیز اضطراب ناشی از بی‌حاصلی تعطیلات دانشگاهی. طی داستان تعهد سیاسی مردی جوان - و بسیار خوش‌قیافه - جیل، قهرمان اصلی را به مسیری متفاوت می‌کشاند، به‌طوری که حتی زمانی که مرد او را ترک می‌کند نیز همچنان نسبت به آرمان‌های نوین خویش وفادار باقی می‌ماند.

کتاب دیگری به نام، هرت عزیز و دوست‌داشتنی، من در یاس فرو مانده‌ام (۱۹۷۵)، اثری نسبتاً پیچیده‌تر است. دختری دانشجو، با قابلیت‌هایی که به عنوان

پاسخگوی نامه‌ها در نشریه دانشگاه دارد، رفته‌رفته به تفاوت‌های بین احساس‌های ظاهری و عمیق‌تر، مشکلات و راه‌حل‌ها، پی می‌برد و در این رهگذر درباره خود و تناقض‌های وجود خویش، نکات بسیاری فرا می‌گیرد.

مادرانی که در این کتاب‌ها تصویر شده‌اند نمونه شگفت‌آور دیگری از تضادهای آشکاری هستند که هنوز هم تصویر کلی زن را به نمایش درمی‌آورند. آنها یا بی‌خاصیت و کناره‌جو هستند یا موجوداتی کاملاً با اعتماد به نفس، سختکوش و دارای حس همکاری. آنها درمقابل دختران بالغ خویش از خود احترام و تفاهم (یا بی‌اعتنایی) نشان می‌دهند. زمانی که مسائل و ماجراهای عشقی به میان می‌آید، این دختران به‌ندرت به سراغ مادران خود می‌روند، زیرا از رویارویی با نبود تفاهم واهمه دارند.

اما این زنان که در سنین مختلف هستند، از بسیاری جهات موجوداتی تیزهوش، پرتحرک و مصممی هستند که می‌خواهند معنایی به زندگی خود بدهند. همه این داستان‌هایی که موردبحث قرار گرفتند، در تحلیل نهایی پیام ساده‌ای را انتقال می‌دهند: هرگز دست از کاوش برندارید. ■

«کتاب‌های کودکان و نوجوانان به‌خوبی نشان می‌دهد که جوانان درباره بزرگسالان پیرامون خویش چگونه می‌اندیشند.»





برابری زنان و مردان از اولویت‌های یونسکو است

یونسکو براساس وظیفه خود، برای بهبود وضعیت زنان در چهارگوشه دنیا کوشش می‌کند. اقدامات یونسکو که عرصه‌های متعددی را دربرمی‌گیرد، به وسایل بسیار مختلفی نیاز دارد: تهیه اسناد قانونی و هنجاری، آموزش، هدایت مطالعات و پژوهش‌ها، برنامه‌های سوادآموزی (۶۰ درصد از ۱۳۰ میلیون کودک محروم از سوادآموزی دختر هستند)، برنامه‌های آموزشی، اجلاس‌ها، گردهمایی‌ها، مجمع‌های علمی، بورس‌های مطالعاتی، آمارگیری‌ها و انتشارات.

زنان و رسانه‌ها

یکی از ضروریات عاجل زمانه ما این است که تصویرهای کلیشه‌ای از جنس مذکر و مؤنث را از عرصه آموزش حذف کنیم و بکوشیم که آموزش دبستانی و دبیرستانی به تقویت برخوردهای مثبت و مساعد برای برابری میان جنس‌ها بپردازد. این اندیشه چندین بار مورد تأکید و تقویت قرار گرفته است. از جمله در کنفرانس جهانی دهه ملل متحد برای زنان (کپنهاگ، ژوئیه ۱۹۸۰)، که با تأکید خواستار آن شده که «حکومت‌ها تمام تدبیرهای لازم را برای حذف کلیشه‌های تبعیض جنسی در مطالب آموزشی، در تمام سطوح، در پیش گیرند». به هنگام تصویب راهکارها و چشم‌اندازهای عمل برای ارتقای موقعیت زنان (نایروبی، ژوئیه ۱۹۸۵) نیز توصیه شده که «بررسی نقش زنان در تمام عرصه‌های توسعه» در برنامه‌های آموزشی گنجانده شود. و در گزارش چهارمین کنفرانس جهانی زنان (پکن، سپتامبر ۱۹۹۵) هم نه فقط تصویرهای کلیشه‌ای زنان، بلکه «نابرابری در دستیابی به تمام نظام‌های ارتباطی و به‌ویژه رسانه‌ها و نابرابری در مشارکت در آنها» به عنوان موضوعی بسیار زیانبار تحریف شده است.

در گزارش پیشگفته خاطرنشان شده که «وقت آن فرا رسیده است که به پخش تصویرهای منفی و تحقیرکننده زن در رسانه‌های ارتباطی — رسانه‌های الکترونیک، چاپی، دیداری یا شنیداری — پایان دهیم. رسانه‌های چاپی و الکترونیک بیشتر کشورها تصویر درست و متعادلی از تنوع زندگی زنان و مشارکت آنان در جامعه، در دنیای غرقه در تحول ارائه نمی‌دهند. به علاوه تولیدهای رسانه‌ای خشونت‌آمیز، موهن، مبتذل و هرزه‌نگارانه نیز پیامدهای زیانباری برای زنان و مشارکتشان در جامعه دارند. برنامه‌هایی که نقش‌های سنتی زنان را تقویت می‌کنند نیز ممکن است تأثیر محدودکننده‌ای داشته باشند».

دگرگونی‌های مهم فقط هنگامی روی خواهند داد که مسئولان تهیه، نگارش، تصویرگری، انتشار و کاربرد کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان متقاعد شده باشند که تداوم نقش‌ها و تصویر کلیشه‌ای و تبعیض‌آمیزی که به هر دو جنس نسبت داده می‌شود، بر مجموع جامعه تأثیر زیانباری می‌گذارد.

معرفی چند کتاب خواندنی از انتشارات یونسکو

Carnet de femme, Layla Al'Othman, UNESCO, Paris, 1996
Breaking the Silence, Voices of woman from around the world, Anees Jung, 1997.
Gender differences in learning achievement, 1996.
La formation scientifique des filles — un enseignement au-dessus de tout soupçon ? RenÅe Clair, UNESCO, Paris, 1995.
Non aux stéréotypes! Vaincre le sexisme dans les livres pour enfants et les manuels scolaires, AndrÅe Michel, UNESCO, Paris, 1986.

(کتاب خانم آندره میشل با عنوان جامعه‌شناسی تبعیض: پاکسازی کتاب و خانه و مدرسه از پیشداوری‌های تبعیض‌آمیز به ترجمه محمد پوینده در دست انتشار است.) شماره ۳۰۴ پیام یونسکو: «زنان، نیمه پنهان آسمان».

تاریخ‌های مهم

۱۹۷۵: سال بین‌المللی زنان
۱۹۷۶-۱۹۸۵: دهه ملل متحد برای زنان
۸ مارس (۱۷ اسفند): روز بین‌المللی زن

تبعیض جنسی در کتاب‌های درسی

کتاب آموزشی پیکار با تبعیض جنسی نشان می‌دهد که الگوهای تبعیض‌آمیز تحقیرکننده زنان، چگونه با کلمات و تصویرها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. پیام‌هایی که کتاب‌های درسی و کتاب‌های غیردرسی به کودکان، دانش‌آموزان و دانشجویان انتقال می‌دهند، به دگرگونی‌هایی که طی دهه‌های اخیر در زندگی زنان روی داده‌اند، توجه نمی‌کنند. زنانی که به محیط‌های فرهنگی و اجتماعی بسیار متفاوتی تعلق دارند، نه فقط ثابت کرده‌اند می‌توانند در عرصه‌هایی نقش درجه اول بازی کنند که تاکنون به طور سنتی در انحصار مردان بوده، بلکه همچنین نشان داده‌اند که قادرند چشم‌اندازها و روش‌های جدیدی را برای این عرصه‌ها به ارمغان بیاورند. اما کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان و نوجوانان این دگرگونی‌ها را اصلاً، یا دست‌کم به تمامی نشان نمی‌دهند. همان‌گونه که دگرگونی‌های صورت گرفته در نقش مردان را نیز نشان نمی‌دهند، مردانی که در بسیاری از موارد و به نحوی فزاینده وظایفی را عهده‌دار می‌شوند که به طور سنتی به زنان اختصاص داشته است.

بعضی از کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان همچنان حامل پیام‌های غالباً نادرست و کهنه هستند. آنها برای تسهیل و تقویت چنین دگرگونی‌هایی نقش فعالی ایفا نمی‌کنند و با وضعیت‌های جدید هماهنگ نمی‌شوند. هدف دهه ملل متحد برای زنان (۱۹۷۶-۱۹۸۵) تقویت موارد زیر بوده است: برابری میان مردان و زنان؛ مشارکت زنان در کوشش‌هایی که برای توسعه صورت می‌گیرد؛ کمک زنان به تحکیم صلح.

حق آدمی در بهره‌مندی از صلح



«هدف یونسکو آن است که با استحکام بخشیدن به همکاری میان ملت‌ها از رهگذر آموزش و پرورش، علم و فرهنگ، در حفظ صلح و امنیت مشارکت ورزد تا رعایت جهانی عدالت، قانون، حقوق بشر و آزادی‌هایی را که منشور ملل متحد برای همه ملت‌ها به رسمیت شناخته است، به دور از هرگونه تبعیض نژادی، جنسی، زبانی یا دینی تضمین کند».

(اولین ماده اساسنامه یونسکو)

جهانی، برداشت جدیدی از امنیت رواج یابد. نیروهای مسلح باید تضمین‌گر ثبات دموکراتیک و حمایت از شهروندان باشند، زیرا نمی‌توان از نظام‌هایی که امنیت کامل و آزادی صفر دارند به نظام‌هایی گذر کرد که دارای آزادی کامل و امنیت صفر باشند. وزیران جنگ و دفاع باید هر چه سریع‌تر به وزیران صلح تبدیل شوند.

برای مقابله با وضعیت‌های اضطراری، روش‌های تصمیم‌گیری و مداخله ویژه‌ای برای تضمین سرعت، هماهنگی و کارایی ضروری است. زیرا اگرچه ما برای جنگ‌های نامحتمل، با به‌کارگیری انبوهی از موشک‌های بسیار پرهزینه آمادگی داریم، برای پیشگیری و کاستن از بلایای طبیعی یا تصادفی که هنوز و همیشه تهدیدمان می‌کنند، مجهز نشده‌ایم. ما در برابر اختلالات جوی و حوادث طبیعی بی‌دفاع هستیم. اگر به راستی می‌خواهیم چهارچوب استواری برای همزیستی واقعاً دموکراتیک ایجاد کنیم، حمایت از شهروندان امروزه یکی از وظایف مهمی است که بر عهده تمام جامعه قرار دارد. اگر در عرصه‌های ام‌ن‌ا‌ر‌س‌ا‌ن‌ی و کمک‌های اضطراری، و نیز - و به ویژه - در زمینه پیشگیری و برنامه‌های درازمدت (به عنوان مثال در شبکه‌های آب‌رسانی و ذخیره آب در سطح قاره‌ای) سرمایه‌گذاری کنیم، برای صلح و زیستن در صلح آماده می‌شویم. ما امروزه برای احتمال جنگ آماده شده‌ایم، اما در برابر رویدادهای ناگوار طبیعی، زندگی روزانه خود را بی‌آمادگی و بی‌دفاع سپری می‌کنیم.

سازمان ملل متحد نیز باید از توانایی واکنش و ابزارهای مناسب برای پیشگیری از تکرار بی‌رحمی‌ها و قتل‌عام‌هایی بهره‌مند شود که وجدان جمعی ما را آزار می‌دهد: کامبوج، بوسنی - هرزگوین، لیبیا، سومالی، رواندا و غیره. تسلیح، انانیتاس.

اشتیاق به صلح امروزه فراگیر است و باید به روشن‌بینی و شجاعتی درود بفرستیم که تمام طرف‌های درگیر، به هنگام امضای توافقنامه‌های صلح در السالوادور، نامیبیا، موزامبیک، آنگولا، آفریقای جنوبی، گواتمالا و فیلیپین از خود نشان داده‌اند. این توافقنامه‌ها ما را سرشار از امید می‌سازند، اما دریغا که سخت‌اندوه‌گین می‌شویم وقتی به زخم‌های ناسوری که بسیار دشوار التیام می‌پذیرند و به تمامی زندگی‌هایی

صلح پایدار پیش‌شرط اجرای تمام حقوق و وظایف آدمیان است. این صلح، صلح سکوت، صلح مردان و زنان به سکوت واداشته شده نیست، بلکه صلح آزادی - و نیز قوانین عادلانه - صلح شادمانی، برابری و همبستگی است که در دل آن تمام شهروندان به حساب می‌آیند، با هم زندگی می‌کنند و در همه امور مشارکت می‌ورزند.

صلح، توسعه و دموکراسی مثلثی به هم پیوسته را می‌سازند. هر یک از این سه عامل، وامدار دو دیگر است. بی‌دموکراسی، توسعه پایداری در کار نخواهد بود: اختلاف‌ها و نابرابری‌ها تحمل‌ناپذیر می‌شوند و به کاربرد زور و فشار و سلطه‌گری می‌انجامند.

در ۱۹۹۵، که پنجاهمین سالگرد سازمان ملل و یونسکو و سال بین‌المللی دگرپذیری بود، ما با تأکید یادآور شدیم که فقط در صورتی می‌توانیم ریشه طرد، تبعیض، بی‌اعتنایی، کینه و دشمنی را بزنیم و دور باطلی را که به تحقیر، رویارویی و کاربرد زور می‌انجامد، درهم شکنیم که هر روزه بکوشیم دیگران را بهتر بشناسیم و به آنان بیشتر احترام بگذاریم و به همگان، یک به یک بگوییم: «دیگری، یعنی من».

ما باید علل عمیق مسائل جهانی را ریشه‌کن سازیم و بکوشیم با خلاقیت و پشتکار، ستیزه‌ها را در نطفه خفه کنیم یا به عبارت بهتر به پیشگیری از آنها بپردازیم. پیشگیری همانا اقدام پیروزمندانه راستینی است که با توانایی‌های ویژه آدمی برازندگی دارد. دانستن برای پیش‌بینی. پیش‌بینی برای پیشگیری. عمل کردن بموقع، مصممانه و شجاعانه، با علم به این که پیشگیری مشهود نیست مگر هنگامی که به نتیجه نمی‌رسد و از صلح، بهداشت و آرامش در عنوان‌های بزرگ رسانه‌ها خبری نیست. باید بکوشیم این عوامل نامحسوس، این اقدامات درخشان را که به چشم نمی‌آیند، مشهودتر سازیم.

کنار گذاشتن همگانی خشونت در گرو تلاش و تعهد تمامی جامعه است. چنین اقدامی کار حکومت یا چند رهبر نیست، بلکه کار دولت و مجموع جامعه (مدنی، نظامی، دینی) است. برای آن که طی دو یا سه سال از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح گذر کنیم، بسیج فراگیری ضرورت عاجل دارد که در گرو همکاری همگان است. دنیا برای آن که دگرگون شود به کوشش تمام افراد نیاز دارد. باید در سطح ملی، منطقه‌ای و

می‌اندیشیم که در مسیر طولانی دستیابی به آتش‌بس قربانی شده‌اند. بنابراین، در همان حال که می‌کوشیم «صلح ملکه ذهن انسان‌ها شود»، از ستیزه‌گرانی که هنوز به نیروی سلاح متوسل می‌شوند، می‌خواهیم که جنگ‌افزارها را مصممانه کنار بگذارند و در آشتی را بکشایند.

کافی نیست که پلیدیها را افشا کنیم. وقت عمل فرا رسیده است. کافی نیست از شنیدن تعداد کودکان قربانی سوءاستفاده جنسی یا کار اجباری، از شنیدن شمار پناهندگان یا گرسنگان خشمگین و نفرت‌زده شویم. باید هریک در حد توان و امکانات خود واکنش نشان دهیم. نباید به این بسنده کنیم که ببینیم حکومت چه می‌کند. باید از بخشی از آنچه به ما تعلق دارد دست بکشیم. باید اهل دهش و ایثار باشیم. از تحمیل الگوهای توسعه یا زندگی دست برداریم. حق بهره‌مندی از صلح، حق زیستن در صلح در گرو آن است که این اندیشه را کنار بگذاریم که در یک سو پارسایان و فرزندان قرار دارند و در سوی دیگر خطاکاران؛ در یک سو کسانی که از دهش باز نمی‌ایستند و در سوی دیگر آنانی که همواره غرقه در کمبودند.

بدیهی است که نمی‌توانیم بهای صلح و بهای جنگ را همزمان بپردازیم. اگر برای همه انسان‌ها آموزش و پرورش را در تمام طول زندگی تضمین کنیم، می‌توانیم به اهداف زیر برسیم: مهار رشد جمعیت، بهبود کیفیت زندگی، افزایش مشارکت شهروندان، کاهش امواج مهاجرت، کاستن از نابرابری‌های موجود در توزیع ثروت، تحکیم هویت‌های فرهنگی، جلوگیری از ویرانی محیط‌زیست، در پرتو دگرگونی‌های مهم عادات انسان‌ها در زمینه انرژی و حمل و نقل شهری، هموار ساختن راه توسعه درون‌زا و انتقال آگاهی‌ها، افزایش سرعت و کارایی دادگستری به یاری ساختارهای شایسته هماهنگی بین‌المللی، تجهیز سازمان ملل متحد به وسایل مناسب برای پرداختن بموقع به مسائل فراملی ... هیچ یک از این اهداف در بستر جنگ تحقق‌پذیر نیست. بنابراین باید سرمایه‌گذاری در تسلیحات نظامی و وسایل ویران‌گری کاهش یابد تا سرمایه‌گذاری بیشتر در راه بنای صلح امکانپذیر شود.

آموزش استوار بر عشق

مجموعه سنت‌ها، اندیشه‌ها، زبان‌ها و شکل‌های بیان، خاطره‌ها، آرزوها، فراموشی‌ها، اشتیاق‌ها، تجربه‌ها، رد و انکارها فرهنگ را می‌سازند که برترین جلوه آن رفتار روزانه است. ثروت عظیم ما، تنوع بی‌پایان فرهنگهایی است که به یاری چند ارزش جهان‌گستر در خوشه‌ای به هم فشرده - نیروی ما - گرد آمده‌اند، ارزش‌هایی که باید از گهواره تا گور ابلاغ شوند. تمام نزدیکان و اطرافیان آدم‌ها - به ویژه مادران - آموزگاران و استادان، وسایل ارتباطی ... همه و همه باید به بخش اصول اخلاقی و الگوهای استنادی جهان‌گستری یاری رسانند که برای ندارها و دارها به یک اندازه ضروری‌اند. برای اولی‌ها از آن رو که حق دارند از حداقل حیاتی لازمه شأن آدمی برخوردار باشند. برای دومی‌ها از آن رو که نعمات مادی، لذتی را که انتظار می‌رود، با خود به همراه نمی‌آورند. تملکی که تمنا نشده باشد، لذت‌بخش نیست. برای آموختن باید از ابزارهای مناسب برخوردار بود. اما هیچ چیزی نمی‌تواند جایگزین زمزمه محبت معلم، نوازش و لبخند پدر و مادر شود. تنها آموزش حقیقی آموزش از راه سرمشق است ... و عشق.

فراگیری عاری از مرزها - جغرافیایی، سنی - ممکن است با حذف یا کاهش سدهای متعددی که امروزه در برابر دستیابی همگان به دانش و آموزش قرار گرفته‌اند، به دگرگون ساختن جهان یاری رساند. آموزش و پرورش باید به تقویت، حفظ و توسعه فرهنگ و هویت خلق‌ها کمک کند. فرایند جهانی شدن با خطر یکسان‌سازی همراه است و به وسوسه فرو رفتن در خود و خزیدن در لاک باور خویش (باور عقیدتی، دینی، فرهنگی، ملی‌گرایانه) شدت می‌بخشد. در برابر چنین تهدیدی «ما باید بر

شکل‌هایی از آموزش و تفکر انتقادی تأکید ورزیم که هر فرد در پرتو آنها می‌تواند محیط تحول‌یابنده را دریابد، دانش‌های جدیدی بیافریند و سرنوشتش را خود رقم زند».

اقوام بومی باید در اوضاعی برابر با دیگر فرهنگها زندگی کنند و در تدوین و اجرای قوانین، مشارکت همه‌جانبه داشته باشند. صلح یعنی تنوع، آمیزش به قول کارلوس فوننتس «فرهنگ‌های دورگه و خانه به دوش» - جامعه‌های چندقومی و چندزبانی. صلح مفهومی انتزاعی نیست؛ به عکس از محتوای پربار فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار است.

ریشه‌کنی خشونت

اما تنها آن دگرگونی ژرفی که از انقیاد و اسارت به گشایش و بخشندگی گذر می‌کند، آن جهشی که محورش صرف روزانه فعل «مشارکت‌ورزی» - کلید آینده‌ای متفاوت - توسط همگان است، ممکن نیست بی‌حضور جوانان، و از آن هم کم‌تر، بی‌آگاهی آنان، روی دهد. به این جوانان که مایه امیدمان هستند، از ما پرسش می‌کنند و پاسخ تردیدها و نگرانی‌هایشان را در وجود ما و ن‌هادهای بیرونی می‌جویند، باید بگوییم که هر توضیحی را باید در وجود خودشان بجویند و هر کس در وجود خویشان است که محرک و پرتو نوری را می‌یابد که در جستجوی آن است. اگرچه گاهی برایمان بسیار دشوار و مایه تأسف خود ما و جوانان است که با این کلمات سخن بگوییم، در مقام دوگانه آموزش‌گر و آموزش‌جوی همیشگی به ناچار باید با آنان همان‌گونه سخن بگوییم که در شعر شاعر یونانی، کنستانتین کاوافیس آمده است:

«ای تاک پیشتر گذرگاه را به تو داده است؛

دیگر آن را نمی‌تواند بدهد».

آنان باید مقصود و اندیشه خاص خود را دنبال کنند. به دور از دخالت‌های غرض‌ورزانه بیرونی، به ویژه هنگامی که چنین دخالت‌هایی آنان را از همان سرچشمه پربار شخصی، همان هوش، استعداد و توانایی ابداعی محروم می‌سازد که عظیم‌ترین گنجینه فردی و جمعی نوع بشر است. پناه بردن به انواع فرقه‌ها و مواد مخدر به عنوان راه‌گریز از مشکلات زندگی، آشکارترین نشانه همان روان‌پریشی است که امروزه بزرگترین معضل بشر به شمار می‌آید. آموختن همانا به معنای بسیج توانایی بی‌کران نهفته در یکایک آدمیان است تا هرکس بتواند از آن به تمامی بهره‌مند شود و بدین ترتیب مالک و صانع سرنوشت خویش گردد. ما نمی‌توانیم چیزی را که گذشت ایام از ما ربوده، به جوانان عرضه کنیم، اما می‌توانیم تجربه‌ای را در اختیارشان بگذاریم که در گذر زمان انباشته‌ایم و دربرگیرنده شکست‌ها و پیروزی‌های ما، حاصل پیمودن مسیری آکنده از فشار، شادی، رنج و تردید است و نیز شور آن هر لحظه به رنگی تازه درمی‌آید.

جوانان باید زیر درفش صلح و عدالت گرد آیند! این امر در نظر من برای اجرای درست وظیفه ما چنان تعیین‌کننده است که به اجلاس عمومی سازمان پیشنهاد کرده‌ام در نشست بعدی خود، موضوع «یونسکو و جوانان» را به عنوان موضوع محوری مباحثه برگزینند. این فرصت مناسبی است تا اجلاس عمومی «اعلامیه جهانی حقوق بشر نسل‌های آینده» را بررسی و تصویب کند.

تمام کنفرانس‌های بزرگ سازمان ملل با هر موضوعی (محیط‌زیست، جمعیت، توسعه اجتماعی، حقوق بشر و دموکراسی، زنان، زیستگاه) یکصدا اعلام کرده‌اند که آموزش و پرورش کلید تغییر مسیر ضروری جهانی است که در آن فاصله و جدایی میان انسان‌ها در زمینه ثروت‌های مادی و دانش به جای آن که پر شود، افزایش فزاینده می‌یابد. سرمایه‌گذاری در عرصه آموزش و پرورش فقط رعایت یکی از حقوق بنیادی نیست، بلکه ساختن صلح و پیشرفت انسان‌ها نیز هست. آموزش

و پرورش برای همه، به یاری همه، از گور تا گهواره: این است پیکار عظیم زمانه ما که لحظه‌ای درنگ بر نمی‌دارد. هر کودک مهم‌ترین میراثی است که باید حفظ شود. گاهی گفته می‌شود که یونسکو صرفاً برای حفظ بناهای سنگی یا جایگاه‌های طبیعی کوشش می‌کند. درواقع این طور نیست. چنین بناها و جایگاه‌هایی بیش از همه به چشم می‌آیند و کم‌تر از همه آسیب‌پذیرند. اما باید از تمامیت میراثمان نگهداری کنیم: میراث معنوی، نامحسوس و آسیب‌پذیر، میراث ژنتیک، و به‌ویژه میراث اخلاقی، همان ارزش‌های اساسی و جهان‌گستری که در اساسنامه سازمان با روشنایی دوران‌دیشانه‌ای تعریف شده‌اند. اگر ما به راستی معتقدیم که هر کودکی تاحدی مانند فرزند خود ماست، باید به بازنگری اساسی در اصول پایه‌ای فرایند کنونی «جهانی شدن» پردازیم تا موجود بشری مقصد و عامل اصلی هر سیاست و هر برنامه‌ای شود.

در ۱۹۸۹ یکی از دو نظام حاکم بر جهان از آن رو شکست خورد که برپایه برابری شکل گرفته، اما آزادی را از یاد برده بود. نظام کنونی که برپایه آزادی بنا شده، اگر برابری و همبستگی را از یاد ببرد، چه بسا با همان سرنوشت رو به رو شود. هیاوویی که فروریزی «پرده آهنین» در دل آن صورت گرفته، مانع شنیدن صدای ضربه‌هایی شده که پایه‌های نظام «فاتحان» جنگ سرد را به لرزه درمی‌آورد. به همین سبب به حکم اخلاق - و نفع خویش - باید پیکار با طرد و منزوی‌سازی اجتماعی را در تمام جبهه‌ها تقویت کنیم. همه باید در این پیکار سهیم شوند. همگان باید به هموار ساختن راه گذار عظیم از حجت زور به حجت، از ستم‌گری به گفت و گو، از انزوا به پیوند متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز یاری رسانند. اما پیش از هر چیز باید زنده بود، و معنایی به زندگی داد. ریشه‌کنی خشونت، همان امری است که ما برایش مصمم شده‌ایم. پیشگیری از خشونت و فشار، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، با تاختن به ریشه‌های کینه، خشونت‌ورزی، جرم‌پرستی و جبرگرایی. فقر، جهل، تبعیض و طرد نیز شکل‌هایی از خشونت هستند که ممکن است به تجاوز، کاربرد زور و اقدام برادرکشانه بینجامند - بی آنکه هرگز آنها را توجیه کنند.

با شمشیرها گاو آهن بسازیم

وجدان صلح - برای همزیستی، برای علم و کاربردهای آن - چیزی نیست که یک شبه یا با فرمان به دست آید. این وجدان - پس از پایان پندارهای ماده‌پرستی و اسارت بازار - در بازگشت به آزادی اندیشه و عمل، به دور از نیرنگ، در بازگشت به سخت‌کوشی، به نیروی سرکش ذهن که سرچشمه صلح و نیز جنگ است، ساخته می‌شود. همان‌گونه که بنیان‌گذاران یونسکو نیز اعلام کرده‌اند.

علم همیشه مثبت است، اما کاربردهای آن همیشه مثبت نیستند. پیشرفت‌های تکنیک و دانش ممکن است به غنی یا فقیر ساختن زندگی ما خدمت کنند: آنها می‌توانند به انسان‌ها یاری رسانند که هویتشان را تقویت کنند و توانایی‌هایشان را گسترش دهند، یا برعکس برای غصب شخصیت یا جلوگیری از شکوفایی استعدادها به کار گرفته شوند. فقط وجدان که به معنای مسئولیت است - از این لحاظ، اخلاقی به حساب می‌آید - کاربرد درست آفریده‌های عقل را ممکن می‌سازد. وجدان باید یاور و راهنمای عقل باشد. به اخلاق مسئولیت باید اخلاق اعتقاد و اراده نیز افزوده شود. اخلاق اعتقاد از دانش و شناخت زاده می‌شود و اخلاق اراده از شور، همدردی و فرزاندگی.

قرن بیستم با پیشرفت‌های علمی و فنی شگفت‌انگیزی مشخص شده است: ما تشخیص و معالجه بسیاری از بیماری‌هایی را فرا گرفته‌ایم که مایه رنج و مرگ هستند؛ ما با دقت و سرعتی خارق‌العاده ارتباط برقرار می‌سازیم؛ اخبار فوری و نامحدودی را در اختیار داریم. اما آنتی‌بیوتیک‌ها و ارتباطات دوربرد نمی‌توانند ستیزه‌های خونینی را از

خاطره‌ها بزدایند که میلیون‌ها زندگی شکوفا را درهم شکسته و رنجهای توصیف‌ناپذیری را به بی‌گناهان بی‌شماری تحمیل کرده‌اند. تمام مصیبت‌های جنگ، که امروزه به یاری پیشرفت‌های دستگاه‌ها و فنون دیداری - شنیداری در پیش چشم همگان قرار دارند، برای از کار انداختن ماشین غول‌آسای جنگ ناتوان به نظر می‌رسند، ماشین هولناکی که در جریان قرن‌ها همواره تقویت شده است. بر دوش نسل‌های کنونی، وظیفه به ظاهر ناممکنی قرار دارد که در کتاب مقدس چنین تشریح شده است که «با شمشیرها گاو آهن بسازیم» و غریزه جنگ را - که به ایام بسیار دور برمی‌گردد - به وجدان صلح تبدیل کنیم. این اقدام، بهترین و شریف‌ترین عملی است که چه بسا «روستای جهانی» را تحقق بخشد و بهترین هدیه‌ای است که می‌توانیم به فرزندانمان تقدیم کنیم. آن‌گاه با چه خشنودی و چه آرامش خاطری می‌توانیم به چشم آنان نگاه کنیم! و بهترین شیوه بزرگداشت پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر - در سال ۱۹۸۸ - نیز همین خواهد بود. حقوق دیگری به آنهایی که در ۱۹۴۸ اعلام شده بودند، افزوده شده‌است. همه این حقوق باید رعایت شود، بی آنکه حقی از یاد برود که تمام حقوق دیگر را مشروط می‌کند: حق بهره‌مندی از صلح، حق زیستن در صلح که چیزی نیست مگر «حق حاکمیت شخصی»، و حق احترام به زندگی و حیثیت انسان.

دفاع از صلح در ذهن انسان‌ها

حقوق بشر در سده‌دهم هزاره جدید، آرمان ما باید آن باشد که این حقوق را تحقق بخشیم، و با فرا رسیدن هر صبحی، آنها را کامل، زنده، باز زنده و باز پویا سازیم! هیچ ملت، هیچ نهاد و هیچ فردی نمی‌تواند خود را مجاز بداند که مالک یا نماینده حقوق بشر باشد یا در این مورد برای دیگران حکم صادر کند. حقوق بشر چیزی نیست که به تملک درآید یا دادنی باشد: باید آن را روزانه به جنگ آورد و شایسته‌اش بود. به علاوه نباید آن را مفهومی انتزاعی به حساب آوریم؛ حقوق بشر شیوه‌های مشخص و عینی عمل است که باید با زندگی تمام مردان و تمام زنان و با حقوق تک‌تک کشورها عجین شود. بیایید اعلامیه جهانی حقوق بشر را به تمام زبان‌ها ترجمه کنیم؛ آن را روی دیوارهای تمام مدرسه‌ها و تمام خانه‌ها در چهار گوشه دنیا بچسبانیم! باشد که از این رهگذر آرمان امروز به واقعیت پرشور فردا بدل گردد! آموختن شناخت و عمل و زیستن و همزیستی!

من تمام خانواده‌ها، آموزش‌گران، مسئولان دینی، نمایندگان مجالس، کارکنان سیاسی، هنرمندان، روشنفکران، علم‌ورزان، صنعت‌گران، روزنامه‌نگاران، تمام انجمن‌های خیریه، ورزشی، فرهنگی و تمام رسانه‌ها را فرا می‌خوانم که در همه جا پیام‌آور دیگریزایی، خشونت‌گریزی، صلح و عدالت باشند و رفتارهای آمیخته با تفاهم، بی‌غرضی و همبستگی را تشویق کنند تا با خاطره‌ای از آینده‌ای پویاتر از گذشته بتوانیم در کنار یکدیگر پیش رویمان را ببینیم و در اوضاعی دشوار و بر بستی نامناسب، آینده صلح‌آمیزی را بسازیم که حقی اساسی و شرطی ضروری است. بدین ترتیب است که «ما، مردم»، درحالی که هنوز تصویرهای نفرت‌انگیز ستیزه هولناک تازه پایان یافته در برابر دیدگانمان قرار دارد، چه بسا بتوانیم این عهد بسته شده در ۱۹۴۵ را به جا آوریم که «دفاع از صلح در ذهن انسان‌ها ریشه بگیرد» و تمام ساکنان گیتی و نسل‌های آینده از بلایای جنگ در امان بمانند. ■

روح زخم‌دیده سارایوو

پاسکال درم



خانم مایا بارلیچ، عضو سازمان حفاظت میراث ملی بوسنی و هرزگوین، با لحن غم‌انگیزی می‌گوید: «در سال ۱۹۹۲، زمانی که کتابخانه سارایوو در آتش سوخت و بارانی از خاکستر به آرامی بر شهر فرود آمد، همه می‌گریستند، گویی عزیزی را از دست داده بودند.

این بنای شکوهمند سبک وینی که در منطقه عثمانی قرار داشت، و تجسمی از هویت فرهنگی، معنویت و تاریخ شهر بود بر اثر خشم و خمپاره‌اندازی دقیق جنگجویان تبدیل به ویرانه شد. اما ویرانه‌ها چندان خاموش نماندند. دیری نپایید که سکوت حاکم بر این خرابه‌ها با آوای دلنشین موسیقی شکسته شد، آوایی که بیانگر جنبشی فرهنگی بود. خانم مایا بارلیچ در ادامه سخنان خود اضافه می‌کند: «ما طی جنگ، ویرانه‌ها را به حال خود رها نکردیم. کنسرت‌های بسیاری در آغاز اجرا شد، خودم شاهد اجرای رکوئیم موتسارت در آن مکان بودم.» بناهای ویران مجاور پذیرای جشنواره‌های سینمایی و دیگر وقایع فرهنگی شدند و علی‌رغم بمباران‌ها نبض شهر باز هم به شکلی منظم به فرمان خود ادامه داد.

سارایوو خلاف شهرهای مشهوری چون دوبروونیک (Dubrovnik) یا بوداپست، که در همسایگی‌اش بودند، هیچ‌گاه به عنوان یک مرکز فرهنگی مهم شهرت نداشت. این شهر با تاریخی پانصدساله در دره‌ای باریک، به طول هفت کیلومتر در مسیر خیابان بدنام معروف به «کوی بدگویان» و در کنار آب‌های خروشان میل‌یاکا (Miljacka)، که اکنون یک بار دیگر جریان زلالش را از سر گرفته، واقع شده است.

اولین هدف: از بین بردن

هویت فرهنگی

پس از عبور از میان بناهای آسیب‌دیده متعلق به دوران «تیتو» به مرکز شهر می‌رسیم، به جایی که معماری کلاسیک و خانه‌های صورتی‌رنگش که اکنون فاقد پنجره و ناامن شده‌اند، به دیدارکننده

کتابخانه سارایوو که در پس‌زمینه، پشت مناره‌ای در منطقه عثمانی، دیده می‌شود.

یادآور می‌شوند که اینجا تا اوایل قرن حاضر، بخشی از امپراتوری اتریش - مجارستان بوده است. پس از آن به منطقه عثمانی، متعلق به قرن ۱۵ میلادی یعنی باسکارسییا (Bascarsija) می‌رسیم. منطقه‌ای با کوچه‌های پیچ در پیچ قرون وسطایی و محله مملو از جاذبه‌های شرقی «شیرین گوشه» (stalifo cose) که به دلیل فراوانی مغازه‌های شیرینی‌فروشی‌اش به این نام خوانده می‌شود. این ناحیه قدیمی در طول جنگ خسارات زیادی ندید و به سرعت زندگی خود را از سر گرفت. فروشگاه‌های آن مجدداً شروع به فعالیت کردند و مسجد عظیم بگووادیسیرنیا (Begova Disrinja) در دست بازسازی قرار گرفت.

آقای کالین کایزر (colin kaiser) رئیس دفتر یونسکو در سارایوو می‌گوید: «سارایوو خیلی صدمه خورد. دشمنان هدفی جز از بین بردن هویت فرهنگی ما نداشتند، با ویران کردن کتابخانه، موزه ملی و مؤسسه شرق‌شناسی، آسیبی جبران‌ناپذیر بر میراث فرهنگی و تاریخی ما وارد آوردند.» هدف قرار دادن منظم و

حساب‌شده دانشگاه‌ها، مدارس، مراکز تحقیقات، موزه‌ها، کاخ‌ها و خانه‌های زیبای متعلق به دوران امپراتوری اتریش - مجارستان نتایج وخیمی به دنبال داشت. تفاوت میزان خسارات وارده بر بناهای مذهبی به هیچ‌وجه تصادفی نیست: کاتدرال و کلیساهای ارتودوکس خسارات چندانی ندیدند اما مساجد منطقه عثمانی به شدت بمباران شدند. بعضی از مناطق مسکونی قدیمی نیز آسیب فراوان دیدند، بسیاری از خانه‌هایی که تصور می‌شد در امان قرار گرفته‌اند، در واقع مورد اصابت خمپاره قرار گرفتند.

بازسازی تدریجی

سارایوو دیگر شهری به کلی ویران نیست. آقای فرانسیس بوب (Francis Bueb) که مرکزی فرهنگی به نام آندره مالرو را در طول جنگ تأسیس کرده است می‌گوید: «در حال حاضر، شهر به سرعت در دست ترمیم و بازسازی است. خیابان‌ها پاکسازی شده، اتومبیل‌های سوخته از سطح شهر جمع‌آوری و شیشه‌های سالم جانشین شیشه‌های



نمایی از یک بنای متعلق به دوران امپراتوری اتریش - مجارستان در سارایوو، که در جنگ آسیب دیده است.

این گونه فعالیت‌ها افزوده شده اما کماکان فقدان یک سازماندهی مناسب از نقاط ضعف آن به شمار می‌رود. چند کشور اجرای طرح‌های مختلفی را به عهده گرفتند اما بدون آنکه از چند و چون اجرای همین پروژه در کشورهای دیگر مطلع باشند و این عدم هماهنگی هنوز چون سدی در برابر تحقق این گونه تلاش‌ها محسوب می‌شود. مثلاً اتریش با کمک مالی اتحادیه اروپا، عهده‌دار ترمیم و حفاظت از کتابخانه شده است، اما هیچ‌کس نمی‌داند چه کسی مسئول مرحله بعد عملیات خواهد بود (که هزینه کلی آن ۱۴ میلیون تخمین زده می‌شود). در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا کتابخانه باز هم همچون سابق تمامی فعالیت‌های ادبی، فرهنگی و تاریخی را تحت پوشش خود خواهد گرفت یا این‌که مانند نخستین روزهای تأسیسش صرفاً جنبه‌ای اداری خواهد داشت. پیش‌بینی می‌شود که این بنا به دلیل اهمیت نمادینش، مذاکرات حساسی را در پیش رو داشته باشد.

در راه بازسازی

کالین کایزر می‌گوید: «در حال حاضر هیچ نظمی، در سطح بین‌المللی، جهت انجام فعالیت‌هایی که از اولویت بیشتری برخوردار هستند دیده نمی‌شود. میزان دقیق خسارات وارده بر میراث فرهنگی مناطق کروات - مسلمان‌نشین مشخص نیست و در جمهوری صرب، به استثنای خسارات سنگین به بناهای مذهبی، مساجد و کلیساهای کاتولیک وضع نامشخص است. از این رو، ما خواهان یک برنامه‌ریزی دقیق و منظم برای ترمیم میراث فرهنگی کشور هستیم. یونسکو قرار است در آینده‌ای نزدیک به منظور این ساماندهی هیئتی را به سارایوو اعزام کند. اکنون عمده‌ترین برنامه، بازسازی شهر قدیمی موستار است که توسط دولت ایتالیا حمایت مالی می‌شود، و ترمیم یکی از مساجد این شهر را نیز عربستان سعودی به عهده گرفته است.

یونسکو که در ترمیم موزه ملی سهم بسزایی داشته است، در اکتبر ۱۹۹۶ همایشی ترتیب داد که زمینه را برای همکاری کارشناسان بین‌المللی با دانشجویان رشته معماری و مهندسان محلی بوسنی، جهت بازسازی میراث

شکسته پنجره‌ها گشته‌اند.» بازسازی بوسنی و هرزگوین در مقیاسی متواضعانه و صرفه‌جویانه آغاز شده است.

بازسازی میراث فرهنگی، ممکن است از نظر مؤسسات بزرگی که برای تأمین هزینه‌های مربوط به پروژه‌های ضروری کوچک‌تر در تلاش‌اند، در درجه دوم اهمیت باشد، اما به باور شهروندان، بازگشت به زندگی عادی مستلزم زنده نگاه داشتن هویت فرهنگی‌شان است. خانم مایا بارلیچ می‌گوید: «نظر به این‌که ویران کردن میراث فرهنگی به منزله کشیدن خط بطلانی بر هویت ما بود مکان‌ها و یادمان‌های تاریخی و فرهنگی می‌بایست مرمت می‌شد تا ما سنت‌ها و هویت ملی خویش را باز می‌یافتیم.»

فقدان هماهنگی‌های لازم

سارایوو منطقه‌ای بادخیز است. بادهای شدید می‌توانند برای بناهای ناپایدار و



کتابخانه (نمای ویران شده داخلی).

فرهنگی فراهم آورد.

خاتم سیبل رنود (Sibyl Renavd)، نماینده یونسکو در دفتر ساریوو می‌گوید: «۲۵ نفر از اعضای محلی و کارشناسان بین‌المللی در اجرای دو پروژه در ساریوو همکاری دارند که عبارت‌اند از بازسازی کتابخانه و محله قدیمی عثمانی، همچنین ترمیم سه بنا در ماستار را هم برعهده گرفته‌اند».

آقای جی - ال توپن (J.L. Taupin) معمار فرانسوی و کارشناس بناهای تاریخی، که یکی از شرکت‌کنندگان در آن همایش بود می‌گوید: «کار همزیستی سبک‌ها به خوبی پیش می‌رود. بازسازی ساریوو بدون در نظر گرفتن تاریخچه قدیمی شهر برای ما غیرقابل تصور و ناممکن است».

■

■ از مارس ۱۹۹۷ به بعد تصاویر گرفته شده از آلبانی، نشان‌دهنده آشفته‌گی این کشور است. رسانه‌ها از پادگان‌های خالی، سلاح‌های جنگی که آزادانه در دست مردم می‌گردد، از اعلام حکومت نظامی و رفتن سربازان اروپایی برای عملیات آلبا، انتخابات زودرس و از این قبیل صحبت می‌کنند، اما حتی کلمه‌ای درباره فرهنگ در میان نیست.

— فرهنگ در دوران آشوب، متأسفانه نه در داخل کشور یک مسئله مهم محسوب می‌شود و نه در خارج از آن. خسارت‌های فرهنگی وارد شده به آلبانی نسبت به صدمات اقتصادی شاید کم‌اهمیت‌تر باشند، اما جبران‌ناپذیرند. با گذشت زمان اقتصاد بهبود می‌یابد، اما آثار هنری که نمایانگر قرن‌ها فعالیت فرهنگی هستند، برای همیشه از بین خواهند رفت.

■ میزان خسارت‌ها چه قدر هست؟

— در حال حاضر مشکل است که در این مورد با اطمینان اظهار عقیده کرد، درست همان‌طور که درباره انگیزه آن نمی‌شود چیزی گفت: آیا این ویرانی عمدی و هدفمند است یا از سر ناآگاهی؟ خسارات وارد شده بر تأسیسات فرهنگی به ۸۰۰/۰۰۰ دلار رسیده است: بیشتر ساختمان‌های شهری، سینماها و موزه‌ها

خسارت دیده‌اند. مخصوصاً دانشکده تیرانا که به رایانه مجهز شده بود، مورد چپاول قرار گرفت و حدود ۴۰۰/۰۰۰ نسخه کتاب در شعله‌های آتش سوخت.

■ آیا این واقعه با اتفاقی که در کتابخانه ساریوو افتاد، مشابه است؟

— خیر، کتاب‌ها را به همان دلیل به آتش نکشیده بودند. در ساریوو هدف آن بود که میراث صدساله مشترک ملت‌های مختلف را نابود کنند و تاریخ را به اصطلاح منزه سازند. در آلبانی، جایی که گروه‌های قومی مختلف سالها با تفاهم در کنار یکدیگر زیسته‌اند، به نظر من کتاب‌ها در پی درگیری‌های خیابانی سوختند. کتاب‌های کتابخانه‌های محلی همراه با ساختمان‌ها و نیز مجموعه عظیم



به‌دیده‌آلبانی



شهر قرون وسطایی
برات در مرکز آلبانی
دارای یک میراث
باستانی بسیار غنی
است.

آثار دانشکده کشاورزی با رایانه‌هایش
همه نابود شدند. هیچ‌گونه انگیزه سیاسی
در پس نابود کردن کتاب‌ها وجود نداشت.

■ درباره موزه‌ها چطور؟

— موزه باستان‌شناسی دورس (Dures)،
به‌طور جدی آسیب‌دیده و ۸۰ شیء دوره
ایلیریایی (Illyrian)، به سرقت رفته است،
اما صورت اموال هنوز وجود دارد و بدون
شک این امکان هست که کمی بعد، زمانی
که کشور مشکلات ضروری‌اش را حل
کرد، ردپای آن‌ها را بتوان گرفت. از سوی
دیگر، مورد بوتrintی (Butrinti)^۱، بسیار
وخیم است: این مکان باستانی که در سال
۱۹۹۲ در فهرست میراث جهانی یونسکو
ثبت شده است، زیرورو شده، موزه‌اش به
غار ت رفته و تمامی اسنادش سوخته

است، به‌طوری که هر نوع تحقیقی را
غیرممکن ساخته است. این مکان که در
جنوب کشور واقع شده، در حال حاضر
برای مقامات دست‌نیافتنی است.

■ بنابراین، چپاول ادامه خواهد داشت ...
— بدون شک، اما مردم کم‌کم دارند واکنش
نشان می‌دهند و این علامت بسیار
دلگرم‌کننده‌ای است. درحالی که بعضی
مردم هر چیزی را که سر راهشان قرار
گیرد، چپاول و نابود می‌کنند، عده‌ای دیگر
زندگیشان را برای نجات چیزی که هنوز
می‌تواند وجود داشته باشد، به خطر
می‌اندازند. مثلاً یک فیلمساز معروف
شخصاً درمقابل حمله به مرکز تولید
سینمایی تیرانا، ایستاد و یک کتابدار زن
که تلاش می‌کرد کتاب‌های کتابخانه برات

(Berat)، را حفظ کند، کشته شد. در هر دو
شهر، برات و کورچا (Korcha)، زن‌ها و
مردها برای حفظ موزه‌هایی حاوی
شمایل‌های متعلق به قرون وسطا اسلحه
به دست گرفتند. در حال حاضر بسیاری از
این شمایل‌ها در دست افراد خصوصی
حفاظت می‌شود.

ولی ما برای ایجاد یک استراتژی
حمایت از میراث فرهنگی خود، منابع لازم
را نداریم و به این دلیل است که از کمیته
فرهنگی اروپا در استراسبورگ کمک
خواسته‌ایم و باز به همین دلیل است که به
زودی سراغ یونسکو و دیگر سازمان‌های
بین‌المللی خواهیم رفت. ■

۱. نگاه کنید به «بوتrintی باز یافته» نوشته
ضیا خولی، پیام یونسکو، شماره ۲۸۹
«بیوتکنولوژی»، تیر ۱۳۷۳.



جنگل شمالی
در آلاسکا.

جنگل‌ها:

فضایی برای تنفس زمین

فرانس بکت

جنگل‌ها پیچیده‌ترین و مفصل‌ترین بوم‌سازگان‌های طبیعی هستند. حدود ۱۰ درصد کره زمین و ۲۶ درصد قاره اروپا (به استثنای گرینلند و قطب جنوب) را جنگل پوشانده است. آنها به مثابه بزرگ‌ترین تولیدکننده زیست‌توده (biomass)، این سیاره، از نظر تبادل انرژی میان جو و سطح کره زمین تأثیر فراوان دارند؛ حائل نور خورشید، بادشکن، تثبیت‌کننده دی‌اکسید کربن و بازگرداننده مقدار زیادی از بخار آب به اتمسفر زمین از طریق تبخیر و تعریق هستند. مستقیماً متکی به اقلیم و نیز یکی از سامان‌دهندگان آن‌اند.

جنگل‌های آغازین

حدود ۳۰۰ میلیون سال پیش جنگل‌هایی از سرخسان درختی و درختان دم‌اسبی غول‌پیکر سطح زمین را پوشانده بود. نشانه‌های آن را می‌توان در نهشته‌های زغال‌سنگ مشاهده کرد. سپس آب اقیانوس‌ها قاره‌ها را فرا گرفت. هنگامی که آب در ۲۶۰ میلیون سال پیش فرو نشست، سوزنی‌برگان، و حدود ۱۳۰ میلیون سال پس از آن درختان پهن‌برگ، پدید آمدند.

در دوران سوم زمین‌شناسی، یعنی حدود ۵۰ میلیون سال پیش، نیم‌کره شمالی آب و هوایی معتدل داشت که برای

رشد زندگی گیاهی مساعد بود اما با آغاز عصر یخ به پایان رسید. نحوه استقرار سلسه‌کوه‌ها بر سرنوشت زندگی گیاهی تأثیر فراوان داشت. سدی از کوه‌های شرقی - غربی اروپا مانع از مهاجرت گیاهان بود، و گونه‌های گرمسیری و نیمه‌گرمسیری از سرما تلف شدند. از سوی دیگر در قاره آمریکا که کوه‌ها بر امتداد محور شمالی - جنوبی قرار گرفته‌اند چنین مانعی وجود نداشت. آسیای شرقی، دوران یخ را به خود ندید و از این‌رو گونه‌های بسیاری در آنجا باقی ماندند و بعداً در جاهایی که قبلاً رشد کرده بودند دوباره با موفقیت سازش یافتند. این مسئله، علت وجود درختانی چون پرسیاوشان، ماگنولیا، افرا و گیلاس را که از آسیا آمده‌اند در پارک‌ها و باغ‌های اروپا روشن می‌سازد.

چهارگونه جنگل عمده وجود دارد

(سوزنی‌برگان شمالی، پهن‌برگان معتدله، بوته‌زارها و جنگل‌های بارانی). سوزنی‌برگان در میان جنگل‌های شمالی که از آلاسکا تا لابرادور و از اسکاندیناوی تا سبیری و کامچاتکا گسترش دارد، اکثریت دارند. در این جنگل‌ها، شاخ و برگ تیره‌رنگ کاج با تنه سپید درختان غان نوعی تعارض به وجود آورده و گستره چمن میان درختان را بسترهایی از هزاران گل، رنگ‌آمیزی کرده است. در منطقه معتدله نیمکره شمالی، نمای جنگل با فصول تغییر می‌یابد (در نیمکره جنوبی هوا بسیار گرم است). تنه درختان نسبتاً باریک بلوط، نارون و افرا مجموعه‌هایی انبوه با چتری از شاخه‌های درهم‌تنیده تشکیل می‌دهند. برگ‌های آنها پیش از ریختن بر زمین، تغییر رنگ داده از سبز روشن به سبز تیره و سپس به رنگ‌های طلایی و قرمز



درختان زیتون در
اندلس (اسپانیا).



پاییزی در می آیند. روی خاک‌های سنگی یا ماسه‌ای مناطق آب‌وهوای مدیترانه‌ای یا کالیفرنایی درختان سفت‌برگی چون زیتون، گیاهان آبداری چون کاکتوس و بوته‌های انیوهی به نام گاریگ، ماکیس و شاپارل می‌روید. جنگل‌های انبوه حاره‌ای در طول سال، به گرمای یکنواخت و باران فراوان نیازمندند. درختان، در جستجوی نور خورشید سربرمی‌کشند و گاهی تا ارتفاع ۵۰ تا ۶۰ متر از میان پیچک‌ها و گیاهان داربستی بالا می‌روند.

ذخیره گاه کربن

اکنون درباره‌ی کنش و واکنش میان جنگل و اقلیم چیزهایی بیش از گذشته می‌دانیم اما این دانسته‌ها هنوز مورد جدل دانشمندان است. ژیلبر اوسینا، از مؤسسه ملی پژوهش‌های زراعی فرانسه (INRA)، بر این باور است که جنگل نور خورشید را از هر مجموعه گیاهی بهتر جذب می‌کند. گرمایی که در بامداد اندوخته می‌شود شبانگاه به جو باز می‌گردد و هنگامی که با هوای مرطوب روی جنگل برخورد می‌کند رگبار را در پی دارد.

دانشمندان برای نشان دادن تأثیر فوق‌العاده پوشش جنگل بر الگوی بارندگی، از جنگل‌زدایی کامل در زمینی به مساحت ۵ میلیون کیلومتر مربع در حوزه آمازون یک مدل ساختند. در این وضعیت فرضی، درجه گرمای هوا به علت کاهش تبخیر و تعرق، ۱ تا ۲ درجه سانتی‌گراد افزایش می‌یابد که این خود از میزان بارندگی ۲۶ درصد می‌کاهد!

آنچه برای آب و هوای زمین حیاتی است، اما خوب شناخته نشده، رابطه میان جنگل‌ها و افزایش دی‌اکسید کربن (CO_2) در فضا است. تراکم CO_2 در جو زمین که در آغاز عصر صنعت ۲۸۰ ppm بود، اکنون به ۲۶۰ ppm رسیده است. این افزایش، در قیاس با افزایش ۸۰ ppm که در طول ۲۰۰/۰۰۰ سال پیش از این دوره صورت گرفته و بر پایه حباب‌های ذره‌بینی یخ‌های قطبی محاسبه شده، شگفت‌آور است. این رقم به احتمال زیاد می‌تواند در اواسط سده آینده دوبرابر شود.

جنگل‌ها، با جذب مقدار زیادی از CO_2 موجود در فضا و نیز با بیرون دادن CO_2 ،

جنگل برگ‌ریز معتدله در کانادا.

نقش دوگانه‌ای در چرخش کربن زمین ایفا می‌کنند. سالیانه حجم عظیمی از کربن بین جو و زیستکره مبادله می‌شود. مقدار دی اکسید کربنی که سالیانه در اثر عمل فتوسنتز توسط گیاهان از فضا جذب می‌شود حدود ۱۰۰ میلیارد تن است، اما تقریباً تمام این مقدار با تنفس گیاهان و موجودات زنده ذره‌بینی در خاک، مانند باکتری‌ها و قارچ‌ها که باعث تجزیه لاشبرگ‌ها و عناصر زنده زمین می‌شوند، جبران می‌گردد.

بوم‌سازگان‌های جنگل، به گونه موقت، اسفنج‌های نسبتاً خوبی برای جذب گاز دی‌اکسید کربنی هستند که ما تولید می‌کنیم و باعث رشد آنها نیز می‌شود، اما با فرایند افزایش این گاز و انهدام جنگل‌ها دیگر این کار از آنها ساخته نخواهد بود.

جنگل‌زدایی

به گفته سازمان خواربار و کشاورزی

سازمان ملل متحد (فائو) که مجری برنامه سنجش منابع جنگلی است، در سال ۱۹۹۵ در سراسر جهان ۳۴۵۴ میلیون جنگل وجود داشت که تقریباً بیش از نیمی از آنها متعلق به کشورهای درحال توسعه است. طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵، حدود ۵۶/۳ میلیون هکتار از جنگل‌های جهان نابود شده است، یعنی در قبال ۶۵/۱ میلیون هکتار جنگلی که در کشورهای درحال توسعه زنده شده ۸/۸ میلیون هکتار جنگل در کشورهای صنعتی تولید شده است. با این حال، میزان ضایعه کمتر از حدی بوده که پیش‌بینی می‌شده و به‌طور کلی رو به کاهش داشته است.

برخی جوامع چاره‌ای جز کمک به جنگل‌زدایی ندارند. برای مثال، در زمین‌های خشک و مرتفع در معرض فرسایش، جوامع فقیر درختان پراکنده را برای تهیه سوخت، غذا و درآمدی اندک می‌برند. سایر عوامل عبارت‌اند: از چرای بیش از حد، کشاورزی



جنگل بارانی حاره‌ای در کامرون.



سرخیس درختی
فسیل شده
(زلاندنو).



فشرده و آتش‌سوزی - بلای جنگل‌های خشک نوع مدیترانه‌ای.

برای مطالعه بیشتر

STATE OF THE WORLD'S FORESTS
an FAO report, Rome 1997

LA GESTION DURABLE

DES FORÊTS

les dossiers de l'INRA, no. 12,
autumn 1996

BOIS ET FORÊTS DES TROPIQUES
CIRAD-Forêt, no. 240, 1994

گسترش کشاورزی معیشتی (در حد مصرف کشاورزان) در آفریقا و آسیای گرمسیری و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی فراگیر در امریکای لاتین و آسیا باعث کاهش قابل‌ملاحظه پوشش جنگلی در این مناطق می‌شود. باز هم به گفته فائو، انتظار می‌رود در اثر رشد جمعیت در مناطقی از جهان چون صحرای جنوب آفریقا و امریکای لاتین، جنگل‌ها اجباراً به زمین زراعی تبدیل شود. هیچ تضمینی نیست که این تبدیل به سود این جمعیت‌ها باشد.

گیاهان پلاستیکی

پلاستیک به گونه طبیعی، اگرچه به مقادیری بسیار اندک، در برگ‌های بسیاری از گیاهان از جمله پنبه و درخت مسواک وجود دارد، اما استخراج آن به مراتب پرهزینه‌تر از تهیه مصنوعی آن است. با این حال، دانشمندان اکنون امیدوارند که از طریق مهندسی ژنتیک میزان تولید پلاستیک را از برخی از گیاهان افزایش دهند، به طوری که گونه‌های کشت شده تجاری مانند ذرت شیرین به «کارخانه پلاستیک‌سازی» واقعی تبدیل شود. اما هنوز چیزهای غیرقابل محاسبه بسیاری وجود دارد و کشت پلاستیک از لحاظ زیست‌شناختی قابل تجزیه، هنوز خواب و خیالی بیش نیست.

تنفس هوای تازه

آلودگی هوا اثرات زیانبار فزاینده‌ای بر سلامت مردم شهرهای بزرگ جهان دارد. مثلاً در بمبئی که میزان سرب هوای سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷، دو برابر شده، افزایش بالای ناراحتی‌های تنفسی، بیماری‌های قلبی و حساسیت‌های پوستی را موجب شده است. بانک جهانی و برنامه عمران سازمان ملل متحد، یک برنامه مدیریت کیفیت هوای شهری را به اجرا گذاشته‌اند که بخشی از طرح گسترده آنها برای کمک به ۵ شهر آسیایی (پکن، بمبئی، کولومبو، جاکارتا، کاتماندو و مانیل بزرگ) به منظور غلبه آنها بر مشکلات زیست‌محیطی است. از جمله اقدامات پیشنهاد شده، تعیین استانداردهای محدودکننده‌تر برای گسیل گازها و پایین آوردن بهای بنزین بدون سرب است.

کنگره جهانی درباره جنگل‌ها

یازدهمین کنگره جهانی جنگلداری، مشترکاً توسط ترکیه و سازمان خواروبار و کشاورزی سازمان ملل متحد (فائو) از ۱۳ تا ۲۲ اکتبر ۱۹۹۷ در آناتولی (ترکیه) برگزار می‌شود. موضوع اصلی کنگره «جنگلداری برای توسعه پایدار: به سوی سده ۲۱» خواهد بود.

این نشست به شماری از موضوع‌های فرعی خواهد پرداخت، از جمله: الف) جنگل و منابع درختی، ب) جنگل‌ها، تنوع زیستی و نگهداری میراث طبیعی، ج) نقش‌های حفاظتی و زیست‌محیطی جنگل‌ها، د) کارکرد تولیدی جنگل‌ها، ه) کمک‌های اقتصادی جنگل‌ها به توسعه پایدار، و) ابعاد اجتماعی کمک جنگلداری به توسعه پایدار، ز) سیاست‌ها، نهادها و وسایل توسعه جنگلداری پایدار.

برای اطلاعات بیشتر با نشانی‌های زیر تماس بگیرید:

The Organizing Committee of the 11th World Forestry Congress,
Ministry of Forests, Atatürk Bulvari, no.153 Bakanliklar,
06100 Ankara, Turkey.

Tel: 90 -312- 417 7724; Fax: 90 -312- 4179160.

E-mail: obdi-f@servis.net.tr

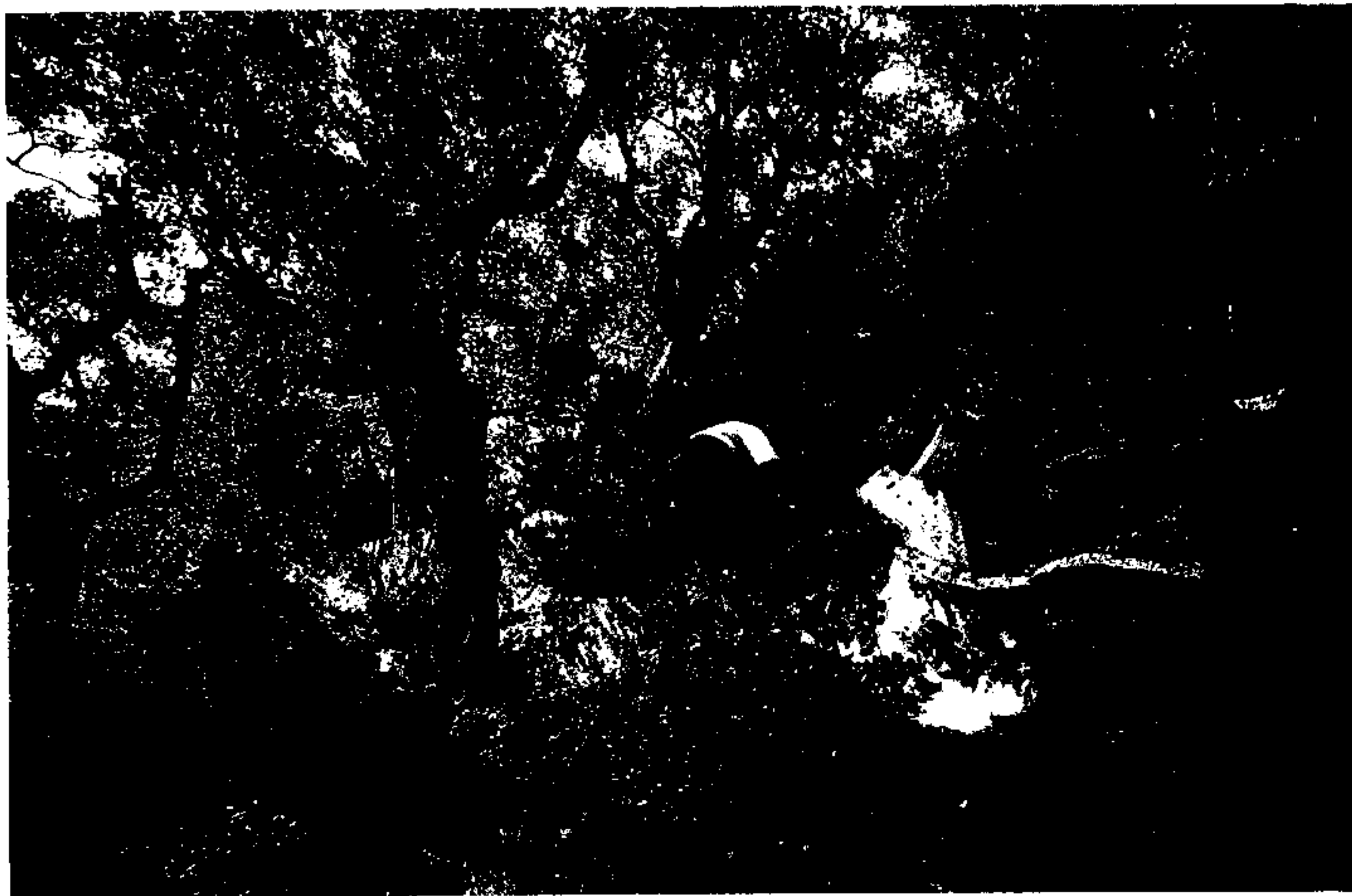
or

The Organizing Committee of the 11th World Forestry Congress,
Department of Forests, FAO, Via delle Terme di Caracalla,
00100 Rome, Italy.

Tel: 39-6-5225 5088; Fax: 39-6-5225 5137;

e-mail: luis. botero @fao.org;

web site: <http://www.fao.org/waicent/faoinfo/forestry/wforcong>



کاهش فشار بر چوب‌پنبه

چوب‌پنبه، ماده‌ی محافظ و نفوذناپذیر در مقابل آب که به صورت پوسته‌ی داخلی برخی از گیاهان می‌روید، لایه‌ی ویژه‌ی ضخیمی در درختان بلوط چوب‌پنبه‌ای که برای اهداف تجاری کاشته می‌شود، ایجاد می‌کند، اما ۲۵ سال طول می‌کشد تا به بار بنشیند و بین هر برداشت باید ۱۰ سال فاصله باشد. درحال حاضر برای پاسخ به تقاضای روزافزون، محصول چوب‌پنبه زودتر از موعد برداشت می‌شود و این امر تضعیف درخت را که خود از سال ۱۹۹۲ در معرض خطر نوعی قارچ بوده است، در پی دارد. در سال ۱۹۹۶، سازمان بلژیکی پتی‌لی‌یژ (Le Petit Liège)، به منظور جمع‌آوری و بازیافت تمام اشیای چوب‌پنبه‌ای دور ریخته شده، عملیاتی را آغاز کرد. چوب‌پنبه عایق خوبی برای گرما و صداست و پس از نرم شدن در ساختمان‌سازی کاربرد دارد. این بازتولید می‌تواند از فشار تقاضا برای درختان بلوط چوب‌پنبه‌ای در فرانسه، اسپانیا و پرتغال بکاهد.

آدامس سازگار با محیط‌زیست

یک مخترع امریکایی که از دیدن آدامس‌های چسبیده به صندلی، میز و حتی مجسمه‌های اماکن عمومی خسته شده بود، نوعی آدامس جدید را به ثبت رساند که پس از دور انداختن، شکسته و به آسانی جدا می‌شود. این آدامس همچنین پس از مدتی جویدن در دهان حل می‌شود و حتی بلعیدن آن بدون داشتن آثار ناگوار بعدی است.

شکمبارها

در ایالات متحد آمریکا شماری از اماکن که با فلزات سنگین آلوده شده در انتظار پاکسازی هستند. لیکن تکنولوژی سنتی شستشوی خاک، هم گران است و هم باعث تضعیف خاک می‌شود، از این‌رو، تکنیک پاکسازی خاک با استفاده از گیاهان، مورد توجه بسیار قرار گرفته است. دو دانشمند مشغول آزمایش گیاهانی هستند به نام هایپرلکومالاتور که می‌توانند کار پاکسازی را اگرچه کندتر اما بسیار کم‌هزینه‌تر و سازگارتر با محیط و مؤثرتر انجام دهند. این گیاهان قادرند آلاینده‌های فلزی و غیره را طوری جذب کنند که تراکم آنها ۱۰ تا ۱۰۰ بار بیش از مقداری باشد که توسط گیاهان معمولی قابل تحمل است. برای مثال بوته‌ی کوچکی به نام قدومی کوهی (*Thlaspi caerulescens*) کادیم، روی و نیکل را هضم می‌کند و هویج نیز می‌تواند د.د.ت را جذب کند (نگاه کنید به «ابتکارات»، پیام یونسکو، بازار

در گذشته و حال، شماره ۳۱۸). دانشمندان حتی در این اندیشه‌اند که می‌توان از این هایپرلکومالاتورها برای کاشتن فلزات به جای معادن استفاده کرد!

زیان آلودگی

برای صیادان دریای خزر

آلودگی شدید و صید بیش از حد ماهی، منابع آبرزی دریای خزر را دچار خطر کرده است. برای مثال، در ایران صید ماهی خاویار نسبت به سال ۱۹۸۴، ۷۵٪ کاهش داشته است. پس از اینکه سهمیه ایران به نصف تقلیل یافت، این کشور برای افزایش خاویار از طریق ایجاد مراکز تخم‌گذاری ماهی خاویار، طرحی را به اجرا گذاشته است. همچنین در مورد تعیین سهمیه ماهیگیری و کنترل صید غیرقانونی، موافقتنامه‌هایی با کشورهای همسایه منعقد کرده است. استفاده از برخی تورها ممنوع شده و مصرف بعضی از گونه‌های ماهی توسط انسان مورد بررسی مجدد قرار گرفته است.

نعمت‌های جنگل

گرمسیری

کتاب دوجلدی جنگل‌های گرمسیری، مردم و غذا، که نسبت به چاپ قبلی اش بزرگ‌تر و کامل‌تر شده است، توسط برنامه انسان و زیست‌کره یونسکو، به زبان فرانسه منتشر شده است. چاپ اصلی انگلیسی یک جلدی آن برای نخستین بار در سال ۱۹۹۲ انتشار یافته بود. پژوهش مذکور، منابع، تولید و

فضولات خود که سرشار از مواد کانی (نیترژن و فسفات) و هوموس است به خاک مایه می‌بخشد. نقب‌هایی که حفر می‌کند باعث زه‌کشی و هوادمی بهتر زمین می‌شود. همچنین قارچ‌هایی را که با ریشه بوته چای همزیستی دارند، برمی‌انگیزد و موجب جذب بهتر آب، نیترژن و فسفر می‌شود. گونه‌ای محلی و فعال از آنها، برگزیده شده و در کشتزارها پرورش داده می‌شوند. سودمندی این کار از نتایج آن به‌خوبی پیداست: محصول چای، برحسب محل، از ۳۵ تا ۲۴۰ درصد افزایش یافته و مصرف کودهای شیمیایی به نصف رسیده است.

کرم خاکی برای کود

مؤسسه فرانسوی پژوهش‌های علمی برای توسعه همکاری (ORSTOM)، دانشگاه سمبلپور (هند) و یک شرکت زراعی هندی، پیشقدم شده‌اند تا در کشتزارهای چای، به جای کود از کرم‌های خاکی استفاده کنند. کرم خاکی همکار مفیدی است، چرا که با



چهره‌های خدایی تئوتی اوآکان

سسیل رومن

پس از یک سده پژوهش باستان‌شناختی، هنوز هم بسیاری از رازهای بازمانده‌های شهر - ایالت تئوتی‌اوآکان (Teotihuacán) در مکزیک سر به مهر مانده است. این جایگاه متعلق به پیش از ورود اسپانیایی‌ها، که در نوع خود بزرگترین است، در ۱۹۸۷ در فهرست میراث جهانی یونسکو جای گرفت.

تندیس سرامیک زنی با دست‌ها و پاهای متحرک، تئوتی‌اوآکان (۴۰۰ میلادی).

بالا، خیابان مردگان و هرم خورشید (در چپ) از دیدگاه هرم ماه.



تاریخ تئوتی‌اوآکان، که تخته‌گاه پیشین بزرگترین تمدن شهری پیش از کریستف کلمب در دره مکزیک (سده‌های دوم تا هفتم) است و در چهار کیلومتری شمال مکزیکوسیتی جای دارد، به واسطه نبود اسناد مدون، هنوز پوشیده از ابهام است.

از اوضاع کنونی خاکبرداری‌های باستان‌شناختی برمی‌آید که این شهر در پایانی سده نخست میلادی بنیاد شده باشد، البته در پذیرش این تاریخ می‌توان تردید کرد. این شهر بیش از ۴۰ کیلومتر مربع وسعت داشت و جمعیت زیادی را نیز در خود جای می‌داد. شمار ساکنان این شهر، البته بسته به دوره‌های مختلف، از ۱۰۰/۰۰۰ تا ۱۶۰/۰۰۰ نفر برآورد شده است. تاریخ‌گذاری‌های اخیر روشن می‌سازد که این شهر پس از آنکه بین سده‌های چهارم و پنجم به اوج شکوفایی خود رسید، در نیمه نخست سده هفتم به ناگاه از رونق افتاد. دلیل واقعی مرگ این فرهنگ را نمی‌دانیم، اما گمان می‌رود که زوال آن با پایین رفتن

سطح آبهای زیرزمینی، و کاهش امکان دسترسی به ذخایر آب، شتاب گرفته باشد.

نام واقعی این شهر ناشناخته است، اما هنگامی که آرتک‌ها، صدها سال بعد، ویرانه‌های گسترده‌اش را یافتند، آن را تئوتی‌اوآکان (شهر خدایان) نامیدند. این شهر چندان نزدشان حیرت‌انگیز آمد که گمان کردند ساخت آن باید کار خدایان بوده باشد و اینکه آنها خورشید پنجم را در آنجا آفریدند (نگاه کنید به پیام یونسکو، «خورشید از اسطوره‌های کهن تا تکنولوژی امروز»، شماره ۲۹۶).

مرکز تشریفات

بزرگراهی به عرض ۴۰ متر، معروف به خیابان مردگان، بیش از دو کیلومتر با ردیفی از میدان‌های راست گوشه‌ای امتداد می‌یابد که به روشنی قابل دیدن‌اند، و همه هم‌سطح پلکان‌های ورودی هستند. این بزرگراه سپس سه کیلومتر دیگر هم مستقیم، اما با ساختارهای معمارانه جانبی کمتر پیش می‌رود. بر هر جانب این

در اینجا هرم کیتسال کوآتل (Quetzalcoatl) یا «مار پردار» قرار دارد. پلکان‌های یادبود نمای غربیش به وضعی عالی محافظت شده‌اند. ویژگی معماری تنوتی‌واکان در اینجا به وضوح قابل دیدن است. این ویژگی به روش «شیب - قاب» آوازه یافته، یعنی به تناوب از پشته‌های شیب‌دار و قاب‌های عمودی تشکیل شده و عموماً با نقوش نیم‌برجسته زینت شده‌اند. این هرم بر چهار سطح خود ۲۶۶ سر کیتسال‌کوآتل دارد. این سرها به شکل برجستگی‌های مدوری هستند با آرواره‌های باز بسیار چشمگیر.

تمدنی پرنفوذ

این شهر با حومه خود کاملاً هماهنگی دارد. از وسط خیابان مردگان، قلعه سرو گوردو (Cerro Gordo)، کوهی در نزدیکی شهر را می‌توان در بالای نوک «هرم ماه» دید که سر به فلک کشیده است. این شهر یک طرح هندسی دقیق دارد. مرکز تشریفات پیرامون محور شمالی - جنوبی خیابان مردگان ساخته شده است و مراکز اداری، بازار و «ارگ» بر محور شرقی - غربی جای گرفته‌اند. ترتیب یادمان‌های مذهبی و کاهنی، همگی در

چهارگوش در جلوی این هرم جای دارد. این پرنده - پروانه به شکل نیم‌برجسته بر ستون‌های ایوان نشان داده شده است. این بنا که از اندک ساختمان‌هایی است که کاربردی غیر از پرستشگاه دارد، شاید اقامتگاه کاهنان هرم ماه بوده است.

در جنوب خیابان مردگان، ساختمان عظیم و چهارگوش «ارگ» جای دارد با درازای جانبی حدود ۴۰۰ متر و مساحت کلی اندکی کمتر از هفت هکتار. پیرامون این منطقه را ۴ سکو دربرگرفته است (اسپانیایی‌ها به اشتباه گمان می‌کردند که دیوارهای یک دژ است). این ساختمان می‌توانست به آسانی ۱۰۰/۰۰۰ نفر را در خود جای دهد.

پیکره سنگی
هونه‌هونه تنوت
(Huehuetotl)،
خدای آتش،
تنوتی‌واکان
(حدود ۲۰۰ میلادی).

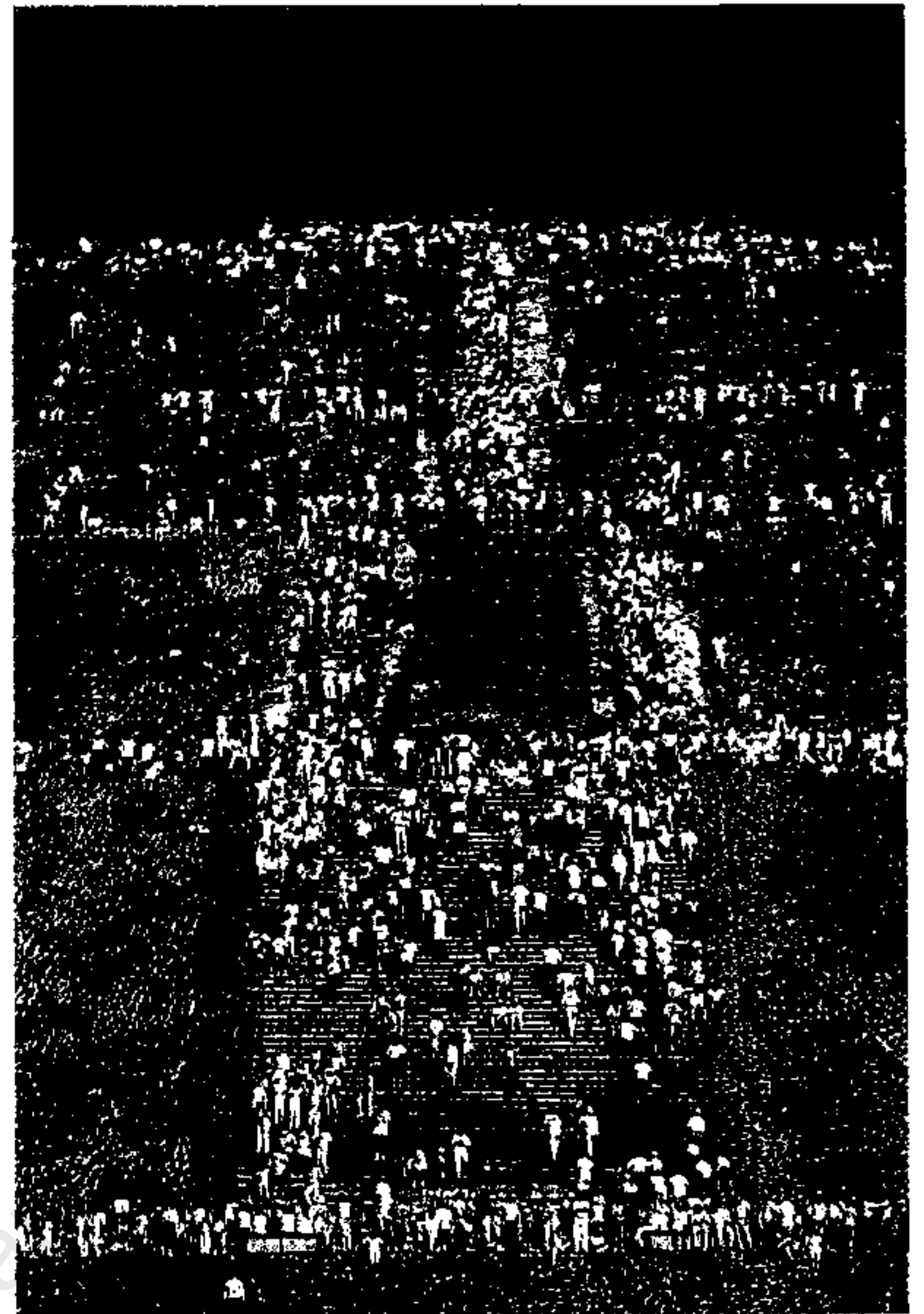
چشم‌انداز غول‌آسا، بیش از ۲۰۰۰ ملک مسکونی جای گرفته و به «آپارتمان‌های» بسیاری تقسیم شده که پیشاهنگان مجتمع‌های مسکونی کنونی‌اند.

بیشتر یادمان‌های مرکز تشریفات تنوتی‌واکان در این خیابان برپاست، و با اینکه از وسعت زیادی برخوردار است، تنها ده درصد از محدوده عمومی را نشان می‌دهد. حیرت‌انگیزترین این یادمان‌ها هرم خورشید (۲۲۵×۲۲۲ متر در پایه)، سومین هرم بلند جهان است. این هرم در شرق خیابان قرار دارد، ارتفاع کنونی آن حدود ۶۳ متر (در اصل ۷۵ متر درازا داشته) و حجمش یک میلیون مترمکعب است.

هرم ماه که هر چند از هرم خورشید کوچک‌تر است، اما خود ابعاد عظیمی دارد (۱۴۰×۱۵۰ متر در پایه و ۴۲ متر ارتفاع)، در انتهای شمالی خیابان مردگان قرار گرفته و از چهار سکو تشکیل شده که یکی بر بالای دیگر واقع شده است. قصر کیتسال پاپالوتل (Quetzalpapatl)، پرنده - پروانه اساطیری، بر محوطه‌ای



میراث جهانی



هرم خورشید (۶۳ متر)،
سومین هرم بلند جهان.

برخی تاریخ‌های مهم

سده دوم تا نخست پیش از میلاد
جمعیتی پراکنده به درهٔ تئوتی‌واکان آمدند،
احتمالاً آنجا یک مرکز بسیار فعال زیارتی
(شاید دور و بر یک غار) بوده است.

۱۰۰-۲۰۰ میلادی

نمرکز جمعیت و ساخت آرام آرام شهری
مقدس. نخستین پرستشگاه: هرم خورشید.
مسیر تشریفاتی، معروف به خیابان مردگان که
طرحش عمود بر محور اصلی است. ساختن
هرم ماه، «ارگ» و پرستشگاه کیتسال کواتل.

۶۵۰-۳۰۰ میلادی

نقطهٔ اوج شهر ایالت که ۳۶ کیلومترمربع
وسعت دارد. با ۱۲۵۰۰۰ نفر ساکنانش بزرگترین
مادرشهر آمریکا و ششمین شهر بزرگ جهان
است. تأثیرش بر دیگر تمدن‌ها گسترش
می‌یابد: فرهنگ توتوناک (totonac)
پیرامون خلیج مکزیک، فرهنگ زاپوتک
(Zapotec) در اوآخاکا و فرهنگ‌های
مکزیک غربی و مایاها در جنوب.

حدود ۶۵۰ میلادی

زوال تئوتی‌واکان و پایان سروری آن.

محور هرم خورشید که با رسیدن
خورشید به اوج خود منطبق است قرار
می‌گیرند، که منطقی اخترشناسانه دارند.
پرستش خورشید و مطالعهٔ سیارات در
جامعهٔ تئوتی‌واکان ظاهراً اهمیت
فراوانی داشته است. این جامعهٔ دقیقاً
سلسله‌مراتبی، که از بازرگانی روزگار
می‌گذراند، با حکومتی مذهبی اداره می‌شد.
این شهر ثروتش را از ذخایر فراوان
شیشه‌های معدنی و خاک حاصلخیز به
دست می‌آورد. طبقات اجتماعی دقیقاً
براساس حرفه‌شان جدا بودند: کوزه‌گران،
تصویرگران، جواهرسازان، کشتگران،
ماهگیران و غیره. جمعیت تئوتی‌واکان
که مرکزی جهان - وطن بود، از گروه‌های
نژادی متفاوتی تشکیل می‌شد که در
بخش‌های گوناگونی زندگی می‌کردند. این
شهر مهم‌ترین مرکز اقتصادی، دینی و
سیاسی تمامی آمریکای مرکزی بود و
دانش پیشرفته‌ای در هندسه، معماری،

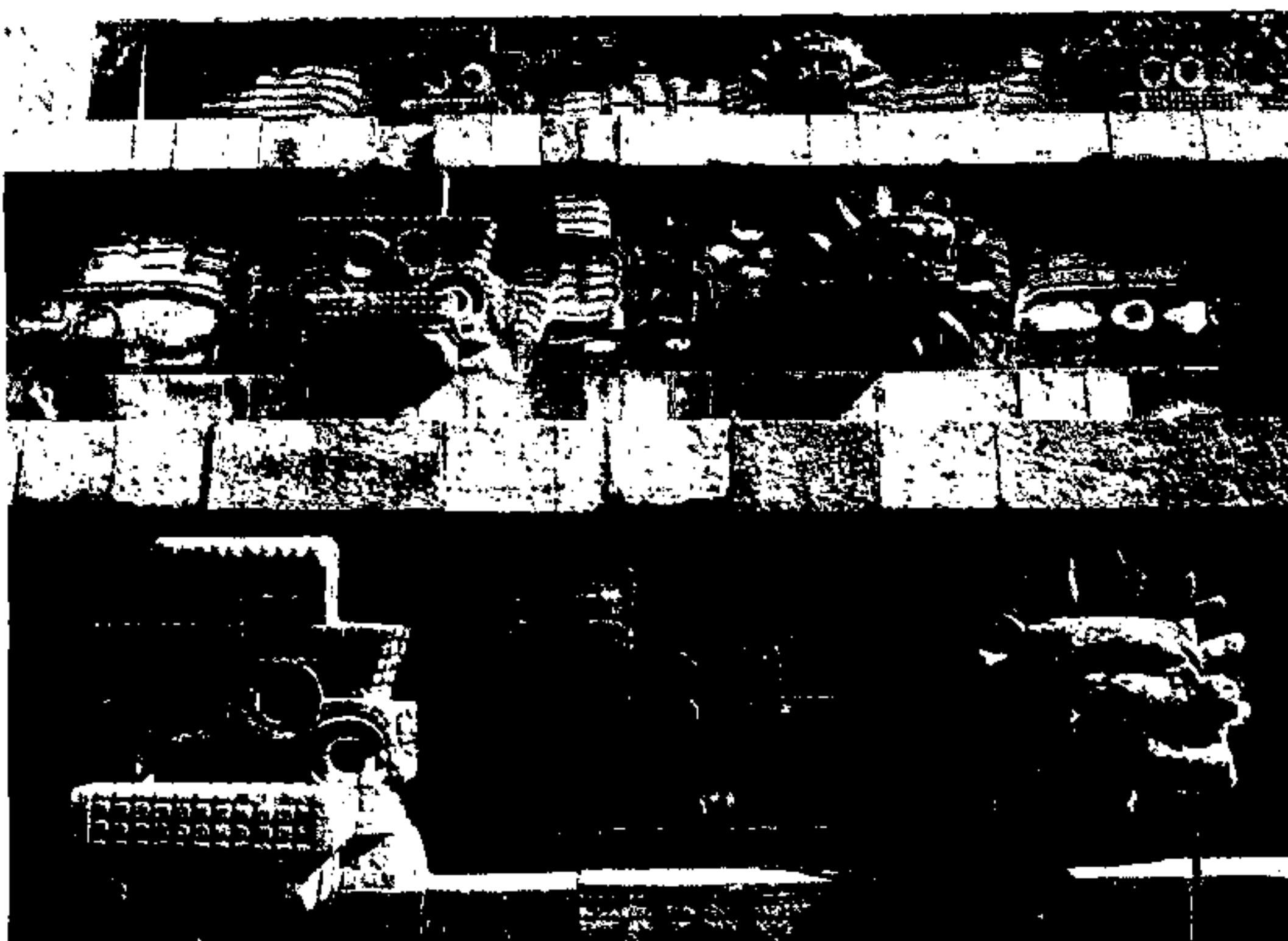
اخترشناسی و هنر داشت. درک
صحنه‌های اساطیری دیوارنگاره‌هایی که
قصر را زینت بخشیده‌اند، طرح
ساختمان‌ها، انعکاس کارهای
اخترشناسانه به جای سپاهیگری، ما را
وامی دارد تا ببینیم، این تمدن که اساس
آن پرستش خدایان زمینی و کشاورزی
بوده، نیاتی صلح‌جویانه داشته است.

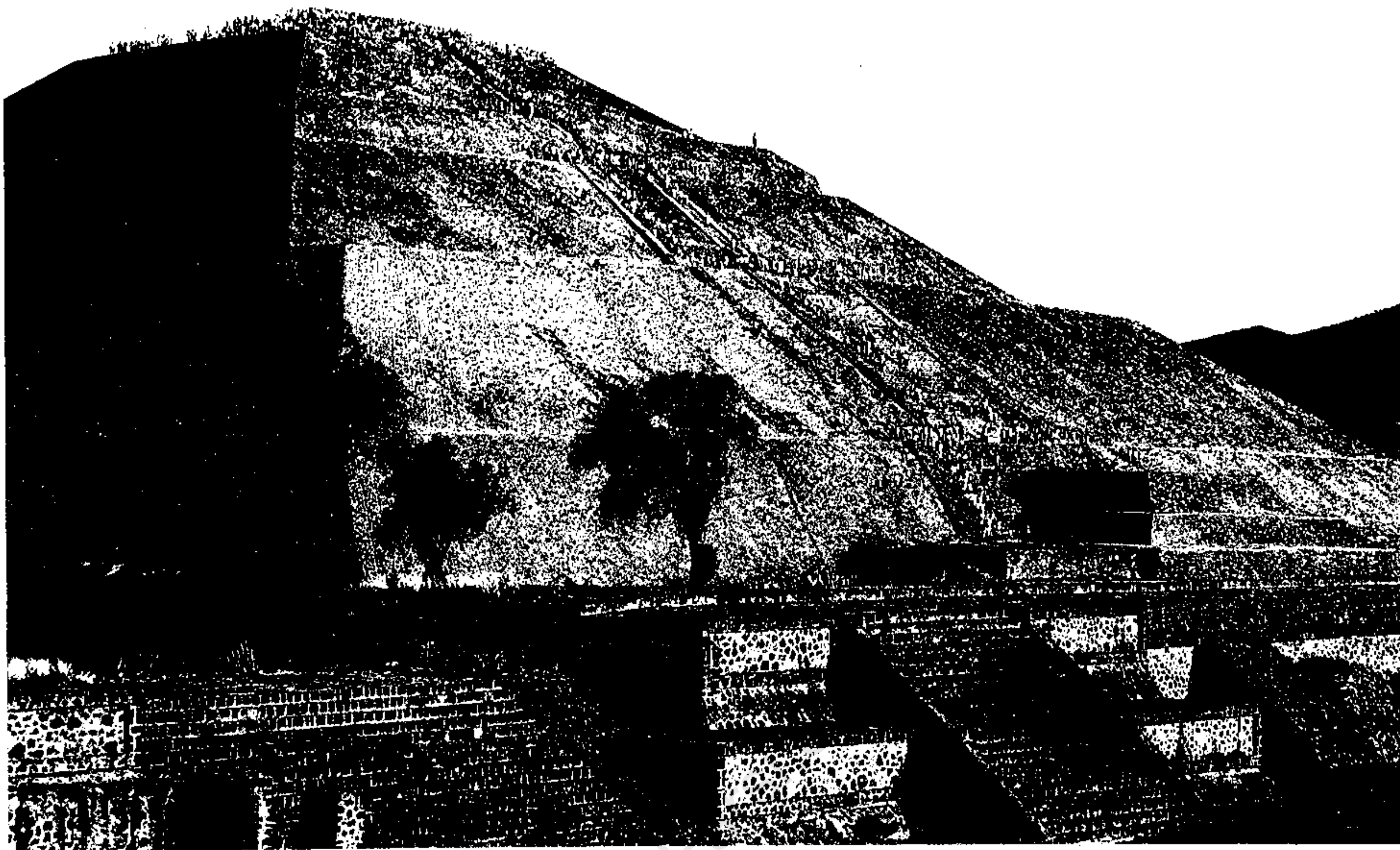
تأثیر این تمدن در سراسر آمریکای
مرکزی دیده می‌شد: دوسوم مکزیک،
همان‌طور که امروزه می‌شناسیمش،
گوآتمالا، هندوراس و بلیز. به‌ویژه هنر
سفال و سرامیک آن، نشانی ماندگار بر
فرهنگ‌های مایا و اوآخاکا (Oaxaca) به
جا گذاشت. این تأثیر زمان درازی دوام
آورد. به مدت صدها سال، مردمی دیگر به
پرستش خدایان تئوتی‌واکان، مانند
کیتسال کواتل یا مار پردار، خدای رطوبت
و حاصلخیزی، یا تلالوک (Tlaloc)، ایزد
باران ادامه دادند.



بالا، یکی از ۳۶۶
سرکنده کاری شده
کیتسال کواتل، مار پردار،
که زینت‌بخش
هرمی است که به این
ایزد رطوبت و
حاصلخیزی اختصاص
داده شده است.

چپ، سرهای
تمام برجستهٔ ایزد باران
تلالوک (چپ)،
کیتسال کواتل، مار پردار
(راست) بر هرم
کیتسال کواتل.





پله‌ها و قباب‌های عمودی متناوب، ویژگی بارز یادمان‌های تئوتی‌واکان هستند. بالا، هرم خورشید.

پایین، تندیس سرامیک با حفره‌ای در سینه، که به جای قلب، بت‌واره‌ای کوچک دارد.



خاکبرداری و بازسازی

نخستین خاکبرداری‌ها در ۱۸۸۴ آغاز شد. در ۱۹۱۰-۱۹۰۵، برخی از یادمان‌ها بازسازی شدند، از جمله هرم خورشید که معمارش لئوپولدو باترسی (leopoldo Batres) به دلخواه طبقه پنجم را اضافه کرد. «ارگ» کشف و در ۱۹۲۰-۱۹۱۷ بازسازی شد.

از ۱۹۶۲، پژوهش باستان‌شناختی با مؤسسه ملی تاریخ و مردم‌شناسی مکزیک (INAH) هماهنگ شد. کاوش‌های منظم‌تر در این مکان به کشف قصر کتسال پرنده - پروانه و بناهای دیگر انجامید. در اوایل دهه ۱۹۷۰، غاری طبیعی متشکل از اتاق‌هایی با راهروهای ارتباطی زیر هرم خورشید کشف شد. اینجا مکانی تشریفاتی بود، اما کاربرد نمادینش که نقشی محوری در مذهب تئوتی‌واکان داشت، هنوز ناشناخته مانده است. آنجا شاید نماد مرکز اساطیری آفرینش بود.

در ۱۹۸۰، یک خاکبرداری بسیار گسترده و عملیات یکپارچه کردن طرح باستان‌شناختی تئوتی‌واکان، که در آن ۶۰۰ نفر برای دو سال زیر نظر روبن کابرا (Ruben Cabrera) از مؤسسه ملی تاریخ و مردم‌شناسی مکزیک کار می‌کردند آغاز شد. این طرح بیشتر بر جنوب خیابان مردگان متمرکز شد و از بقایای لایه‌های بالایی تمدن تئوتی‌واکان پرده برداشت.

خاکبرداری‌ها که منحصر شده بود به هرم مارپردار (۱۹۱۷، ۱۹۲۵، ۱۹۳۹ و ۱۹۸۲)، به کشف گورهایی انجامید با اسکلت و هدایای شیشه‌ای، پیکره‌هایی از سنگ سخت و صدف‌های کنده‌کاری شده. در ۱۹۸۹-۱۹۸۸، در طرح پرستشگاه کتسال کواتل، کاری مشترک از باستان‌شناسان مکزیک و آمریکایی قسمت‌های ناشناخته ارگ کاویده شد. سپس در ۱۹۹۵-۱۹۹۴، لایه‌های بعدی از دوره تئوتی‌واکان، در جریان یک عملیات جدید به دست مکزیک‌ها برداشته شد. حدود ۲۰۰ گور در خود هرم، مرکز اصلی آن، در مقبره‌های زیر کف و در گوشه‌ها کشف شد.

در ۱۹۷۳، رنه میلون (Rene Millon)، از دانشگاه راجستر (ایالات متحد)، نقشه‌برداری تمامی محل را به عنوان بخشی از صرح نقشه‌برداری تئوتی‌واکان شروع کرد. به گمان او، هرم ماه احتمالاً ساختاری درونی دارد، اما این یادمان تاکنون رمزگشایی نشده است. ■

آموزش بزرگسالان برای فردا

کریستوفر مکینتاش

فعالیت‌های یونسکو



کمک هزینه‌های مختلف و شغلی در اداره پست، شش سال تحصیل در دانشگاه‌های هایدلبرگ و هامبورگ را پشت سر گذاشت و در ادبیات آلمانی، جامعه‌شناسی و اصول آموزش با رتبه کارشناسی ارشد فارغ‌التحصیل شد. اکنون او قصد دارد در رشته ادبیات دکتری بگیرد.

این سه نفر به دلیل فرصت‌های آموزشی که در بزرگسالی نصیب‌شان شده است موفق شدند که تحول ژرفی در زندگی خود ایجاد کنند. میلیون‌ها انسان در سراسر جهان، درحال حاضر به نحوی در کار آموزش مشغول‌اند، اما میلیون‌ها نفر دیگر از این فرصت محروم‌اند. ذخایر عظیمی از توان انسان همچنان سر به مهر مانده و فرصت تحقق نیافته است. تلاش جهانی جدیدی لازم است تا این توان در بند مانده رها شود.

باتوجه به این پیش‌زمینه، ۱۵۰۰ نماینده از سراسر جهان در پنجمین کنفرانس بین‌المللی آموزش بزرگسالان یونسکو (CONFINTEA)، که از ۱۴ تا ۱۸ ژوئیه در هامبورگ (آلمان) برگزار شد، گرد هم آمدند. این کنفرانس به طیف وسیعی از مسائل آموزشی، از جمله موارد زیر پرداخت.

دانشکده‌ای محلی با دوره‌ای دوساله، ثبت‌نام کرد و در آنجا اصول زبان انگلیسی را آموخت و از شیوه زندگی در ایالات متحد شناختی به دست آورد. سپس به تحصیل ادامه داد و مراحمی را پشت سر گذاشت که اوج آن دریافت درجه دکتری از مؤسسه تکنولوژی ماساچوست بود. اکنون او دانشمند موفقی است.

کریستین هرتس. هابرت در مونتابائور آلمان به دنیا آمد. پدرش یک مکانیک جوشکار بود. پس از آنکه تحصیلات در مدرسه را به پایان رساند به امید آنکه روزنامه‌نگار شود در روزنامه‌ای یک دوره آموزشی گذراند. اما چون نتوانست شغلی در روزنامه‌نگاری به دست آورد، پس از طی دوره کارآموزی به عنوان منشی یک شرکت روابط عمومی به کار مشغول شد، ولی از این کار خود بسیار ناراضی بود. در بیست و دوسالگی تصمیم گرفت به دانشگاه برود. به کمک والدین، دریافت

سامیه وادی حنا از پنج سالگی شروع به کار کرد. او به پدرش کمک می‌کرد که در خیابان‌های قاهره زباله جمع کند. هرگز به مدرسه نرفت و تا زمانی که در کلاس سوادآموزی بزرگسالان، زیر نظر کشیش کلیسای قبطی محلش، ثبت‌نام کرد، قادر به خواندن نبود. بعدها از طریق مکاتبه دیپلم ابتدایی را به دست آورد. اکنون به عنوان ناظر در یک انجمن زیست‌محیطی قاهره کار می‌کند.

چند سال پیش مهاجری از کرانه‌های اقیانوس آرام به هوستون (تگزاس) وارد شد، بی‌آنکه یک کلمه انگلیسی بداند یا کمترین شناختی از فرهنگ آمریکایی داشته باشد. او در کالج سن جاسینتو،

زبان‌آموزی
درحال استراحت در
هامبورگ (آلمان)

کار و اشتغال

دنیای کار به سرعت و به گونه‌ای چشمگیر درحال دگرگونی است. تکنولوژی با شتاب روزافزونی توسعه می‌یابد، صنعت پیوسته بهره‌وری بیشتری را جستجو می‌کند، رقابت جهانی تشدید می‌یابد، و مشاغل مطمئن رفته‌رفته کمیاب می‌شود. چارلز هندی (Ch. Handy)، جامعه‌شناس بریتانیایی معتقد است که ظرف چند سال آینده شرکت‌های برخی از کشورهای صنعتی نیروی کار خود را به نصف کاهش خواهند داد، به کارکنان خود دوبرابر حقوق خواهند داد و قدرت تولید خود را سه برابر خواهند کرد. تعطیل گسترده



به تعهدی جهان‌گستر برای آموختن همیشگی نیاز است تا بتواند ذخیره‌های عظیم قابلیت‌های تحقق نیافته انسانی را آزاد کند



«این خطری واقعی است که اینترنت به ابزاری برای انتقال ارزش‌ها، زبان‌ها و هنجارهای فرهنگی شمال صنعتی مبدل شود.» چپ، یک کافه رایانه‌ای در بنگلور (هند).

بالا، آموزش زیست‌محیطی در «منطقه خط سبز» بوم‌شناختی، ناحیه‌ای حفاظت شده در سواحل نزدیک سالوادور. یک کلاس سوادآموزی در موریتانی.



مورد علاقه آنها، از شعر تا نواختن گیتار، کمک هزینه پرداخت می‌کرد. نتیجه این شد که درآمد سالانه برحسب هر یک از کارکنان از ۳۱۰۰۰ پوند در ۱۹۸۹ به ۱۲۲۰۰۰ پوند در ۱۹۹۴ افزایش یافت — این افزایش حاصل نیروی کاری دارای انگیزه، با انعطاف و خلاق‌تر است.

در این مضمون است که آموزش مداوم و برنامه‌های کارورزی در محل کار، پیوسته پراهمیت‌تر می‌شود. در ۱۹۹۰، گروه روور (Rover) در بریتانیا برنامه آموزشی گسترده‌ای را با هزینه سالانه ۳۵ میلیون پوند به اجرا درآوردند که نه تنها به کارکنان، کارآموزی شغلی ارائه می‌داد، بلکه همچنین برای تحصیل در هر موضوع

واحدها و کارخانه‌ها همچنان ادامه خواهد یافت، و اجرای بسیاری از کارها به شرکت‌های کوچک تخصصی سپرده خواهد شد. همه این تحولات مستلزم همبستگی جدید و همچنین سیاست‌های سالم و انعطاف‌پذیر است تا بزرگسالان بتوانند در سراسر عمر به شایستگی خود بیفزایند.

سوادآموزی

تقریباً یک میلیارد نفر بزرگسال سراسر جهان قادر به خواندن و نوشتن نیستند. اخیراً طی یک بررسی آشکار شد که حتی برخی از ثروتمندترین کشورهای جهان دارای درصد بالایی از بزرگسالان هستند که میزان سواد آنها پایین‌تر از سطح ابتدایی است: تخمیناً ۲۰ درصد در ایالات متحد، ۱۶ درصد در کانادا، ۱۵ درصد در آلمان و ۱۰ درصد در هلند. بسیاری از بزرگسالان این کشورها قادر نیستند برگ تقاضانامه کار را به درستی پر کنند، یک نمودار میله‌ای ساده را درک کنند یا جدول زمان‌بندی حرکت اتوبوس‌ها را بخوانند، بگذاریم از اینکه در بازار کاری که روز به روز دشوارتر می‌شود هم قدرت رقابت

پنجمین کنفرانس بین‌المللی آموزش بزرگسالان

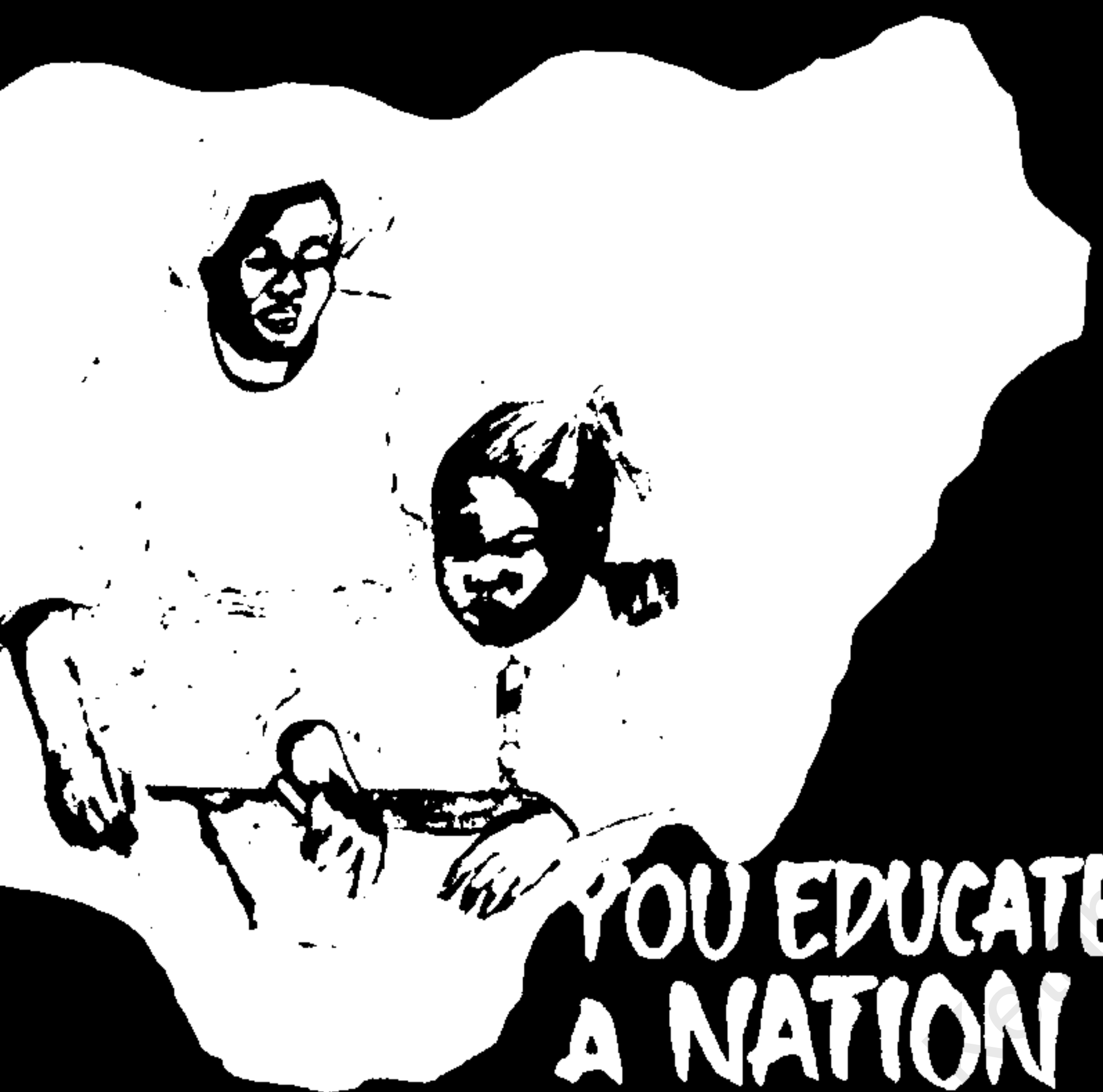
شعار پنجمین کنفرانس بین‌المللی آموزش بزرگسالان یونسکو (CONFINTEA) که از ۱۴ تا ۱۸ ژوئیه در هامبورگ (آلمان) برگزار شد «آموزش بزرگسالان: کلیدی برای قرن بیست و یکم» است. این کنفرانس که توسط یونسکو و با همکاری تعدادی از سازمان‌های بین‌الملل سازماندهی شده است، کار چهار کنفرانس پیشین آموزش بزرگسالان یونسکو را تداوم می‌بخشد: السینور (دانمارک، ۱۹۴۹)، مونرال (کانادا، ۱۹۶۰)، توکیو (ژاپن، ۱۹۷۲) و پاریس (فرانسه، ۱۹۸۵).

بخش عمده مباحثات هامبورگ بر موضوع دموکراسی، یعنی دموکراتیک کردن بیشتر دسترسی به آموزش و ترویج دموکراسی از طریق آموزش، متمرکز خواهد بود. این موضوع با موضوع ترویج فرهنگ صلح و تفاهم پیوند دارد — یعنی با چیزی که بیش از همیشه در دنیای امروز ضروری است، دنیایی که در آن ملیت‌ها و جوامع زبانی و قومی به نحو روزافزونی در یکدیگر نفوذ می‌کنند.

دو سند زیر با اهمیت‌ترین نتایج این کنفرانس خواهند بود:

اعلامیه آموزش بزرگسالان به صورت یک بیانیه سیاستگذاری همه‌جانبه؛ و دستور کار برای آینده، که حاوی مجموعه‌ای از پیشنهادها با تعطیلات بیشتر است.

EDUCATE A WOMAN...



نه هیچ نوع دوره آموزش پیشرفته دیگر را گذرانده‌اند.

دموکراسی و فرهنگ صلح

جاستین الیس دبیر دوم آموزش بزرگسالان، کتابخانه‌ها و فرهنگ نامیبیا می‌گوید: «در جامعه‌ای چندفرهنگی، مبادله میان فرهنگ‌ها بسیار حایز اهمیت است. اغلب آسان‌تر آن است که این مبادله به صورت غیرکلامی صورت گیرد، مثلاً از طریق موسیقی، رقص، تئاتر و حرفه‌ها. ما در برنامه‌هایمان سعی داریم آموزش و فرهنگ را باهم ترکیب کنیم.»

درعین حال لازم است که در ماهیت و هدف خود آموزش نیز پرسش شود. ازجمله رعایت حقوق فرهنگی و زبانی، به جای تحمیل فرهنگ‌ها و زبان‌های مسلط

کمتر از سهم عادلانه خود از فرصت‌های آموزشی برخوردار می‌شوند. این امر درمورد همه زنان در سراسر جهان صادق است. مقوله دیگر مربوط به حدود ۷۰ میلیون مهاجر امروز جهان است که به علت جنگ، آزار یا دشواری معیشت ناگزیر از ترک وطن شده‌اند. جوانان مهاجر در بیشتر موارد، از شرکت منظم در مدارس کشورهای میزبان محروم می‌شوند و به بزرگسالان کم‌سواد و در نتیجه حاشیه‌نشین می‌پیوندند.

گروه دیگری که دارای نیازهای خاص آموزشی است میلیون‌ها نفر از زندانیان و دیگر کسانی را دربرمی‌گیرد که به نحوی در نهادهای اصلاحی سراسر جهان به سر می‌برند. بین ۲۵ تا ۴۰ درصد این افراد مشکل خواندن، نوشتن و شمردن دارند و بیشتر آنها نه آموزش حرفه‌ای دیده‌اند و

راست، پوستری درمورد پیکار با بی‌سوادی از انتشارات وزارت فدرال آموزش و پرورش، لاگوس (نیجریه).

ندارند.

در کشورهای درحال توسعه این مسئله حادث می‌شود. یکی از کشورهای درحال توسعه که این پیام را به خوبی دریافت کرده است هندوستان است. این کشور اکنون ۸ درصد از بودجه آموزشی خود را صرف سوادآموزی بزرگسالان کرده است و هر سال به ۵۰ میلیون نفر آموزش می‌دهد.

محیط زیست،

اقلیت‌ها و گروه‌های

دارای نیازهای ویژه

حمایت از محیط زیست مستلزم مشارکت فعال شهروندان آگاه و توانمند سراسر جهان است. این امر به نوبه خود نیازمند ارتقای سطح آگاهی و دانش مردم است — چه آگاهی از انرژی خورشیدی، بازیافت یا حفاظت از جنگل‌های بارانی. با این وصف، با وجود چند استثنای الهام‌بخش، آموزش محیط زیست تاکنون همچنان به نحو تأسفانگیزی در حاشیه مانده است. در آلمان، به عنوان نمونه، فقط ۱/۵ درصد دوره‌های آموزش بزرگسالان به این موضوع می‌پردازند.

بسیاری از گروه‌ها و جوامع به مراتب



الْقِرَاءَةُ مَتْعَةٌ وَثِقَافَةٌ

بر کسانی که دارای زمینه‌های متفاوتی هستند.

رسانه‌ها و تکنولوژی در خدمت آموزش

رادیو و تلویزیون دیرزمانی است که در آموزش از راه دور به کار رفته‌اند. اکنون ویدئو، دیسک‌های لیزری و اینترنت ارزش بسیار زیاد خود را به عنوان ابزارهای آموزشی اثبات می‌کنند. اینترنت نیز امکانات گسترده‌ای را پیش‌روی آموزش قرار داده است و بهره‌برداری از توان آن تازه آغاز شده است. ارتباط با اینترنت سرانجام باید این امکان را فراهم کند که فرد بتواند هر چیزی را، از درس سوادآموزی گرفته تا مطالعه برنامه‌ای در مهندسی پیشرفته، دنبال کند. هم‌اکنون دوره‌هایی وجود دارد که دانشجویان از طریق نت «سینار واقعیت مجازی» را به طور منظم برگزار کنند و پروژه‌های مطالعاتی مشترکی را به اجرا درآورند.

اما، اینترنت ضعف‌هایی جدی نیز دارد. برای مناطق پهناوری از کشورهای درحال توسعه دسترسی به آن یا وجود ندارد یا محدود است؛ و در مواردی که امکان ارتباط با آن برقرار است، اغلب برای بیشتر شهروندان بیش از اندازه گران است. از سوی دیگر، اگر اینترنت به نحو گسترده‌تری به کار رود، این خطر واقعی وجود دارد که به ابزاری برای انتقال ارزش‌ها، زبان‌ها و هنجارهای فرهنگی شمال صنعتی مبدل شود. حتی در صورت برقراری ارتباط کامل، به کار بردن نظامدار نت برای هدف‌های آموزشی دشوار است. کسانی که می‌کوشند چنین کنند، در بیشتر موارد از کثرت آشوب‌انگیز اطلاعاتی که در این بزرگراه اطلاعاتی پس و پیش می‌رود، به تنگ می‌آیند.

در قرن بیست و یکم مردم باید بیاموزند که در هنگام استفاده از رسانه‌ها به کاربران فعال، نقاد و دارای قدرت تشخیص مبدل شوند. بدین ترتیب آنها در برابر آسیب دستکاری سیاسی و تجاری ایستادگی خواهند کرد و خواهند توانست که رسانه‌ها را هوشمندانه در راه هدف‌های آموزشی به کار ببرند. ■

نامه‌های آسیایی

سیاستمداران
و بازرگانان
آسیای میانه،
در قدیم،
برای رفع
مانع زبانی از
کلام مکتوب
استفاده
می‌کردند.

برای ایجاد ارتباط از طریق کلام مکتوب دو شرط باید تحقق یابد: فرستنده و گیرنده پیام باید با یک زبان و یک خطه واحد آشنایی داشته باشند. در آسیای دوران قرون وسطا موقعیت مطلوب برای وجود همزمان این دو شرط فراهم نبود.

در گذشته تعداد زبان‌ها خیلی بیشتر از امروز بوده است. این پدیده‌ای همگانی است و علتش افزایش سریع جمعیت است که موجب شده تا مردمانی را به هم نزدیک کند که زمانی با هم فاصله بسیار داشتند. در این فرایند، زبان ملتهای کوچکتر از میان رفت؛ سخنگویان به آن زبان‌ها توسط جمعیت غالبی که به زبانی دیگر تکلم می‌کرد جذب شدند. شواهدی در دست است که در اروپا و آسیا صدها زبان در طول تاریخ بی‌آنکه کمترین ردپای مکتوبی از خود باقی بگذارند، از میان رفته‌اند. بسیاری دیگر که در مکتوبات باقی مانده‌اند اکنون با سختی بسیاری قابل رمزگشایی هستند. در آغاز این قرن در ناحیه نسبتاً کوچکی که امروز استان چینی سین ژیانگ بنامیده می‌شود، متن‌هایی کشف شد که به هفده زبان متفاوت نوشته شده بودند. بسیاری از این زبان‌ها قرن‌ها بود که دیگر به کار نمی‌رفت.

با این همه، در گذشته، هر چند نه به میزان امروز، مردم دارای زبان‌های متفاوت ناگزیر بودند تا با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، و تنها راه این کار، حداقل در بسیاری موارد، تسلط به بیش از یک زبان بود. هر چند که همیشه برای افراد این امکان وجود داشت که از طریق آموزش چندین زبان را فرا گیرند، ولی در دوران‌های قدیمی‌تر، چندزبانگی معمولاً ناشی از شرایط خاص خانوادگی بوده است. در آسیای مرکزی و جاهای دیگر چنین افرادی اغلب به عنوان دیپلماچ یا مترجم به خدمت گرفته می‌شدند.

کار دیپلماچ‌ها شفاهی از راه گوش بود؛ آنچه به زبانی می‌شنیدند به زبان دیگر

برمی‌گردانند. کار مترجمان نیز شبیه همین است، اما آنها از وسائل دیداری و دستی استفاده می‌کنند. متنی را به زبانی می‌خوانند و به زبان دیگر می‌نویسند. نیاز به ارتباط برقرار کردن از طریق دید - درمقابل شنید - مستلزم تسلط همزمان به بیش از یک زبان، و در بسیاری موارد، بیش از یک خط است. ارتباط متقابل فرهنگی متکی به داشتن چنین قابلیت‌هایی بود.

نوشتن برای خوانندگان چندزبانی

در آن دوران تعداد کمی از مردم باسواد بودند و در سرزمین‌های موردنظر ما، مکاتبه بین آنها مسلماً کمیاب بوده و چنانکه می‌توان حدس زد، نمونه‌های کمی از آن مکاتبات باقی مانده است.

غالباً چنین پیش می‌آمد که در یک اجتماع زبانی، چندین خط به کار می‌رفت. متون کهن ترکی اویغوری باقی‌مانده به چندین خط است و چندان مسلم نیست که حتی سخنگویان باسواد همان گروه زبانی می‌توانسته‌اند همه آن متون را بخوانند. کار هنگامی پیچیدگی بیشتر می‌یافت که مردم دارای زبان‌ها و خط‌های متفاوت می‌خواستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

پیش می‌آمد که یک فرستنده پیام می‌خواست با چندین دریافت‌کننده ارتباط برقرار سازد. پیش از اختراع چاپ، متن‌هایی که مخاطب گسترده داشت اغلب روی سنگ یا بر سینه کوه کنده‌کاری می‌شد تا تعداد بیشتری بتوانند آن را ببینند و بخوانند. در آسیای مرکزی این دست‌نوشته‌ها غالباً چندزبانه بود. از این لحاظ دست‌نوشته قره لغسون، در مغولستان کنونی، نمونه خوبی است. این دست‌نوشته که در قرن هشتم برای بزرگداشت اقدامات یک فرمانروای اویغوری کنده‌کاری شده به سه زبان و خط است. متن اویغوری به خط اصلی قدیمی بود؛ در متن از خط که ریشه در خط آرامی داشت استفاده شده؛ و حروف چینی برای روایت چینی به کار رفت. برای

است که اروپاییان، شاید به صورت فرستادگان مذهبی، در دستگاه ایلخانان فعالیت داشته‌اند.

راه پرخم و پیچ ترجمه

در نیمه نخست قرن سیزدهم امپراتوری مغول از جانب شرق اروپا گسترش فراوان یافت و بدینسان مبادله نامه برای آنهایی که می‌خواستند مناسبات خوبی با دیگران برقرار نند، ضرورت فراوان یافت. بهترین مکاتبات سیاسی قرون وسطا از جانب آسیای مرکزی نامه‌هایی است که فرمانروایان مغول برای پاپ و شاهزادگان مختلف غرب می‌فرستادند.

قدیمی‌ترین نمونه این مکاتبات در یک گزارش لاتینی به قلم یک کشیش دومینکی به نام یولیان آمده است که در آن به تشریح اطلاعاتی می‌پردازد که در شرق اروپا درباره مغول‌ها گرد آورده است. این نامه را فرمانروایی مغولی، احتمالاً گیوک خان بزرگ، در دسامبر ۱۲۳۷، کمی پیش از بازگشت یولیان به مجارستان، خطاب به بلا چهارم، پادشاه مجارستان، نوشته بوده است.

فقط ترجمه این نامه باقی مانده است. یولیان می‌گوید: «این نامه با حروف کفار اما به زبان تاتار [یعنی مغولی] تحریر شده است، به طوری که سلطان [مجارستان] به سهولت بسیاری را یافت که بتوانند رمزش بگشایند اما هیچیک معنایش را درنیافتند. اما چون ما از کومانی [قلمرو قپچاق] گذشتیم کسی را یافتیم تا آن را برای ما ترجمه کند». البته خود مجارها خط لاتینی داشتند، لکن آنها در آن اواخر به قپچاق‌ها که به ترکی سخن می‌گفتند، پناه داده بودند، و

نامه از گیوک خان مغول به بلا پنجم شاه مجار

«من، خان بزرگ، نماینده ملکوت آسمانی که مرا سلطه جهان بخشید تا کسانی را که سر فرود می‌آورند برکشم و دشمنان را در سیطره آورم، از تو شاه مجارستان، در حیرتم که سه بار سفیران به سویت فرستادم؛ چرا هیچ یک را به من باز نگرداندی. و هیچ سفیری یا نامه‌ای نفرستادی. می‌دانم که شاهی یرمکنت و قدرتی، لشکری بسیار زیر فرمان داری و به تنهایی بر قلمرویی عظیم فرمان می‌رانی. از این رو شاید سر فرود آوردن به من برای دشوار باشد. اما صلاح تو در این است که بی‌درنگ خود را تسلیم من کنی. اضافه بر این خبر دارم که قپچاق‌ها، خدمتگزارانم را تحت حمایت داری. بنابراین تو را بر حذر می‌دارم که آنان را بر خود می‌پذیری، و برای خاطر ایشان دشمنی‌ام بر نیانگیزی؛ چون برای آنان راه گریز هموارتر است تا برای تو. از این رو که آنان خان و مان ندارند و مدام در کوچ‌اند، شاید بگریزند. اما تو، که ساکن خانه‌ها و صاحب شهرها و قلاعی، چگونه می‌خواهی از جنگ من بگریزی؟»

است. بدینسان اعتبارنامه‌هایی که توسط مانیخ، سفیر ترک (که در ۵۶۸ به بیزانس رسید)، به امپراتور یوستینوس دوم تقدیم شد، به «خط سیتی» خط اقوام استپ‌نشینی که ایرانیان آنها را سکاها و یونانیان اسکیت‌ها یا اسکوت‌ها می‌نامیدند، نوشته شده بود. متأسفانه درباره این خط اطلاعاتی بیش از این نداریم.

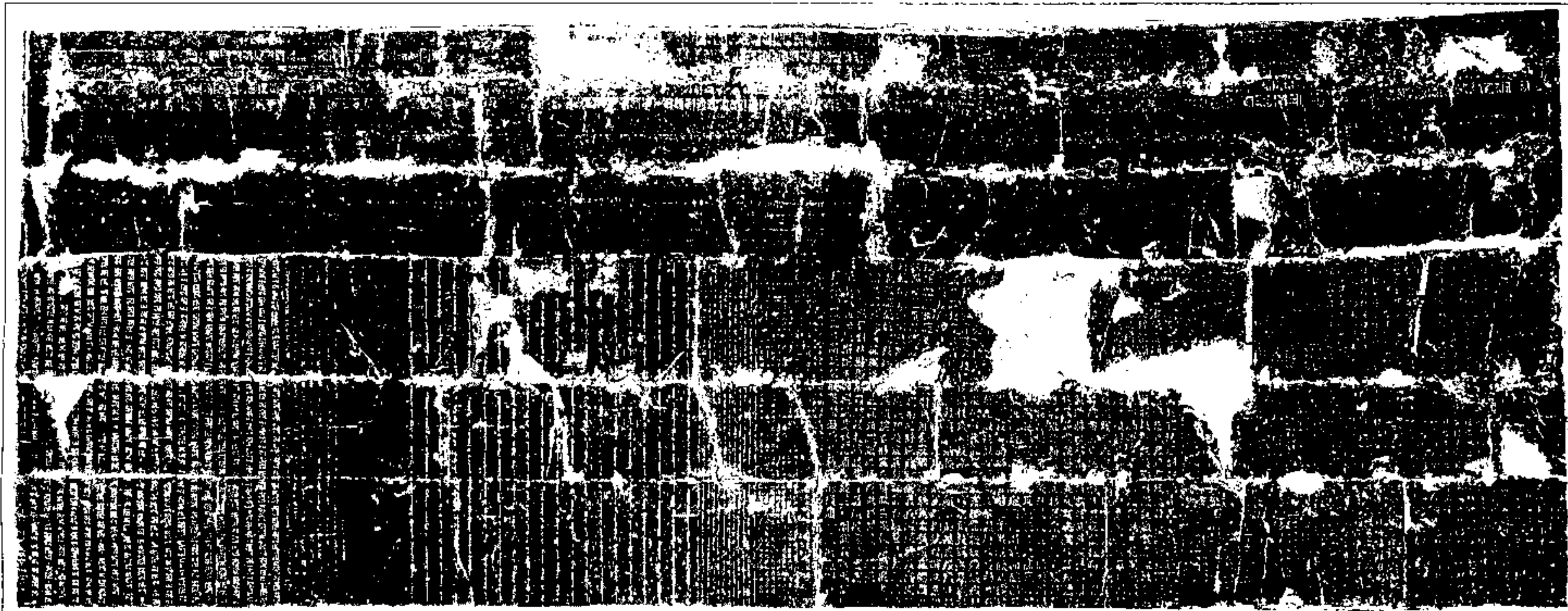
گهگاه پیدا کردن مترجم با مشکلات بسیار همراه بوده است. مثلاً در سال ۱۲۶۷ پاپ کلمنت چهارم نتوانست کسی را پیدا کند تا نامه ارسالی اباق‌خان، فرمانروای مغولی ایران را برایش ترجمه کند. از نامه پاپ به اباق‌خان چنین برمی‌آید که مکاتبات قبلی زبان به لاتینی صورت می‌گرفت، که این خود نمایانگر آن

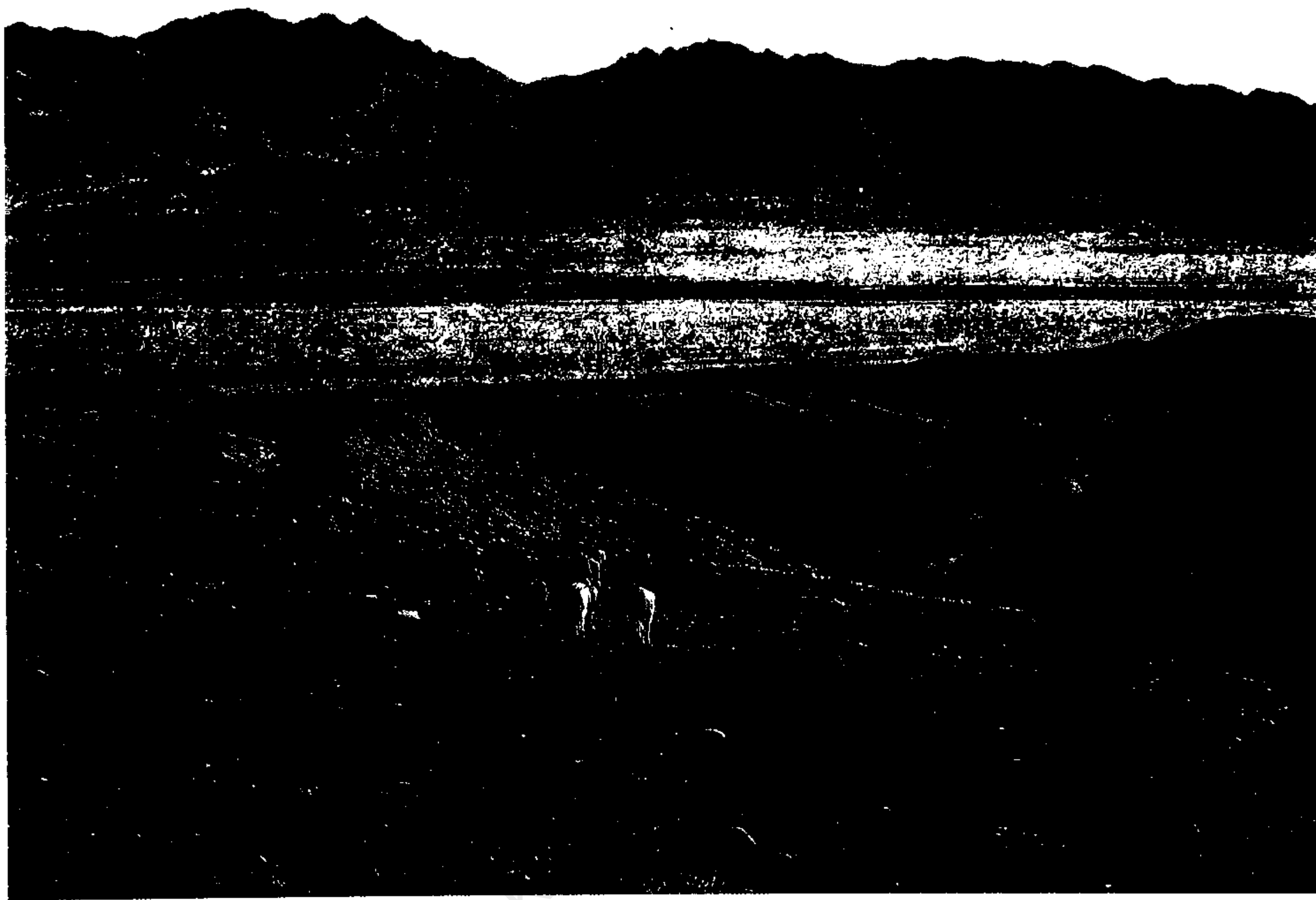
متن کتیبه بودایی سال ۱۲۵۴ میلادی بر دروازه چو - یونگ نزدیک پکن، از شش زبان (سانسکریت، تبتی، مغولی، چینی، اویغوری، تنگوتی) و شش خط استفاده شد.

شواهد بسیاری نشان می‌دهد که بیشتر نامه‌های هنوز موجود آسیای مرکزی، از سوی فرمانروایان به فرمانروایان نوشته شده بودند. گرچه آن فرمانروایان خود سواد خواندن و نوشتن نداشتند، اما کاتبانی در خدمت داشتند که از سوی آنان می‌نوشتند، و نوشته‌هایشان این بخت بلند را داشت که در بایگانی‌های گیرنده حفاظت شود.

از قسار، نخستین مشکلی که هر گیرنده یک نامه سیاسی داشته ناشی از خطی بوده که متن با آن نوشته می‌شده

شش زبان
(سانسکریت، تبتی،
مغولی، چینی،
اویغوری و تنگوتی)
در این کتیبه بودایی
کنده‌کاری شده
به سال ۱۳۴۵
بر دروازه چویونگ،
نزدیک پکن، به کار
گرفته شده است.





صحرای گوبی
(مغولستان).

می‌دهیم.» در پی این دیباچه مهر قرمزی به زبان مغولی (و خط اویغوری) با همان نظم کلامی آمده است.

نامه گیوک خان در پاسخ به نامه پاپ اینوسان چهارم نوشته شده و توسط خود کارپینی ارسال شده بود. نامه حاوی اتمام حجتی به پاپ و دیگر شاهزادگان غرب بود تا شخصاً در دربار مغول حاضر شوند، مراتب قدردانی به جا آورند و به فرامین او گوش فرا دهند. چنانکه سر از طاعت او بپیچند، خان بزرگ آنان را دشمن به شمار خواهد آورد. گیوک خان همچنین سرزنش پاپ را در مورد مظالم مغول‌ها در مجارستان و جاهای دیگر، مطلقاً مردود دانسته بود. خان بزرگ در این نامه گفته است، چنین اعمالی به تلافی نخوت ایشان و به آن علت صورت گرفته است که سفیران مغول را به قتل رسانده بودند. او اقدامات گذشته خود را بر شمرده و از آنها با چنین دلائلی دفاع کرده است «از آنجا که خورشید بالا می‌آید تا جایی

کرد که به صلاح مغولان است که نامه به مغولی نوشته شود و بعد در آنجا کلمه به کلمه به لاتین ترجمه شود. آنگاه بر دقت این ترجمه لاتینی نظارت شد و نامه را به رم بردند، که در آنجا، به مرور زمان، مفقود گشت. نسخه‌ای از آن متن، خوشبختانه، در یادداشت‌های سالمین، معاصر کارپینی، درج شده است. منشیان و کاتبان دربار خان بزرگ، به دلائل مختلف، مصلحت در آن دیدند که از آن متن مغولی، ترجمه‌ای به فارسی تدارک ببینند. این متن در سال ۱۹۲۰ در بایگانی‌های دستگاه پاپی کشف شد، و نمونه‌ای عالی از سرشت چندزبانی دربار مغول را در اختیار ما قرار داد.

نامه دارای دیباچه‌ای به اویغوری است که زبان اداری رایج دربار ایلخانان بوده است. این دیباچه که احتمالاً عنوان مرسوم برای شروع نامه‌های ایلخانان بوده چنین است «به قوت آسمان بی‌زوال، فرمانروای قدرتمند بر و بحر: فرمان

چنین حدس زده می‌شود که از میان آن پناه‌گرفتگان کسانی این خط را دوباره باب کرده باشند: احتمالاً آنهایی که به ترکی اویغوری صحبت می‌کردند. اما توانایی خواندن این خط به تنهایی برای درک معنایش کافی نیست؛ به همین منظور می‌بایست آدمی باسواد و آشنا به مغولی پیدا می‌کردند. نامه (به مطلب داخل چهارچوب صفحه مقابل نگاه کنید) حاوی چیزی شبیه اتمام حجت بوده است. فرایند مشقت‌آمیز ترجمه‌های چندگانه در مشاهدات کشیشی فرانسوسی مذهب به نام یوهان پلانو کارپینی به خوبی توصیف شده است که در سال ۱۲۲۵ توسط پاپ اینوسان چهارم به دربار گیوک‌خان بزرگ اعزام شد. هنگامی که گیوک‌خان می‌خواست نامه‌ای به دربار پاپ بفرستد از پلانو کارپینی پرسید که آیا در میان مقربان پاپ کسانی پیدا می‌شوند که بتوانند خط روسی، فارسی یا مغولی را بخوانند. این کشیش پیشنهاد

نامه از اولجایتو، ایلخان مغولی ایران، به فیلیپ خوب روی فرانسه

«کلام ما، سلطان اولجایتو.

به پادشاه فرانسه.

چگونه از خاطر شما رفته است که شاهان فرانسه از ایام قدیم نیای بزرگوار ما، پدر بزرگ نیک ما، پدر خوب و برادر بزرگ ما، مناسباتی حسنه داشته‌اند؟ به رغم بعد مسافت آنان را نزدیک به خویش می‌دانستید و پیامهایی از نیک و بد می‌فرستادید، و سفیران و هدایای حسن نیت مبادله می‌کردید. درحالی که من، با تأییدات متعال، بر سریر ایلخانان نشسته‌ام، خلاف رسم و بصیرت نیاکان نیکم عمل نخواهم کرد. و از آنچه بین شما و ایشان توافق شده سرباز نخواهم زد. هر آنچه توافق شده مقدس می‌شمارم و سر از آن نمی‌پیچم. بیش از پیش، قصدم این است که با شما پیوند دوستی داشته باشم و سفیر مبادله کنیم.

بر اثر سعایت نابکاران، ما برادران پیر و جوان، مودت متقابل را به طاق نسیان نهادیم. اما اکنون، همه ما، نوادگان چنگیزخان، که طی چهل و پنج سال علیه هم دشمنی کردیم، به توافق رسیده‌ایم. از ممالک چینی‌ها که خورشید در آن طلوع می‌کند، تا دیگر نهایت جهان، همه اقوام ما توسط چایاریان به هم پیوسته است. ما همه بر آن شده‌ایم تا متفقاً علیه دشمنان خویش عمل کنیم.

ما چنین اندیشیدیم: چه شد که روابط حسنه بین پیشینیان خوب ما و شما از یاد رفت؟ از این رو دو تن از سفیران خویش، ماملاق و توماس، را به سوی شما می‌فرستیم.

به ما چنین خبر رسیده است که شما، پادشاهان غرب، نیز در آشتی به سر می‌برید. به راستی بهتر از آشتی چیست؟ و در برابر کسانی که در مقابل هر یک از ما یا شما به دشمنی برخیزد، به یاری ملکوت، متفقاً علیه آنان عمل خواهیم کرد.

ما این نامه را در سال ۷۰۳ مار (= ۱۳۰۵ میلادی) در نخستین ماه تابستان، در شهر لیوان، نوشتیم. ■

راه دور نامه‌ها

میان تعداد اندکی از نامه‌های خصوصی باقی مانده، نامه‌های معروف به «مراسلات قدیم» به زبان سغدی، از زبان‌های (اکنون غیررایج) شرق ایران، جایگاهی افتخارآمیز دارد. این نوشته‌ها در ۱۹۰۷ توسط سیر اورل استاین (Sir Aurel Stein)، در خرابه‌های یک برج دیده‌بانی واقع بین لو-لان و تون-هوانگ، بر سر راهی تجاری از غرب به چین،

اردوگاه صحرائی،
مینیا توری متعلق به
قرن پانزدهم اثر
سپاه غلام،
هنرمند مغولی.

که پایین می‌رود، همه سرزمین‌ها متعلق به ماست. اگر مشیت خداوند در این کار نبود، چنین چیزی چگونه می‌توانست وقوع یابد؟»

نقطه مقابل لحن و محتوای این نامه مطالب و لحن نامه‌ای است که به زبان مغولی توسط اوکابیتور ایلخان مغولی ایران، در ۱۳۰۵ میلادی به فیلیپ پنجم معروف به فیلیپ خوب روی فرستاده شده است. در آن زمان دشمنی‌های سابق فراموش شده و جای خود را به امید برای اتحاد علیه ممالیک مصر داد بود که هر دو طرف آن را دشمن می‌داشتند. این نامه دو هدف داشت: مطلع ساختن پادشاه فرانسه از اینکه برادرکشی بین اعقاب چنگیزخان به خوبی پایان گرفته و دیگر اینکه ایلخان آماده است تا سیاستهای دوستانه با فرانسه را که نیاکانش آغاز کرده بودند، ادامه دهد.

احتمال اینکه کسی در دربار فرانسه بتواند نامه‌ای به زبان مغولی بخواند به راستی اندک بود، و اوکابیتو عاقلانه در میان حاملان پیامش کسی را گماشته بود که هم مغولی بداند و هم فرانسوی. این کس توماس اوگی ایتالیایی اهل سسینا بود و تصور می‌شود که هم او در پشت نامه به ایتالیایی عبارتی درباره محتوای نامه نوشته است. (به مطلب داخل چهارچوب این صفحه نگاه کنید.)



کشف شد. این نامه‌ها که نوشته‌هایی بازرگانی به قلم بازرگانان سغدی خطاب به صاحبان اصلی سرمایه‌هایشان بوده، احتمالاً ضمن نقل از شرق به غرب، گم شده یا برجای مانده است. تاریخ دقیق آنها را نمی‌توان تعیین کرد اما مسلم می‌نماید که قدیم‌تر از اوایل قرن چهارم میلادی تحریر نشده‌اند.

یکی از آنها جذابیت ویژه‌ای دارد، و به دلیل اشارات تاریخی و محتوای حیرت‌انگیز و چه‌بسا غم‌انگیزش، در میان مجموعه نامه‌های قرون وسطایی آسیای مرکزی، اهمیتی منحصر به فرد دارد. نامه به قلم بازرگانی سغدی به نام نانایی - و انداک است که در منتهالیه شرق آن بزرگراه بازرگانی می‌زیسته و مخاطبش صاحب سرمایه‌ای اهل سمرقند، در ۳۲۰۰ کیلومتر آن سوتر، است.

نانایی ... و اناک می‌نویسد «قربان، اگر همه تفصیلات را بنویسم که چه بر سر مملکت چین آمد، همه حکایت آه و حسرت است ... و، قربان، آخرین خاقان (چین) - چنانکه می‌گویند - از سراق [تختگاه خاقان] به قحطی افتاده گریخت، و قلاع مسکونی و شهر مجهز به استحکاماتش در آتش افتاد. آن اقامتگاه سوخت و شهر ناپود شد. سراق دیگر وجود ندارد!» ■

یوهان گالتونگ گفتگو با

صلح آموزی فقط هنگامی معنا دارد که به عمل بینجامد

■ پژوهشهای صلح‌آمیز چگونه پایه‌ریزی می‌شوند؟

— برای درک صلح و خشونت ما باید نیازهای ابتدایی انسان — برای بقا، رفاه، آزادی و هویت — را در نظر بگیریم. هدف توسعه برآوردن آن نیازهاست: خشونت آنها را زیر پا می‌گذارد: صلح آنها را محترم می‌شمارد.

به نظر من سه نوع خشونت و از این رو، سه نوع صلح وجود دارد: مستقیم، ساختاری و فرهنگی. خشونت مستقیم نیازهای انسانی را به قصد آزار و اذیت زیر پا می‌گذارد؛ خشونت ساختاری غیرمستقیم‌تر از این عمل می‌کند. خشونت فرهنگی نمادین است و به آن جنبه‌هایی از فرهنگ ما اشاره دارد که به خشونت مستقیم یا ساختاری مشروعیت می‌بخشد.

این سه پنداشت را می‌توان به شیوه دیالکتیک با ضد آنها — صلح مستقیم، صلح ساختاری، صلح فرهنگی — آموخت. توجه به فقط یکی از آنها، معنایی ندارد. کشمکش بخشی از یک مجموعه دوگانه است: هم خلاق و هم ویرانگر است. در عمق یک کشمکش یک یا چند تناقض یا ناسازگاری وجود دارد. هنگامی که به صورت خلاق با آن برخورد شود می‌تواند نیروی محرکه پیشرفت اجتماعی و اخلاقی انسانی باشد. گاندی، منبع الهام سرشاری از عدم خشونت خلاق، از لحاظ فکری و عملی، برای هر دو طرف کشمکش است.

پروفسور یوهان گالتونگ اهل نروژ، یکی از پایه‌گذاران پژوهشهای مدرن برای صلح است. وی مؤسسه بین‌المللی پژوهش صلح (PRIO) را در ژانویه ۱۹۵۹ در اسلو، و مجله پژوهش صلح را در ۱۹۶۴ بنیان نهاد. تا به حال بیش از ۷۰ عنوان کتاب از او انتشار یافته که تازه‌ترین آنها کتاب زیر است:

Peace by Peaceful Means: Peace and Conflict, Development and Civilization
(Sage Publication / PRIO, 1996).

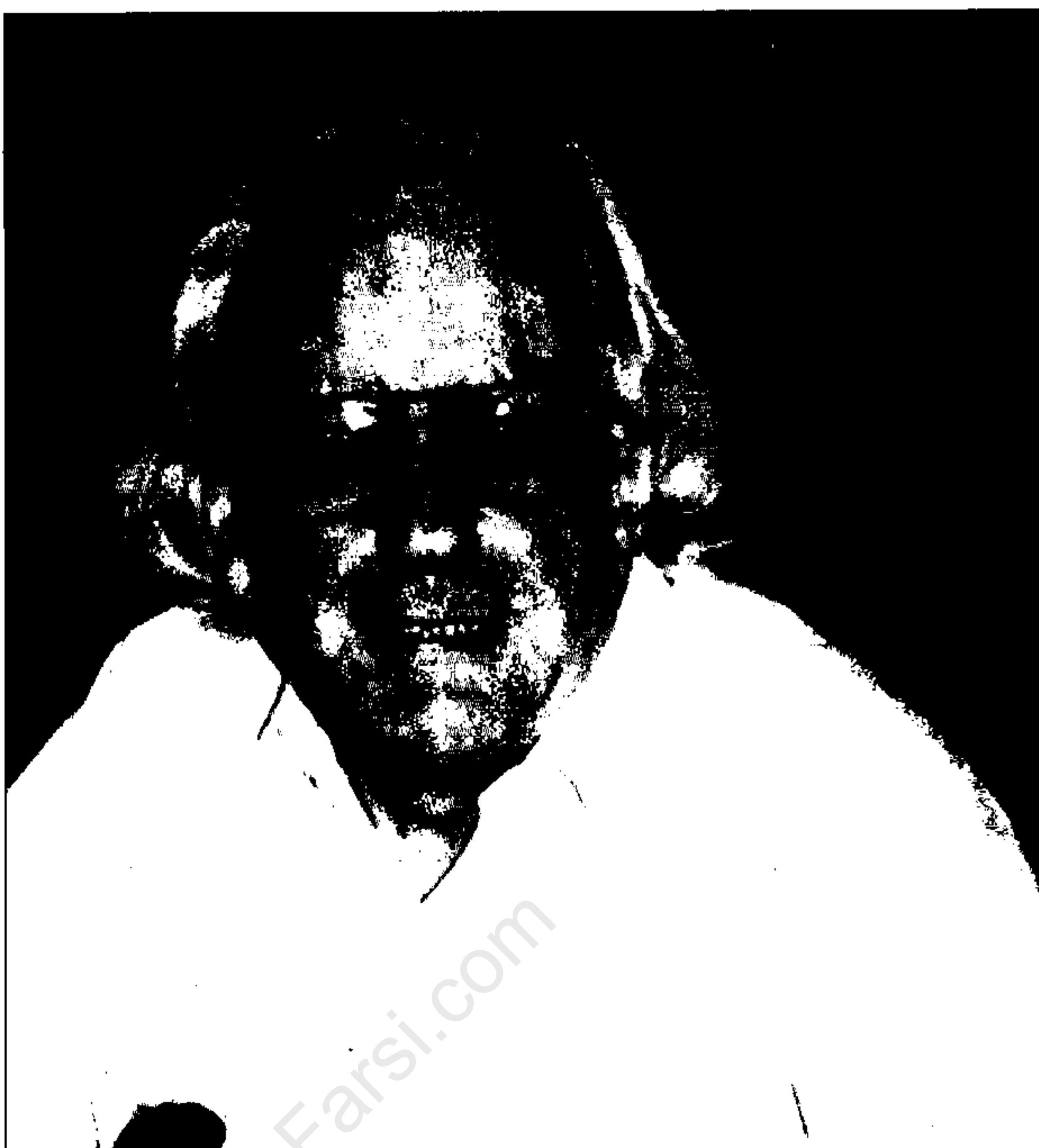
در اینجا یوهان گالتونگ به عنوان یک نظریه‌پرداز صلح و یک کوشنده در راه صلح، درباره انگیزه‌های فعالیتهای خویش با ناتاشا باتیک گفتگو کرده است.

■ منظور از پژوهش درباره صلح چیست؟

— هدف عمده آموزش صلح، پرورش و توانا کردن مردم است تا با خلاقیت بیشتر و خشونت کمتر به حل مناقشات بپردازند. منظور من از آموزش صلح این است که خود نیازمند به دانش و مهارتها، نظریه و عمل فراوان است. پژوهشهای صلح‌آمیز نوعی دانش اجتماعی کاربردی است، درست مثل تشریح، روانشناسی یا آسیب‌شناسی کاربردی که فقط هنگامی می‌تواند معنا داشته باشد که به عمل بینجامد. هدف، کتاب بیشتر نیست بلکه صلح بیشتر است.

توضیح و پوزش

این گفتگو قبلاً در شماره ۳۲۰ پیام یونسکو، خرده و آمده‌ی، چاپ شده بود اما متأسفانه جابه‌جایی چند بند آن سبب به هم‌ریختگی مطالب شد. از آنجا که مباحث ارزشمندی در این مصاحبه مطرح شده است، با پوزش از خوانندگان متن کامل آن بار دیگر در این شماره چاپ می‌شود.



دانشجویان فقط وقتی آمادگی یافتند باید به محل کشمکش بروند. بسیاری، به صورت آماتور یا غیرجدی، پیش از موقع به این کار دست می‌زنند و گاهی موجب صدمه می‌شوند. بیشترشان بیش از مقداری مطالعه دانشگاهی به واقعیت نزدیک نمی‌شوند. (البته، برای آنها هم فرصت هست.) اما نمی‌توان با قاطعیت گفت که پژوهشهای صلح‌آمیز باید آدمهای معمولی جوامع شهری را به عمل متمایل سازد یا آنان را توانمند کند.

■ **نظرتان درباره این چیست که می‌گویید لزوماً نباید از کشمکش پرهیز یا آن را سرکوب کرد، اما خشونت و ویرانگری دخالت مثبت را می‌طلبد؟**

— این بدیهی است، به یک معنا شبیه این است که بگوییم «لزوماً نباید از هوا پرهیز یا آن را سرکوب کرد، اما باید خود را از هوای ویرانگر یا شدید در امان نگه داریم». این مرا به یاد سیاستمداران و دیپلماتهایی می‌اندازد که وقتی درباره «کشمکش» صحبت می‌کنند در واقع منظورشان «خشونت» است، و زمانی که درباره «صلح» حرف می‌زنند، منظورشان «آتش‌بس» است. این گونه حرفهای خالی از دقت مانع می‌شود تا مردم یک کشمکش را، پیش از آنکه به خشونت مستقیم بکشد، مورد توجه قرار دهند — و بعد آنها فقط جنبه منفی و ویرانگرش را می‌بینند. همچنین غالباً این خطای کلی در دیدن این واقعیت وجود دارد که وضعیت پس از آتش‌بس معمولاً بدتر از زمان پیش از بروز خشونت است و علتش هم لطمه آشکار خشونت به مثلاً ساختار و فرهنگ است.

■ **آیا تفاوتی بین دخالت مثبت و حفظ صلح، ایجاد صلح یا برقراری صلح هست؟**

— مسلماً هست! من ترجیح می‌دهم که مردم خود توان مداخله در امور خود را پیدا کنند تا آنکه مثلاً دخالت از بالا و توسط دیگران صورت گیرد. دخالت مثبت باید خلاق، عاری از خشونت و محکم باشد. مردم باید بدانند چگونه این کار را انجام دهند.

■ **در مورد اعمال صلح چه احساسی دارید؟**

— این آخرین چاره است، مثل قطع عضو از سوی یک جراح است. این اصطلاح بوی خشونت می‌دهد، و تا آنجا که من تجربه دارم خشونت خشونت بار می‌آورد، حال هر قدر هم که شورای امنیت قطعنامه بدهد و «دموکراسیهای پیشرفته» از آن پشتیبانی کنند.

■ **یک تعریف حل مناقشه به کار بردن مناقشه به نحو خلاق و غیرویرانگرانه به منظور تشویق دگرگونی اجتماعی لازم است. آیا دگرگونی**

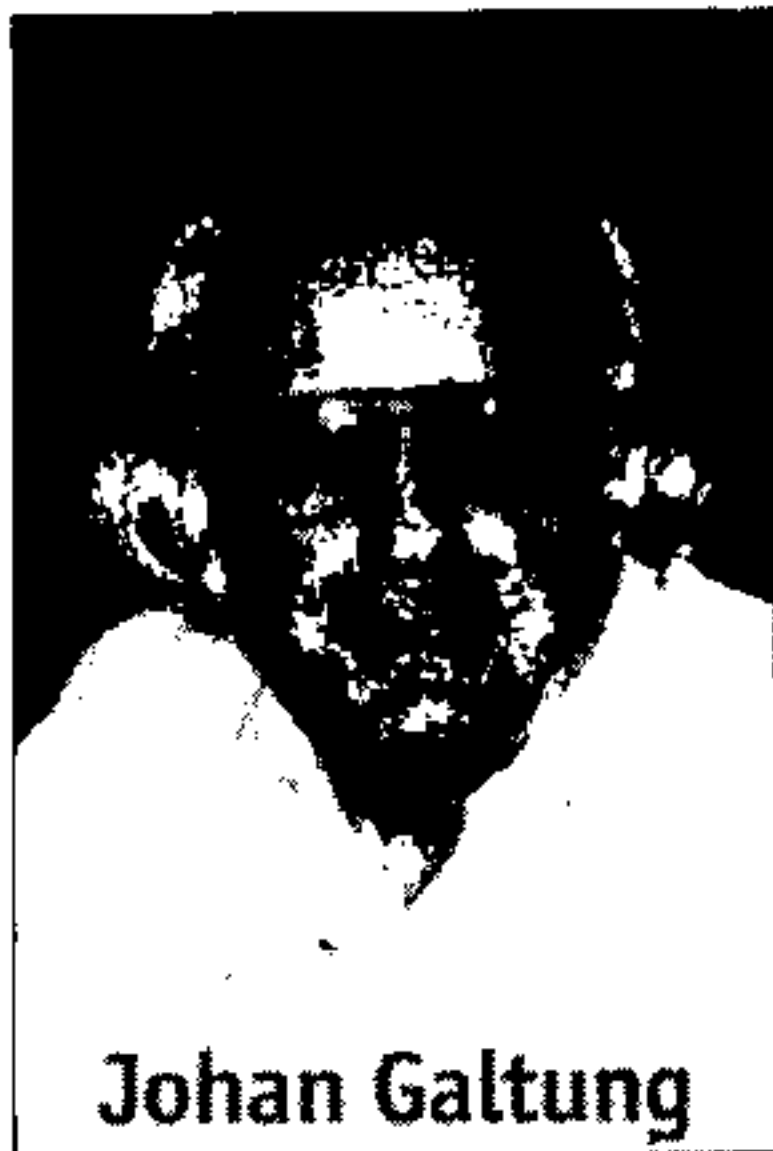
■ **پژوهشهای صلح‌آمیز از چه زمانی تبدیل به یک رشته دانشگاهی شد؟**

— در حدود اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰. اکنون در سراسر دنیا، این موضوع به شکلهای مختلف در بیش از ۵۰۰ دانشگاه و کالج وجود دارد، اما عمدتاً به عنوان موضوعی نظری و آمیخته به گرایش ادبی.

دو مرکز عمده پژوهش صلح‌آمیز عبارت‌اند از مرکز دانشگاهی اروپایی برای پژوهشهای صلح‌آمیز (EPU)، و بویژه دوره‌های مربوط به حفظ صلح به طریق غیرنظامی در مرکز پژوهشی اتریش برای حل صلح و جنگ در اشلاینینگ در جنوب وین (که در سال ۱۹۹۵ جایزه یونسکو برای صلح‌آموزی را برد)، و مؤسسه مربوط به حل و تجزیه و تحلیل جنگ در دانشگاه میسون در فرفکس، ویرجینیا (ایالات متحد). در این دو مؤسسه نظریه و عمل دوشادوش یکدیگر قرار دارند. اما جاهای دیگری هم کم‌کم دارد راه می‌افتد. ما دست کم به ۱۰۰۰ مرکز از این قبیل یا دست کم ۱۰/۰۰۰ فارغ‌التحصیل در هر سال نیاز داریم.

■ **چه نوع روشهای آموزشی به کار برده می‌شود؟**

— این روشها با آنچه در پزشکی به کار می‌رود تفاوتی ندارند. کار نظری باید با پژوهشهای موردی و عمل درهم بیامیزد، اما



Johan Galtung

چنانکه من اسمشان را گذاشتم، کیهان‌شناسیهای اجتماعی، تا کوششی کرده باشم برای ردیابی تأثیر آنها بر کلان تاریخ (Macro-history)، بویژه برای صلح و جنگ و توسعه، از جمله نابودی بافت اجتماعی، ارزشها و معیارهایی که امروز تا این حد رایج است. توجهم همچنین معطوف به کیهان‌شناسیهای آسیب‌شناختی و درمانهای ممکن بوده است؛ به ناآگاه جمعی ملت‌های مختلف، و به جنبه‌های سخت-نرم و متعالی-ذاتی مذاهب و دیگر مظاهر فرهنگی.

در فلسفه توجهم به تفکر یقینی در «غرب» و نقش آن در آرمان‌شهرخواهی و بنیادگرایی است؛ بویژه چنانکه در ایدئولوژی عمده امروز غرب، اقتصادگرایی مبتنی بر تجزیه و تحلیل خودمدارانه هزینه-سود، جلوه‌گر است. در علوم سیاسی در زمینه اصل نظام دولت از دوران فئودالی و آسیب‌شناسیهای آن کار کرده‌ام. در اقتصاد توجه ویژه‌ای به برونیا داشته‌ام، و اینکه چگونه می‌توانند، در چهارچوب نظریه‌های تجاری نوین، هم در داخل و هم بین کشورها، به شیوه‌ای منصفانه درونی شوند. من به عنوان یک آینده‌گرا، در اندیشه نظام‌های اجتماعی و جهانی بهتر و با خشونت کمتر بوده‌ام. همه اینها نظریه‌های مربوط به صلح و دگرگونی اجتماعی هستند یا می‌توانند این گونه به حساب بیایند.

من به عنوان یک آدم فعال در زمینه جنگ و صلح در فکر مراحل شگرف عملی کردن نظریه‌ها بوده‌ام؛ از جمله تلاشی که در طول بیست و پنج کشاکش داشته‌ام، البته تا لحظه کنونی.

■ آیا دگرگونی اجتماعی می‌تواند از یک جنبش طبیعی و خودانگیخته مایه بگیرد؟

— گاهی دگرگونی طبیعی و خودانگیخته است؛ گاهی خیلی آگاهانه است. گاهی خشن و گاهی خالی از خشونت است. من به دگرگونی آگاهانه اعتقاد دارم تا رنج و حرمان یا دوکا (dukkha) را کاهش دهد و موجب شادی و روشن‌بینی یا به قول بودایی‌ها (sukha) گردد. این به خودی خود به دست نمی‌آید و فعالیت در این راه خود نوعی سوکا است.

■ آیا بشر محکوم به زندگی در یک بحران مداوم است؟

— نه، مشکلات بله، اما بحران نه. دلیلی ندارد که فاجعه‌اندیش باشیم. بعضی مشکلات، حتی بحرانها، حل شده‌اند؛ بعضی دیگر، پیش می‌آیند، خوشبختانه در یک سطح بالاتر، گرچه اطمینان چندانی ندارم.

■ چگونه می‌توانیم بیاموزیم که کهنه را به دور اندازیم و با نو به آرامی کنار بیاییم؟

— فکر نمی‌کنم ضرورتی داشته باشد. نکته نه در نو / کهنه که

اجتماعی یک بخش ذاتی تجربه انسانی است؟

— از نظر من «مذهب تائو» پاسخ این پرسش را داده است. تضاد ذاتی زندگی است، و از این رو کشمکش در همه جا حضور دارد. نیازها و آرزوهای انسانی بی‌نهایت پیچیده است. جامعه ساده‌تر است، ساختار آن براساس فرمولهای عمیق فرهنگ شکل گرفته است و قادر نیست که همه آن نیازها و آرزوها را برآورده کند. بعضی از آنها ناکام می‌مانند و تناقضها از اینجا مایه می‌گیرند. دیر یا زود، اینها در رفتار و شیوه‌های برخورد نمایان می‌گردند و به کشمکش اجتماعی می‌انجامند. دگرگونی اجتماعی، برای حل بعضی مشکلات، حتی به بهای به وجود آوردن مشکلات دیگر، ضرورت دارد. این فرایند تاریخ نامیده می‌شود.

■ دگرگونی اجتماعی چه وقت ضرورت دارد؟

— هنگامی که نیازهای زندگی انسان و حیات به طور کلی مورد توهین قرار گیرد یا تهدیدی در کار باشد، و زمانی که این فرایندی ساختاری / فرهنگی باشد، یعنی صرفاً نتیجه هوا و هوس بعضی حاکمان یا گروه حاکم نباشد. کشورهای دموکراتیک این کار را بهتر از کشورهای غیر دموکراتیک انجام می‌دهند. به همین دلیل است که ما به حقوق بشر، به تمام منشور بین‌المللی حقوق بشر، نیاز داریم، تا در عمق جوامع رخنه کند و اقلیتها را مورد حمایت قرار دهد. مشکل این است که ما تا به حال فقط از غرب پاسخ شنیده‌ایم؛ ما به مشارکت تمدنهای دیگر هم نیاز داریم.

■ نظریه خود شما درباره دگرگونی اجتماعی چیست؟

— من هرگز نمی‌توانم فقط دربند یک نظریه باشم؛ می‌کوشم تا نظریه‌ای التقاطی داشته باشم. پژوهشهای صلح‌آمیز آدمها را به همه گونه راههای اصلی و فرعی می‌کشاند. راه دراز است - عمر کوتاه (Ars longa, vita brevis). نظریه‌های من تا حدی پیچیده است، و در هر مورد مشخص بنا به ضرورت، بسیاری از آنها - و نظریه‌های دیگر - را، به گونه‌ای التقاطی، مورد استفاده قرار می‌دهم.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوائل دهه ۱۹۶۰ من روی نظامهای همساز سلسله‌مراتبی، فئودالی و نظامهای ناهمساز کار می‌کردم تا جایگاه منابع دگرگونی اجتماعی را مشخص کنم و به نحوی این کار را انجام می‌دهم که در آن ساختارهای هماهنگ جهانی به صورت ساختارهای بسیار مستحکم امپریالیستی درمی‌آید، مشخص کنم.

از آن هنگام مشغول کار در زمینه شکل‌های گوناگون خشونت، آشکار و ناآشکار، و همتهای صلح‌آمیز آنها بوده‌ام؛ و روی جنبه‌های نظری و عملی توافق پس از خشونت و نیز روی فرهنگهای عمیق در تمدنهای گوناگون یا



یوهان گالتونگ در
یک همایش صلح.

■ چه می‌توان کرد تا آموزش عدالت و صلح از اساس کارآمد باشد؟

— به نظر من بیشتر این آموزش نامرئی است. هنوز مادران، کارکنان کودکان، کودکان، میلیون‌ها آدمی که در مدارس ابتدایی و مدارس دیگر تدریس می‌کنند، آدم‌های مذهبی در کلیساها، مسجدها و معبد‌هایشان، کسانی که سازمان‌هایی را به شیوه مشارکتی اداره می‌کنند، و بسیاری دیگر، آموزگاران اصلی هستند. اما در مواردی پیام‌های آنها خشن، انحصارطلبانه و انباشته از تنفر است.

■ یک شکل جهانی ارتباطی که به‌طور برابر در دسترس همگان نباشد، چه تأثیری دارد؟

— تا به حال شکلی از ارتباط وجود نداشته است که کاملاً در دسترس همگان باشد. دامنه، سرعت و حجم آن همیشه نابرابرانه توزیع شده است. اما، اگر دیگر کالاهای اجتماعی مثل آموزش و پول به صورت معقولی توزیع شود، بعد از آن نوبت ارتباطات می‌رسد، مثل تلفن‌های قرمزی که در همه جای ژاپن تقریباً در دسترس همگان است. بیشترین نگرانی من مربوط به ارتباط یکسویه مثل تلویزیون است، و نیز میزان عظیمی از اطلاعات نادرستی که از آن طریق انتقال می‌یابد، و همه واقعیت‌های مجازی که باعث می‌شود ما با آن دسته از واقعیت‌هایی اشتباه بگیریم که در آن آدم‌های حقیقی واقعاً با رنجها و شادی‌های واقعی‌شان رو به‌رو هستند. دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم این است و پژوهش‌های صلح‌آمیز می‌کوشد تا با مجموعه‌ای از مشکلات مبارزه کند و آن خشونت است. ارتباط یکی از این ابزارهاست. آموزش، رسمی و غیررسمی، وسیله دیگری است که من آن را منبعی از نور در این قرن تاریکمان می‌دانم. ■

در **دوکا / سوکا** است. راهبه‌های یک صومعه نسبت به کسانی که در بند تعلقات هستند، اغلب در این باره بیشتر می‌دانند. با این همه فکر نمی‌کنند حقیقتی که دریافته‌اند فراگیر است. من اعتقاد راسخی به چندگرایی دارم، نه فقط در قلمرو اندیشه‌ها بلکه در زمینه شکل‌بندی‌های اجتماعی، البته تا آنجا که خالی از خشونت هستند. مشکل بنیادی این نیست که چیزهایی انجام دهیم که نمی‌توان انجام داد. عمل ما باید برگشت‌پذیر باشد. ممکن است ما در اشتباه باشیم. اگر ما عملی برگشت‌ناپذیر انجام دهیم که اشتباه هم باشد، برای کسانی که پس از ما می‌آیند زمینه خشونت ایجاد می‌کنیم. برگشت‌پذیری از دید من راهنمایی بسیار بهتر از فراگیرسازی است. عدم خشونت از این اصل پیروی می‌کند، زیرا ما نمی‌توانیم زندگی را بازآفرینی کنیم.

■ هنگامی که مناسبات نقش‌هایی که بنا به سنت تعیین می‌شود، فرو ریخته باشد، نقش فرهنگ به عنوان ابزاری برای تفاهم و ارتباط چیست؟

— این گونه فروریزی همیشه هست، و نتیجه چیزی است که دورکم Durkheim آن را بی‌هنجاری (anomie) می‌خواند، یعنی نبود ارزش‌ها و معیارهای محکم. آدم‌ها در این صورت در پی منابع نوین معنا می‌گردند، و بسیاری آنها را در چیزی می‌یابند که دیگران فرقه‌گرایی می‌خوانندش و می‌کوشند به عنوان «بنیادگرایی» بی‌اعتبارش کنند. ما از این چیزها فزون و فراوان خواهیم داشت، زیرا همچنانکه به نام جهانی کردن، به ویران کردن فرهنگ‌ها و بافت‌های اجتماعی کهن ادامه می‌دهیم، جامعه‌ای از کوچیان تهی شده به وجود می‌آوریم. چیزی که من آن را مثله کردن (atomie) می‌نامم.

■ سازمان‌های بین‌المللی در این میان چه نقشی می‌توانند داشته باشند؟

— باتوجه به آسیب‌شناسی‌های نظام دولتی، بویژه رفتار مبتنی بر خودشیفتگی و پارانویای بعضی «قدرتهای بزرگ»، به نظر من برای سازمان‌های غیردولتی (NGOs) امکانات بیشتری وجود دارد تا سازمان‌های بین‌دولتی. فکر می‌کنم نقش سازمان ملل در میدان دادن به سازمان‌های غیردولتی در کنفرانس‌های مهم سازمان ملل، کنشی نبوغ‌آمیز بود. جامعه متمدن جهانی ما، فضای جهانی همگانی ما، همین است. سازمان‌های غیردولتی باید با اثرات نابودکننده‌ای مبارزه کنند که بازارهای آزاد ظاهراً دارند، از جمله انعطاف‌پذیری کار در سطحی جهانی. این نظام اکنون بیکاری و فلاکت گسترده‌ای، در مقیاسی غیرقابل تصور به وجود آورده است، و می‌کوشد تا همه بدیلها را از میان ببرد. از سوی دیگر، چنانکه در بالا اشاره کردم، این بدیلها خود مسائل تازه‌ای را پیش می‌آورند که آنها نیز باید جدی گرفته شوند. زندگی همین است.

من هفده سال دارم و یک سال است که پیام یونسکو را مشترک شده‌ام. از مقالات آن خیلی خوشم می‌آید - بخصوص برای آنکه اغلب با نظرهای من جور می‌آیند. در دنیایی که پر از ستمگری و ریاکاری است، مجله شما نشان می‌دهد که هنوز جای امید است.

من می‌دانم که از مهم‌ترین مباحث این قرن گوناگونی و پیچیدگی است. من به همه فرهنگ‌های دنیا احترام می‌گذارم و از کشف جنبه‌های خوب هر کدام لذت می‌برم. از این لحاظ، خودم را خوشبخت می‌دانم زیرا بین دو فرهنگ زندگی می‌کنم: پدر و مادرم متولد جمهوری کره هستند و من در آرژانتین به دنیا آمده‌ام. من هم فرهنگ پدر و مادرم را هضم کرده‌ام و هم فرهنگ کشور خودم را. شماره اکتبر ۱۹۹۶ (شماره ۳۱۷ فارسی با عنوان تبعیدی‌ها) به من فهماند که مردمان دیگری هم هستند که چون من فکر می‌کنند. مجله پیام یونسکو، از این لحاظ و به دلیل‌های فراوان دیگر، برای من مثل همدمی است که به من در بزرگ‌شدنم کمک می‌کند.

آنالیا کیم
بوئنوس آیرس (آرژانتین)

با سلام، پس از خرید و مطالعه این شماره مجله پیام یونسکو با عنوان «چشم‌اندازهای زنده» بسیار شاد و مسرور گشتم چون می‌بینم که در کنار رشد محتوایی مجله، حال از نظر کیفیت چاپ نیز تحول یافته و به صورت تمام‌رنگی چاپ شده است. این کار برای مجله شما به عنوان یکی از مجلات پرطرفدار علمی - فرهنگی در سراسر جهان بسیار پسندیده و مفید است چون بسیاری از عکسهای چاپ شده در مجله پیام یونسکو علمی - هنری هستند و باید با کیفیت مناسبی چاپ شوند. و حال فقط یک آرزو برای خوانندگان می‌ماند چاپ و انتشار سروقت که امیدواریم این نقیصه نیز برطرف گردد. کار رنگی شدن مجله بسیار باارزش است حتی اگر قیمت آن نیز افزایش یابد. بار دیگر آغاز سال نو و رشد کیفی مجله را تبریک می‌گویم و صمیمانه از طرف خودم و دیگر خوانندگان تشکر می‌کنم.

علی فرهاد
دانشجوی رشته مهندسی کامپیوتر

توضیح به خوانندگان

دوستان و خوانندگان قدیمی و وفادار ما می‌دانند که مجله پیام یونسکو همه‌ساله برای ماه‌های ژوئیه و اوت فقط یک شماره ویژه منتشر می‌کند ما هم تابه‌حال ترجمه فارسی آن را به همان صورت تقدیم شما می‌کردیم. شماره ژوئیه - اوت سال ۱۹۹۶ تماماً مصور بود که به صورت تک‌شماره‌ای در بهمن و اسفند ۱۳۷۵ (شماره ۱۵-۳۱۴) با عنوان «یونسکو به زبان تصویر» انتشار یافت. شماره ژوئیه - اوت سال ۱۹۹۷ دارای دو بخش است، بخشی به صورت مصور و بخش دیگر به صورت عادی با مقاله‌های مرسوم پیام یونسکو. در مورد ترجمه فارسی این شماره تصمیم گرفته شد که به صورت دوشماره کاملاً مجزا انتشار یابد. این تصمیم علاوه بر دلایل فنی، علل دیگری نیز داشت، از جمله جلوگیری از افزایش قیمت برای دوشماره در یک مجلد و رعایت ذوق خوانندگان که بعضی بنا به عادت علاقه‌مند به مقالات اصلی مجله هستند و غالباً آن را به شکل مجموعه درمی‌آورند، و دیگری آنکه فقط بخش مصور آن را می‌پسندند و می‌خواهند آن را به صورت مجزا هدیه بدهند. ما امید داریم با این کار توانسته باشیم رضایت خاطر شمار بیشتری از خوانندگان و علاقه‌مندان به پیام یونسکو را جلب کرده باشیم.

اکسکو سوسوکیوشی (A. Sueyoshi)، ژاپنی، نویسنده کتاب‌های کودکان. یکی از آثار او به نام فیل کوچولوی زرد ماهان (۱۹۸۷) برنده جایزه ادبیات کودکان نوبل شده است. سلطان زمین و جلم و من (۱۹۹۷) تازه‌ترین اثر اوست.

اوانچلین لیدی بارونگو (E. Ledí Barogo)، اوگانندی، کتابدار ارشد کتابخانه کودکان کامپالا.

یولیا پرو سالکوا (J. Prosalkova)، روس، متخصص ادبیات کودکان و پژوهشگر کتابخانه دولتی روسیه. وی مقالات متعددی نوشته است و اکنون در تدارک تاریخ ادبیات کودکان در دوران سوسیالیستی است.

لکه لیبس (E. Liebs)، آلمانی، استادیات آلمانی و تطبیقی در دانشگاه پوتسدام (آلمان). وی چندین مقاله و کتاب در رشته تخصصی خود تألیف کرده است. از جمله: مادران، دختران، زنان (Miller Tochter Frauen) که در ۱۹۹۳ توسط انتشارات فرانک متسار (Verlag Metzler) در اشتوتگارت منتشر شده است.

پاسکال درم (P. D'Erni)، روزنامه‌نگار فرانسوی.

ایلیچک (Yiljet Alička)، البانیایی، رئیس بخش امور خارجه در وزارت فرهنگ، جوانان و زنان آلبانی.

فرانس بکت (F. Bequette)، روزنامه‌نگار فرانسوی - آمریکایی، متخصص مسائل محیط‌زیست.

سمیل رومن (C. Romane)، نویسنده فرانسوی - انگلیسی، که کتاب‌های زیر از جمله آثار اوست: La Népoules (Orban/Plon, Paris, 1987); Le Téméraire (Plannation, Paris, 1993).

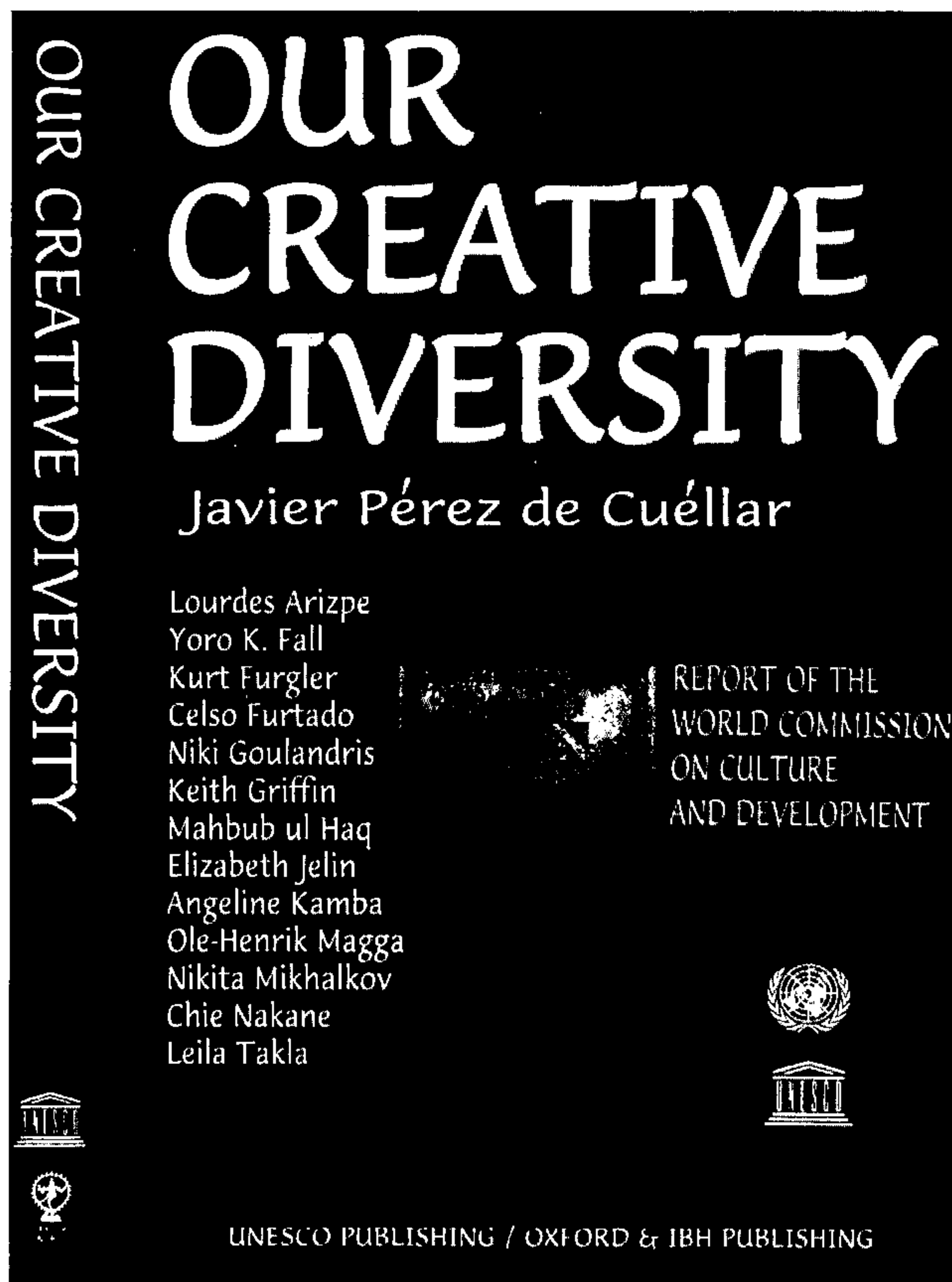
کسپر مونتوش (Ch. McIntosh)، انگلیسی، رئیس انتشارات و اطلاع‌رسانی در مؤسسه آموزشی یونسکو در هامبورگ (آلمان) و دبیر اجرایی مجله بین‌المللی آموزش.

دنيس ساینور (D. Sinor)، آمریکایی، استاد ممتاز مطالعات اورالی و آلتایی در دانشگاه ایندیانا و معاون کمیسیون یونسکو برای تهیه تاریخ تمدن‌های آسیای میانه.

ایزابیل لیماری (I. Leymarie)، موسیقی‌شناس فرانسوی - آمریکایی، مؤلف کتاب از تانگو تا رگه، موسیقی سیاهان آمریکای لاتین و کاراتیب (فلامارون، پاریس، ۱۹۹۶) و موسیقی کاراتیب (Actes Sud, Arles, 1996).

منتشر کرده است

مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران



بجاست که این کتاب ارزشمند در تمام مدارس و دانشگاه‌ها و در همه محیط‌های کاری و تفریحی مورد بحث قرار گیرد. این گزارش مجموعه ستایش‌انگیزی است از خواست‌های امروز، از موانعی که باید بر آنها غلبه کرد و از ابزارهایی که در جنگ ماست.

تئودور زلدین

تنوع خلاق ما

خاویر پرز دکوئیار

قیمت : ۶۰۰۰ ریال

آیا فرهنگ آخرین مرز توسعه است؟

تنوع خلاق ما دیدگاه‌های تازه‌ای در پاسخ به این مسئله ارائه می‌دهد و بر آن است که مفهوم توسعه را گسترش بخشد و به مردمان جهان یاری رساند تا بدون از دست دادن هویت و ارزش‌های خویش راه‌های خاص خود را بیمایند.

یونسکو و سازمان ملل در سال ۱۹۹۲ گروه مستقلی از اقتصاددانان، دانشمندان علوم اجتماعی، هنرمندان و اندیشمندان را در کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه به ریاست خاویر پرز دکوئیار، دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد، گردهم آورد. از این کمیسیون درخواست شد که به بررسی روابط متقابل فرهنگ و توسعه همت گمارد و پیشنهادهایی به جامعه جهانی ارائه دهد تا هر کشور بتواند در حل مسائل خود از تجربه جهانی بهره‌مند شود.

برای تهیه کتاب‌ها و نشریات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، به مرکز انتشارات یا کتابفروشی‌ها مراجعه فرمایید یا با نشانی مرکز مکاتبه کنید.

ساره^ء محبوب^ه من

ساره محبوب من



قیمت : ۲۵۰۰۰ ریال



رازهای یونسکو

مصور ، تمام رنگی

